عبدالکریم عطاپور

عبدالکریم عطاپور

الحمد لله والمنة که این کتاب مستطاب

جذوات طور سینای حکمت و قبسات انوار ملأ اعلای معرفت که

در فنون علوم حقیقیه لبّ لباب بل در تابش نور چون آفتاب
عالم تابست از تصنیفات جناب مستطاب قدوة العلماء العاملین
وحکیم الفقهاء الربّانیین وفقیه الحکماء الالهیین الغُصن المثمر
من دوحة النبوة والامامة والثمر الجنیّ من شجرة الولایة سیّدنا
ومولانا محمّد بن محمّد یدعی باقر الدّاماد الحسینی

بجهة قلّة نسخه همیشه در پردهٔ
استتار ودور از دسترس اهالی
واغیار بود لهذا این احقر اجابةً لبعض اخوانی
المؤمنین امر بطبع وانتشار نسخهٔ او دادم واز این خدمت
شایسته که از این احقر بظهور رسید یقین است که خود را در میان
علماء وحکماء وفقهاء وفضلاء مفتخر وسرافراز نمودم واز همه
التماس دعا دارم وانا العبد المفتقر الی رحمة الله الواسعة اقلّ
ابناء العلما الحاج شیخ علی
المحلاتی الحایری دام عمره العالی وکان آغاز طبعها
فی العشر الثانی من جمادی الاول
من سنة ۱۳۰۲

کتبه عبد الله بن عبد الرحیم الاسترابادی

جذوات
للسیّد محمد باقر الداماد الحسینی علیه الرّحمه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عینان عینان لم یکتبهما قلم — فی کلّ عین من العینین عینان

نونان نونان لم یکتبهما قلم — فی کلّ نون من النّونین نونان

مقادس قبسات انوار تسبیح و تحمید وقف حرم کبریاء ناظم کارخانهٔ ابداع و تکوین و مقایس جذوات اسرار تقدیس و تمجید فرق قلوب اولیاء فاطر السّموات و الارضین است عزّ قدسه و جلّ مجده و تعاظم سلطانه و تساطع برهانه

داغ او بر تراز جبین منست — شکر او پیش از آفرین منست

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار — که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست

و مواضع مجامع تحیّت و تکریم و صلوة و تسلیم رهن سرکوی کمال سیّد سکّان سواد کون و مکان و شیرازهٔ کتاب عالم امکان نظم

ختم رسل سیّد انس و پری — هندوی اوجای زحل مشتری

آب رخ عقل نم جوی او — هر دو جهان تعبیه در کوی او

و اوصیاء طاهرین و اهل بیت مطهّرین او که فلک استواء یقین و عصمت و معدل النّهار دین و ملّت و مجالی انوار الهی و ظلمت زدای ماه تا ماهی اند و لا سیّما

وصلوات ملائکة المقربین شمس

عیبهٔ علم یزدانی وخازن تنزیل اسمانی صدف جریدهٔ غایت ایجاد وبیت القصید
نظام وجود باب الله الصافق وکتابه الناطق ونور الله الشارق ومیزانه الفارق
امیر المؤمنین وسید المسلمین ویعسوب الموحدین علیه وعلیهم صلوات الله الملک الحق المبین

ای علم ملت ونفس رسول	حلقه کش علم تو کوش عقول
ای بتو مختوم کتاب وجود	وی بتو مرجوع حساب وجود
داغ کش ناقهٔ تو مشک ناب	جز به ده سایهٔ تو افتاب
خازن سبحانی تنزیل وحی	عالم ربانی تاویل وحی
ادم از اقبال تو موجود شد	چون تو خلف داشت که مسجود شد
تا که شده کنیت تو بو تراب	نه فلک از جوی زمین خورده آب
راه حق و هادی هر کمرهی	ما ظلماتیم و تو نور الهی
انکه کذشت از تو و غیری کزید	نور بداد ابله و ظلمت خرید
وانکه بشد بر دکری دیده دوخت	خاک سیه بستد و کوهر فروخت
در کعبهٔ قل تعالوا از مام که زاد	از بازوی باب حطه خیبر که کشاد
بر ناقهٔ لا یؤدی الا که نشست	بر دوش شرف پای کراسی که نهاد

اما بعد سحرگاه دی بجود تفکری معتکف بیت المقدس قوهٔ عاقله بعد
از ادای حق شب زنده داری و وظیفهٔ عبودیت جناب مقدس باری سر تعقل
در کریبان خمول کشیده و پای تدبر در دامان اعتزال پیچیده بود که ناکاه
نفس صبح بهجت عطسه زدن کرفته که روح صبای مهب وادی ایمن انس وبقعهٔ
مبارکهٔ خلت قدس اغاز هبوب کرده وجیب وزیدن باز کرده اوازهٔ مقاوضت نامه

بدروازهٔ ضماخ فرهلیز حضر مشترک رسانیده که بنوایح عطرارای بلاغت و روایح فوج براعت در و دیوار غرفه مشام جان و فرش و عرش قصر شامّهٔ

روانرا مسک آئین و عنبر آگین ساخت

مگر تو زلف گشودی که باز باد سحر

خراج عطر ستاند زمشک تاتاری

آب حیوانش زمنقار بلاغت میچکد

طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکرخای تو

قوای غطائیه که عزلت گزینان صومعهٔ

فراغ و مشاعر ادراکیّه که خلوت نشینان زوایای جمعیّت خانهٔ دماغند از معاکف و معابد خود بیرون امده استعلام مکنون سواد عبارات و استقبال مضمون سنادا استعاراتش را بریکدیگر مسابقت و پیش گیری گرفتند ارقام عواطف فرجامش عبارت بود از اشارت همایون بندگان افرینش قهرمان فلک الافلاک پادشاهی و مثال همایون فرمان اسمان بنیان نوّاب سپهر رکاب محمّد دالجهات شاهنشاهی مزاج عالم عناصر و ارکان و قوام مزاج معدلت و احسان پادشاه حوزهٔ ملّت اسلام و حامی بیضهٔ دین مبین عترت خیر الانام عالم ارای نظام سلاسل افرینش فرمان فرمای اصقاع اقالیم دانش و بینش سلطان اعاظم السّلاطین و سیّدهم خاقان قماقم الخواقین و ایّدهم شعر

عبّاس شه ان عادل فیروز معظّم

کز عدل دگر باره بنا کرد جهانرا

اللّهمّ کما ایّدته بنصرك لنصرة عبادك وحراسة بلادك وحماية دينك وخبز عجينك فامدده بجندك الاكثب وايّده فى حزبك الاغلب واحرس حشمه بعينك التى لاتنام واكنف ملكه بركنك الّذى لايرام واجعل مدّة دوصه اطول الاماد ومدى عمره اقصى الاباد مقرّا على مستقرّ السّلطنة فى الاقطار والاقطاع مستويا على

سریر الخوقنة فی الارباع و الاصقاع بقای ابدی باقی بد وامی که دراحاد سنینش
ساعات شمارند الوف دوورانرا که بسفارت صریر قلم کواکب رقم و رسالت
برید خامهٔ افاضت سامهٔ حضرت بطلمیوس مرتبت افادت و افضال پناه
حقایق و دقایق دستکاه صفوة العلماء و المتبحرین ملك الفضلاء و المتحیرین
لازال حایز المراتب العلم و الحکمة فایزا بمشارق التحقیق و التدقیق درحق
مخلص ترین دعاکویان دولت ابداتصال و عاشق ترین هواخواهان
خسرو بدهمال احوج المربوبین و افقر المفتاقین الی رحمة الله الحمید الغنی
محمد بن محمد یدعی باقر الداماد الحسینی ختم الله له فی نشائتیه
بالحسنی بمنصهٔ صدور رسیده محتوی بدانکه چون زبدهٔ صنادید
فضلاء و عمدهٔ مشاهیر علماء دیار هند فی عصره الدداج در مقام حکمت
اختصاص تجلی اقدس جناب قدوس اعلا تعم شانه و تقدس سلطانه بر
نفس مکرم کلیم علی نبینا و علیه کرایم الصلوة و التسلیم بصقع بقع مقدس
طور سینا و احتراق جرم جبل و عدم احتراق جسد موسی سخن پرداز و اشد
و تعبیر از سران دقیقه و کنه انغامضه بعبارتی کرده که افاضل عصرنا هذا
افاض الله تعم علیهم من برکاته در حل معاقد و کشف مطاوی ان با تامل الطف
قریحه نکتهٔ دلپذیر فراهم نیاورده اند این ناسك مناسك خاکساری بر وفق
اقتضای برق وقت و بر حسب مساعدت قهرمان توفیق اختطاف قریحه جامدرا
از بوارق فیوض انوار عالم قدس بمسامع فضل و افضال سخن سنجان مجلس
بهشت ائین و موقف عرض همایون اعلی رسانیده انقیاد الحکمة الارفع

المطاع امتثالا لالامر الاعلی النافذ فی الاقطاع والارباع لازم امد که

بفضل الله سبحانه وحسن اکرامه کلمهٔ چند قدسی و نکتهٔ چند ملکوتی

بزبان مرغان چمن قدس ولغت طیور هوای ملکوت ادا نموده ضمخ سامعهٔ عقول

همکنان وحریم سویدای قلوب مستعدان از احکمتستان بدایع غیبی وملکوتستان عالم معنی سازد

جائی که سرو بوستان با پای چوبین میچمد ما نیز در رقص اوریم این سرو سیم اندام را

وهمانا که این جذوات طور سینای حکمت وقبسات انوار ملأ اعلای معرفت

که در این طور سینای عباسی مقتبس و مختلس شده است بلکه سایر عباس

ابادهای معنوی جاویدانی که بی زحمت خشت وگل و مؤنت اب وزمین

هریك ارمیست قدسی و عالمیست عقلی اعنی تصانیف دقیقهٔ عالیة المرتبه

که در فنون علوم حقیقیه بعون الله تع وحسن توفیقه پرداخته ودر

اطراف وافاق عالم منتشر امده است همه از میامن برکات دولت میمون وطالع همایون

این پادشاه جمجاه موفق مؤید بلند اقبال حمیده خصال صحیح العقیده قویم الاعتقاد است

وگرنه شعر کو هر ازاین کونه زکان که زاد نادره چندین ز زبان که زاد

هم از بخت فرخنده انجام تست که تاریخ سعدی در ایام تست

بلبل از فیض تو اموخت سخن ورنه نبود این همه قول وغزل تعبیه در منقارش

امید که بتاييد عنایت الهی و مدد و مرحمت پادشاهی این نوباوهٔ درخت ملکوت

از اسیب سنك هوس قاصر طبعان کوتاه فطرت که همه امت قیل وقال و عیت

جدل وجدال وابناء حسد وعناد واباء لدد ولداد ندوان هم الا اسغالة القوم و

غثالة العشیره مصون ومحروس بماناد شعر تا اسمان ز حلقه بکوشان ما شود

کو عشوهٔ ز ابروی همچون هلال تو | اذا رضیت عنی کرام عشیرتی
فلا زال غضبانا علیّ لیأمها | هر چند بسعی هرچه تمامتر اهنک
این دقایق اسالیب مشرب عرفان پست مرتبه و سهل الماخذ کرفته امده است
صد پایه پست کرده ام اهنک این سخن | تا فهم ان مکر بد ماغ تو درن شود
ولیکن اسرار در بوبیت را حوصلهٔ استعدادی بغایت وسیع و رابطهٔ اتصالی
بعالم نور بغایت قوی ناچار است | تو چه دانی زبان مرغانرا
که ندیدی همین سلیمانرا | وچون بنیان این اساس قدسی
مقیاس را از تقدمهٔ برخی حقایق مصطلحات که مبادی این مطلب بوده
باشد محیصی نیست پس بجهة تقدیم ما یجب تمهیده دوازده جذوه سمت ایراد
میپذیرد و بفضل من الله و رحمته و بالله الاعتصام و منه العصمة
این خلف خاطر و نوزاد غیب | کامده از صلب قلم پاک جیب
از قلم فیض رقم کردمش | چون نفس صبح علم کردمش
یار یش از اینهٔ احترام | جلوه دهی در نظر خاص و عام
چون فلک از خامهٔ کوکب نکار | پر کنیش ز انجم معنی کنار
همچه مه از مشک تر شب فروز | زلف شبش بخشی و سیمای روز
امین رب العالمین بمحمد و عترته الاکرمین

الجذوة الاولی

در شطر ربوبی علم ما فوق الطبیعة که سید علوم است مستبین امده است
که نظام جملی وجود که کتاب مبین الهی است بحسب تسلسل ترتب طولی
محصور در دو سلسله است سلسلهٔ بدو و سلسلهٔ عود سلسلهٔ بدو از

جناب متعالی قیومی وجوبی جلّ سلطانه متنازل تا هیولی و سلسلهٔ عود از
هیولی متصاعد تا بجناب متعالی وجوبی ربوبی بهر برهانه و باز هر یک از
سلسلتین مشتمل است بر دو سلسله طولی و عرضی در سلسلهٔ طولی سلسلهٔ بدو
هر متقدم اشرف از متاخر و در سلسلهٔ طولی سلسلهٔ عود بر عکس از هر متا
اشرف و تفاوت شدت و ضعف درجات شرف و خست و کمال و نقص علی
الاطلاق بر حسب اختلاف درجهٔ قرب و بعد از اعلا جناب قیام قدوسی
که بر عرش اقصی مراتب الکمال والبهاء والعز والعلا مستویست عز مجده
و جل ذکره مراتب طول سلسلهٔ بدو که بسایط عینیه اند و ترکیب ایشان
همین در احاطهٔ عقل است از جنس و فصل لا غیر و قابل کون و فساد و مرهون
امکان استعدادی و حرکت ماده در کیفیات استعدادیه نیستند بلکه
بمجعول جاعل حق اند بمحض رحمت سابقه و عنایات بالغه پنج است اول
مرتبهٔ عقول محض که انوار عقلیهٔ قاهره اند و در عرض این مرتبه اشرف و اتم
و ابهی و اقدم عقل نخستین که صادر اول و اسبق اشعهٔ شرلات نور الانوار
اوست و باصطلاح او را عقل کل کویند دویم مرتبهٔ نفوس مفارقه
فلکیه که جواهر عاقله و انوار مدبره اند و این مرتبه نیز عرضی عریض دارد
و اقدم و اجمل این عرض نفس اولی که متعلق است بتدبیر جرم فلک اقصی
اعظم و اشرف ابدان افلاکست و بیک اصطلاح این جوهر مجرد را که نفس
فلک الافلاک است نفس کل کویند و عرش را کاه بر عقل اول و کاه بر نفس
اولی و کاه بر بدن فلک الافلاک اطلاق کنند و باشد که عقل نخستین را

عرش

عرش اعظم خوانند وجرم فلک اقصی را عرش عالم اجسام وبعضی گویند عرش
عبارتست از نظام جملی عوالم وجود باسرها وگفته اند الرحمن علی العرش استوی
برین قول بیشتر انطباق دارد وبعد ازاین بر قول اوّل سیّم مرتبهٔ نفوس منطبعه
وصور نوعیه افلاک وکواکب وطبایع اربع بسایط کلیّات اسطقسات عناصر
وعرض این مرتبه نیز ظاهراست چهارم مرتبه صورت جسمیه وعرض اینمرتبه
همین شخصی است بحسب اختلاف هویّات شخصیّه چه صورت جسمی که عبارت
ازجوهر ممتد باشد نوعی است وحدانی پنجم مرتبه هیولیات از هیولی
فلک الافلاک تا هیولی اسطقسات عالم کون وفساد که اخر عرض این مرتبه است
همچنانچه عقل فعالی اخر عرض مرتبهٔ اولی است ومراتب طول مراتب سلسلهٔ
عود که مرکبات خارجیه ازماده وصورت مرهونات امکان استعدادی
ماده اند نیز پنج است اوّل مرتبهٔ جسم مطلق واجسام نوعیهٔ بسیطه که
فلکیّات واسطقسات اربعه است وعرض اینمرتبه بحسب اجسام وافراد مختلفه
بالنّوع است دوّم مرتبهٔ اجسام مرکّبه که از ترکیب اسطقسات حاصل اید وحامل
کیفیّة مزاجی وصورت نوعیه ورای صور نوعیّه بسایط بوده باشد مانند
جسم معدنی وصور نوعیّه معدنیات مختلفه الانواع متکثّر الافراد سیوّم
مرتبه جسم نباتی وصور نوعیه ونفوس نباتیه نباتات بانواعها الغیر المحصورة
وافراده المتکثّرة الّتی لایحصیها الّا خالقها چهارم هیولای نوعیه وصور
ونفوس منطبعهٔ حیوانات متکثّرة الانواع والافراد ومشهور انست که انواع
حیوان هزار وچهارصد عدداست هشتصد بحری وششصد برّی پنجم

نوع انسان ونفوس ناطقهٔ مجرّده انسانیه که جواهر قادسه وانوار عاقله اند وانیم تبه
سلسلهٔ عودیه بازاء اولی المراتب سلسلهٔ بدویّه است وانکه درحاق عرض
الکمال قوتین نظریّه وعملیّه وقُصّیا درجات استکمال مرتبه عقل مستفاد
باشد موازی ومضاهی ومقاوم ومکافی صادر نخستین که عقل اوّل است
بوده باشد همچنانکه او اول انوار عالم ابداع وعتبه بوس استان کمال مطلق
مبدع علی الاطلاق واسبق اشعهٔ نور وجهه الکریم است درجههٔ تنازل
که چون ازاد برتر دوی استانه کبریای جناب مقدّس اعلی باشد این نیز اخر
انوار عالم تکوین وعتبه بوس استان متعالی واقصی شعلات نار کبریایه است
درجههٔ تصاعد که چون ازین درکذری بارکاه جبروت نور حق ووجوب
مطلق بینی وهمچنانچه او برصور جمیع مشتمل است اشتمالا انفعالیا وهما
که بحکم این تناسب وتوازی وتکافوء وتضاهی بزبان معجز بیان صدر صفهٔ
اصطفا صلوات الله علیه واله الاصفا امده که اوّل ما خلق الله نوری
ودر حدیث دیگر فرموده اوّل ما خلق الله العقل واگرچه قول شریفش را
بروجهی دیگر تفسیر توان کرد بنا بر اصل مقرّر اوّل البغیه اخر الدرک واوّل
الدرک اخر البغیه وازین باب اطلاق عرش بر قلب عارف کرده اند قلب
المؤمن عرش الله الاعظم وازین مرصد حکمای راسخین کفته اند که نسبت
تفاضل میانه ملائکة الله المقربین که در سلسلهٔ بدو وانبیائه المرسلین
که در سلسلهٔ عودند درصورت تحقق پذیر میکردد که درجه قرب وبعد
احد المنسوبین فی احد السلسلتین از بارکاه حضرت احدیّت حقّه مساوی

ومحاذی درجهٔ دیگری باشد فی السلسلة الاخری فلیتعرّف فی تنویر تمثیل از لمعات این جذوه بر متبصّر سلیم الحدقه روشن شده خواهد بود که حضرت احدیت مطلقه وقیومیت حقه مبدأ ومعاد واوّل واخراست قیاس بنظام جملی عالم کل بل نسبت بهر ندرهٔ از ذرّات عوالم وجود فی الترتیب النازل من لدنه سبحانه طولا وعرضا علی الاطلاق واین یکی از معانی اوّلیت واخریّت اوست جلّ ذکره ولا من باب التشبیه بل باب ضرب الامثال ولله المثل الاعلی فی السموات والارض نظام وجود را بمنزلهٔ دایره تصوّر باید کرد مرکز هیولی ونصف قطر از عقل اوّل تا بهیولی ونصف دیگر قطر از هیولی تا بعقل مستفاد انسان متالهٔ بالغ النّصاب الاقصی من کمال التالّه والعرفان وسطح دایرهٔ انواع واصناف واشخاص موجودات قاطبة بحسب الطول والعرض فی کلّ من السلسلتین البدویّة والعودیّة ومحیط الدّایره هو الواحد القهّار کما قد قال عزّ من قایل والله بکلّ شئ محیط ودر طیّ این سرّ دقیقه بغایت دقیق ولطیف دانستنی است که معلّم مشائیه یونانیین ارسطاطالیس در کتاب اثولوجیا بران تنبیه کرده وما در کتب وصحف حکمیه خود ببیانی صالح وقسطی وافر از حق کلام در شرح وبسط او اورده ایم قال فی اثولوجیا فی ساقة المیمر الرابع لیس بین مرکز دائرة العقل وبین مرکز دائرة ابعاده ابعاد مسّاحته ولا خطوط خارجة عن المرکز الی الدائرة لانّ هذا من صفات الاشکال الجرمیه فامّا الاشکال الروحانیة ففی خلاف ذلک اعنی انّ مراکزها والخطوط التی تدور علیها واحدة ولیس بینها ابعاد وخطوط بعدیه پس محیط دائرهٔ عقلیه من حیث القرب العقلی والنیل الاحاطی

باوساط واطراف وظواهر وبواطن بر نسبت واحده است ومرکز وسایر
نقاط سطح قیاس باستیلای محیطیت وغلبهٔ قاهریت قرب او در یکمقام و
منزلتند وطرف در ساحت ان حرم ساتر وسط وظاهر حاجب باطن نمیتواند
بود علی الخصوص در دایرهٔ که محیط جاعل ذات وفاعل وجود محاط بوده باشد
اینمعنی در انجا غیر ممکن القیاس ولا تناهی الشدة خواهد بود ونحن اقرب الیه
من حبل الورید در تنزیل کریم از استیلای این احاطت عبارت واز غالبیت
این سلطنت کنایت است واکر فطن ذهن لبیب اریب کیفیت قرب وارتباط نفس
مجردهٔ خودرا که مسقط الراس جوهر ذاتش تهامهٔ اقلیم عالم قدس است نسبت
بجلباب جسدانی واستیلای تدبیر وسلطان تعلقش را بر هر ذرهٔ از ذرات
ظواهر واعماق بدن تعقل کرده باشد وبداند که مقدار سر موئی از اجزاء و
اعضا وظاهر وباطن جسد نمیتوان یافت که جوهر مجرد نفس بکلیة ذاته وبتمام
جوهره با او نبوده باشد با انکه جوهر ذاتش در بدن واز عالم بدن نیست
واورا نه داخل بدن میتوان کفت ونه خارج بدن واین سلطنت واشراف
وتابش واشراق نیست اورا الا از جهة تجرد ذات وعلیت تدبیری متفطن
خواهد شد که صانع جوهر ذات وجاعل هویت وجود واکه فیاض کنه
ماهیت وخلاق سنخ انیت ودر اعلی مراتب تجرد وقدوسیت است شدت قرب
واستیلای قاهریت واشراف اشراق وسلطان احاطت نسبت بذرات وجود
مخلوقات ومجعولات در چه مرتبه وبر چه کیفیت واندازه باشد تعالی الله
سبحانه عن الکم والکیف والجهة والحیث علوا کبیرا وهر انکه معرفت جوهر نفس را

بدین

بر این نصاب تحصیل کرده باشد معرا و مسلك من عرف نفسه فقد عرف ربه
بر او مخفی نماند و ما بتوفیق الله العزیز العلیم چه خوب گفته‌ایم در کتاب افق
مبین و در کتاب تقدیسات لا تبعدن فباریك اقرب الیك من نفسك
الی بدنك و من ذاتك الی نفسك و من طباعك الی ذاتك مرات لا متناهیة
و لا متضاهیة **الجذوة الثانیة** در اصطلاح اصحاب حکمت و محاورات
ابناء حقیقت عالم مجردات را عالم امر و عالم غیب و عالم ملکوت و عالم عقل و عالم
قدس و عالم حمد و عالم تسبیح و تحمید و عالم حیاة و عالم نور خوانند و عالم
جسمانیات را عالم خلق و عالم شهادت و عالم ملك و عالم دیدان و عالم
اوساخ و عالم غرور و غفلت و عالم موت و عالم ظلمات نامند و این اطلاقات
در کتاب و سنت و احادیث انوار علم و عصمت متکرر الورود است و خمیرهٔ
جوهر ذات انسان از هر دو عالم معجون و بغرائب و بدایع عوالم عالمین
مشحون آمده و اعاظم حکماء راسخین تارة عالم را انسان کبیر و انسان را عالم
صغیر و تارة اخری انسان را عالم کبیر و عالم را انسان صغیر نامیده‌اند و در
این بیان آورده‌اند که هر چه در طبقات دوایر عالم کبیر منضم است مبدع
کن فکان و صانع جسم و جان نمودی از آن در قرچار وجود انسان تضمین
کرده است امّ دماغ و طبقات تجاویف و بطون دماغیه در ازای طبقات
متممات فلکیات از ممثل و خارج مرکز و تداویر و کواکب و متممات و مناسبه
و ارواح نفسانیه و قوای ادراکیه بازای ملائکه موکله بر طبقات و درجات
افلاك از عقول و نفوس و اخلاط اربعه و ارواح و قوای حیوانیه و طبیعیه

بجای عناصر اربعه وطبایع عنصریات وملائکه موکله بر طبقات و اطوار عالم
عنصری ودو قوت نفس ناطقه اعنی قوت عاقله وقوت عامله مثال شمس
و قمر و نفس ناطقه را خسوف وکسوف عقلی نیز میباشد امّا خسوف چون حقیقتش
حیلولت جرم ارض است میانهٔ شمس و قمر وان نقصان قمر است چه نور او ذاتی
نیست بلکه مستفاد و مستعار از شمس است واین حیلولت منشا انخساف
جرم و مانع استفاده و استعارهٔ نور میشود پس در این اعتبار انوار عقلیه
عالم قدس را افتاب اعتبار باید کرد و نفس را بمنزلهٔ ماه چه استضائت
نفس از اشراقات انوار مفارقهٔ عالم عقل است و بنابر این بجای جرم زمین
تعلّق ادراک نفس به بدن و توغلش در مستلزات حسیه و لذّات مزاجیه شمر
حیلولت جسد میانهٔ نفس و عالم قدس و مانع اشراقات انوار ملکوت و منشا
ظلمت و انخساف جوهر نفس میشود امّا کسوف چون عبارتست از حیلولت
جرم ماه میانهٔ مرکز جلیدیه بصر که در حکم مرکز عالم است قیاس بفلك
شمس چه نصف قطر ارض انجا قدر محسوس ندارد و میانهٔ جرم افتاب
وازاین جهة جرم افتاب را هیچ وجه نقصان لازم نیاید بلکه او بر نور ذاتی
خود باقی باشد و نقصان و خسران روزنهٔ حدقه و غرقهٔ قوت باصره
را باشد در حرمان از ضوء شعاع افتاب پس استان ربوبیت را جل ذکره
من باب ضرب الامثال افتاب حقیقی باید گرفت چنانکه گفته نور الانوار
شمس عالم العقل وعقول عالم قدس و جمال و بهاء نورانیت مکتسب و
جوهر نفس را از حیثیت خلع بدن و رفض و استحکام ارتباط و اتصال

بان عالم بمنزلهٔ جرم ماه باید نهاد و جوهر نقش عارف مستکمل را بمنزلهٔ
حدقهٔ بصر و کسوف را نسبت بجوهر نفس باید کرد و باید دانست که
انکساف جوهر نفس عارف انست که باستشعار لذّات استکمال ذات که
ابتهاج بهجت عرفان و اتّصال بعالم ملکوت و مطالعهٔ انوار عالم عقل که همه
داغ لیسیّت امکانی بر جبین جوهر ذات و طوق هلاک ذاتی بر گردن کنه
ماهیّت دارند از بهجهٔ حقهٔ اشراق جمال نور جمال حق مشاهده و شعاع
افتاب حقیقی مطلق و سعادت دولت سرمدی فنای فی الله باز ماند
و بالجمله عالم هویت انسانی را فذلکهٔ کل عالم امکان مجمل سایر عوالم الکوان
و منتخب نظام کل داشته اند و من سبیل اخر انسان عارف کامل بالغ
العلم سابغ العمل متألّه متقدّس تام البلوغ در تألّه و تقدّس که در فطرت
اولی بحسب جبلّت عقل هیولانی صاحب قوّهٔ قدسیّه بوده باشد و در
فطرت ثانیه بالفعل نصاب اکمل از کمال ممکن عقل مستفاد تحصیل کرده
باشد عالمی خواهد بود عقلی مضاهی نظام جملی عالم کل و نسخهٔ جامعهٔ
عوالم وجود باسرها بحیثیتی که با نسخهٔ اصلش مقابله توان کرد و مع ذلک
اگر بخواص نبوت و رسالت و مرتبهٔ خاتمیت یا وصایت و وراثهٔ خاتم
النبوّة فایز شود و سلطان عالم ارضی علی الاطلاق و خلیفة الله فی
الارض باشد و چنان باشد که شریکنا السّالف فی ایانه الفلسفة
الاسلامیّه در کتاب شفا گفته است کاد ان یصیر ربّا انسانیّا یکاد ان
تحلّ عبادته بعد الله تع و همانا کر از ساحت عرصهٔ این بیان پیشگاه

مرحهٔ تحقیق رسیده باشد انچه اکابر حکمای متالهین کفته اند که کمال عالم غایت
یعنی عالم سلسلهٔ عودی انست که انسان ازان حادث شود که نسخهٔ جامعهٔ مراتب
سلسلتین بدویه وعودیه است باسرها وایجاد سایر حیوانات ونباتات
یا ازبرای انسان وانتفاعات اوست چنانچه قران کریم بان ناطق است یا از
جهة انست که فاضل مادهٔ خلقت انسان ضایع نماند همچنانکه بنای حاذق
استعمال خشبات درغرض خود میکند وانچه فاضل میاید ضایع نمیکند بلکه
ازان عصا وخلال واوتاد وامثال ذلك میسازد وخلقت اصبع زایده مثلا از
فضل مادهٔ منویه ازاین باب است

این چرخ کدو ئیست کهن بادهٔ منم
می در ته این سبوی افتاده منم
کرخود نظر از دیده تحقیق کنی
کاهیست همه جهان وبیجاده منم

تتمة الجذوة انسان کبیر
که عبارت از نظام جملی عالم کل است شخصی است وحدانی که فلک اعلی اورا
بمنزلهٔ ام الدماغ است وشمس بمنزلهٔ قلب وسایر مافیه بمنزلهٔ سایر ما
فی الانسان الصغیر از بطون دماغیه واعصاب ورباطات وشرائین و
اورده وغضاریف وشراسیف وعظام واعضا وجوارح وعقول و
نفوس مجرده بمنزلهٔ قوای عاقله وعامله که مبادی ادراکات وتحریکاتند
ونفوس منطبعه بمنزلهٔ ارواح وقوای نفسانیه وحیوانیه وطبیعیه
وحکماء این شخص جملی را بحسب افاق شمالیه وبحسب حرکت غربیه بانسانی
مستلقی سر بجانب قطب شمالی ویمین بجانب مغرب ووجه بجانب وسط
السماء ویا بجانب قطب جنوبی وشمال بجانب مشرق تشبیه کرده اند وکویند

سر کراهت خوابیدن بر روی یا بجانب شمال انست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنا برین قطب شمالی علو میشود و قطب جنوبی سفل و بحسب افاق جنوبیه و باعتبار حرکت شرقیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب جنوبی و یمین بجانب مشرق و وجه بوسطة السما پس قطب جنوبی علو باشد در این اعتبار و قطب شمالی سفل و شریك سالف ما در کتاب مبدأ و معاد میگوید اوایل اسم سماء کل و اسم عالم را بر سبیل اسماء مترادفه میکرده اند و جرم فاسد را که عبارت از مکونات اسطقیه است بحساب نمیگرفته اند و در شمار نمی اورده اند از انجهة که مجموع انچه در جوف فلك قمر است که عالم عناصر و عنصریات نامند در نسبت با عالم سماوی اصغر و اخس باشد از سنك ریزه که در عضوی از اعضای حیوانی متکون شود مانند ریك مثانه یا غیر ان بنسبت با بدن انحیوان و چون اسم انحیوان ذکر کنند انسنك ریزه در اطلاق داخل نشود و انکه سنك ریزه عادم حیوة باشد مانع نیاید از انکه جسم محتوی بر ان حی باشد و من میگویم معلوم است که مقصود ایشان ما عدای انسان است چه حقیقت انسان بالحقیقه جوهر نفس مجرده است که در اصل فطرت از صقع قدس و وطن اصلیش عالم سماوی است و از چند در دار غربت و عالم غرور در قفس بدنش داشته اند تا ذخیرهٔ حیات ابدی اندوزد و جملهٔ سماویات در مصطلح اوایل چون یك هویت شخصی است که از فیاض حق و مفیض مطلق که مبدأ اول هر وجود و فاعل جوهر ذات اوست یك عقل مفارق و یك نفس عقلی بران هویت فایض شود چون عقل کل گویند جملهٔ عقول مفارقه خواهند

استعمال ۲ صح

کو یا که جمله در حکم عقل واحد است و چون نفس کل کویند جمله نفوس محرکه سماوات خواهند کو یا که جمله در حکم نفس واحد است و نیز در مصطلحات علماء راسخین که بلغت فصحاء عالم ملکوت تخاطب میکنند موجودات نظام جملی موجودات کتاب الله المبین است که هیچ صغیره و کبیره وجود را نکذاشته است که احصا نکرده باشد بیک اعتبار هویات اشخاص بحساب حروف و کلمات مفرده و از اینجاست که عیسی را مثلا کلمة الله میکویند و قران عظیم میفرماید ان الله یبشرك بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم و اصناف بحساب مرکبات کلامیه و جمل و اقاویل و انواع بحساب ایات و اجناس بحساب سور و قواد و لواذم بحساب مد و تشدید و اعراب و باعتباری دیکر اجناس عالیه و فصول بسیطه انواع مطلقه بمنزلهٔ حروف مبانی و انواع اضافیه متوسطه بمنزلهٔ کلمات و انواع حقیقیه سافله بمنزلهٔ جمل و اصناف بمنزلهٔ ایات و اشخاص بمنزلهٔ سور و نفس ناطقه بشری کامل عارف بالغ اعلی نصاب کمال عقل مستفاد بمنزلهٔ کتاب مبین جامع و از ینجاست حدیث مقدس سید البشر صلعم مثل علی بن ابیطالب فیکم مثل قل هو الله احد فی القران و قول کریم یعسوب الاوصیاء و الاصفیاء ص ذلك الکتاب الصامت و انا کتاب الله الناطق

الجذوة الثالثة تعبیر از جوهر ذات صادر اول که سید جواهر عالم امر و شیخ ابداعیات و امام مبدعات و اول انوار عقلیه است بقلم بلکه از عقل کل که جملهٔ مرتبهٔ اولی سلسلهٔ بدویه است از عقل اول تا عقل فعال شایع است و در تنزیل کریم الهی ن و القلم و ما یسطرون و صیغهٔ

واوصاف

جمع علی الاخیر بر سبیل حقیقت و علی الاول از برای تعظیم خواهد بود یا ان
برای تکریر و تکثیر تسطیر بر سیاق رب ارجعون و در حدیث شریف
ختمیت پناهی اول ما خلق الله القلم و انکه در حدیث دیگر اول مبدع را
بنفس مقدس مکرم خود اضافه کرده است صلعم فرموده اول ما خلق الله
نوری یا بران متنی است که ما ذکر کردیم یا برای انکه فیوضات اشراقات
انوار الهیه بر نور اسفهبد که نفس ناطقهٔ انسانیست و تطبع لوح قوت عاقله
بنقوش حقایق و صور معقولات و فیضان خواص نبوت و نزول وحی
ربانی بر صاحب قوهٔ قدسیه همه بوساطت جوهر نورانی قلم الهی و نور
قدسی و روح القدس و عقل فعالست که قیاس نور عقلانی او بجدهٔ قوهٔ
عقلی قوهٔ عاقله در افاضه و ایصال صور حقایق اشیا و کشف غطای
خفا بر سبیل رشح یا بر سبیل انعکاس قیاس نور حسی جرم شمس است بجدهٔ قوهٔ
حسانیه قوهٔ باصره در ایصال صور مبصرات هتک استار ظلمات چنانچه
علمه شدید القوی و نزل به الروح الامین علی قلبک و نفث روح القدس
فی روعی و نظایر ذلک بان ناطقند و اختصاص کمال مرتبهٔ نبوت و علو
درجهٔ رسالت بنفس مقدس خاتم النبیین مستبین است و همچنانکه
جنبش قلم نور عقلی صور حقایق بر لوح نفس مقدس او نقش میکند
نفس مقدس او نیز که بسبب شدهٔ اتصال بجواهر انوار عقلیه در اتم مراتب
عقل بالفعل و عقل مستفاد است بمثابهٔ قلم شده است از برای رسم
ارقام معرفت و هدایت بر الواح نفوس بنی نوع و بالجمله دست قدرت

بالغهٔ قیّومی وجوبی و بنان مشیّت کاملهٔ ربوبی فیّاضی بقلم عقول فعاله
حروف ذوات موجودات را در کتاب نظام وجود بر صفحات اوراق صنع و ابداع
و تکوین و اختراع نوشته و مینویسد چون هر حرکت مستدیرهٔ غیر منقطعه
جرم مستدیر را بدّی نیست از جوهری عقلی که مبدأ تحریك باشد علی
سبیل التشویق والمعشوقیه و از نفسی مجرّد که محرّك باشد علی سبیل الارادهٔ
والمباشرة الارادیة پس هر فلکی را دو جوهر مجرّد که عقلی و نفسی باشد نا
چار است عقل اوّل که اشرف و اقدم انوار عقلیّه است فلك اقصی و حرکت اولی
راست که ان یك اقدم و اعظم اجرام و بجمیع افلاك محیط و این یك اظهر و اسرع
حرکات و جمله سماویّات بان متحرّکست و ما در کتاب صراط مستقیم و در کتاب
افق مبین اورده ایم که متحرّك باین حرکت بمقدار انکه انسانی بگوید واحد
یکهزار و هفصد و سی دو فرسخ از سطح مقعّر فلك اعظم قطع میکند و فاضل
خفری در کتاب منتهی الادراك میگوید دو هزار و چهارصد فرسخ و
بنابر انچه ما اورده ایم سطح مقعّرش در یکساعت مستوی سی و شش هزار
هزار فرسخ و سیصد هزار فرسخ و هفتاد و دو هزار فرسخ حرکت میکند
و بنابر قول خفری پنجاه هزار هزار فرسخ و چهارصد هزار فرسخ والله سبحانه
و تعالی عالمست که سطح محدّبش در اینمقدار زمان چند فرسخ حرکت کند
چه مقدار ثخن فلك الافلاك در مبحث ابعاد اجرام علم هیئات معلوم نشده
و بشر را بساحت استعلام ان راهی نیست و تواند بود که کلام کرامت نظام
کتاب الله الناطق ص ع سلونی عمّا دون العرش بر اینمعنی تنبیه بوده باشد

واما

واما سایر عقول نزد فریقی بعدد سایر کرات افلاکست بناء علی ذلک و شرح
سالف ماده الهیات شفا گفته است که عدد عقول مفارقه بمذهب معلم
اول پنجاه است و فوق پنجاه چه کرات سماویات بمذهب او همین عدد
بوده و از کلام ماده در ریاضیات معلوم شد که ما چه عدد یافته ایم و نزد
فریقی بعدد کواکب از انجهة که کوکب سیار در هر فلک کلی بمنزلهٔ قلب است
و استحقاق عقل و نفس علی الحقیقه او راست و من میگویم بر مضطلع
متمهر پوشیده نیست که اصول مقرره حکمیه افاده کرده است که هر حرکت
دوریهٔ متصله را معشوق قریب عقلی لازم است که متشوق و مشوق و مقتدا
و امام نفس و بدن متحرک بوده باشد در خروج از قوة بفعل و در تشبه
بکمال جناب اقدس معشوق حقیقی بقدر امکان و در عالم سماوی ساکن
صورت ندارد چه سکون از اقلیم موت و ان عالم عالم حیاتست بلکه همچنانکه
هر فلکی متحرکست بحرکت وضعی هر کوکبی را از ثابتات و سیارات در مکان
خود حرکت وضعی دوری بالذات هست بر نفس خود و ورائی حرکات
دوریه کرات افلاک متعلقه بان کوکب که کوکب متحرکست بان حرکات بالعرض
و حرکتی مرکبه از همه انها در جرم کوکب محسوس است پس اثبات عقول
و نفوس مجرده سماویه بعدد کرات افلاک و کواکب چنانچه مذهب اساطین
حکمای رواقیین و اشراقیین است از امهات مطالب حکمت باشد فلک
ثوابت که کرسی در اصطلاح مشهور عبارت از وست و کواکب ثابته باشد
در جرم او مرکوزند عقل ثانی در سلسلهٔ مرتبهٔ طولیه انوار قاهره

ونفس ثابته بازای جرم او وحرکت اوست که حرکة ثابتهٔ غربیه بطیه است
وجملهٔ ثابتات بان متحرّک کند ودرازای هریك از کواکب ثابته نیز نوری
عقلی قاهر در سلسلهٔ عرضیّه یا طولیه که واسطهٔ وجود ومبدأ تحریك
او باشد علی سبیل التشویق ونفس مجرّد عاقل که مدبّر بدن ومبدأ
قریب حرکت او باشد بالارادة والاختیار وفلك کلّی زحل راکه حرکت
کلیه مرکبهٔ زحل که احدی الحرکات التسع الاولیه است بان مستند است
عقلی است ونفسی که عقل کل ونفس کلیه انفلك کلّی است وبازای هریك
از کرات افلاك جزئیه که بمنزلهٔ اعضای بدن حیوانند وضبط وتصحیح
حرکهٔ مرصودهٔ زحل وحلّ اشکالات مستصعبه مشهوره بی انها میسّر
نیست عقلی قاهر ونفسی ناطقهٔ مجرّده وهم چنین بازای جرم کوکب زحل
وحرکت وضعیه بالذّات او نیز عقلی ونفسی ثابت ومتحقق است وعلی
هذا القیاس تا بفلك کلّی قمر وافلاك جزئیه قمریّه وجرم قمر پس انوار
عقلیهٔ قاهره وانوار عاقلهٔ نفسیه سماویات راسلاسل طولیه وعرضیّه است
منتهی بعقول ونفوس قمریه وعقل فعّال[۲] عقل کل فلك کلّی قمر است که واسطهٔ
وجود شخص هیولی عالم اسطقسّات ورابطهٔ فیضان صور بران بحسب استعداد
مختلفه وامکانات استعدادیّه است چنانچه علیم حکیم عزّ مجده در قران کریم
میفرماید فارسلنا الیها روحنا فتمثّل لها بشرا سویّا قالت انّی اعوذ
بالرّحمن منك ان کنت تقیّا قال انّما انا رسول ربّك لاهب لك غلاما
زکیّا واوست باذن الله سبحانه شیخ واستاد ومؤدّب ومعلّم نفوس قدسیه

[۲] فعال دو اهب الصور باذن ربه بحسب اصطلاح از جملهٔ عقول ۱۲

قدسیین وصدیقین حکما ومتالهین قوّت قدسیّه نفس انسان متحدّس
متنبّه متقدّس متالّه بمثابه کبریت ونور واهب الصّور باذن ربّه بمثابه
شعلهٔ اتش نفس ناطقهٔ انسان متالّه چون از عالم ظلمات علاقهٔ همّت
کسسته پیوند اتّصال بعالم نور محکم سازد کبریت قوّهٔ قدسیّه حدسش
از شعلهٔ نور عقل فعّال کرفته بمرتبهٔ یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه
نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء فایز کردد **لمعة الجذوة**
همانا که مطاوی انچه در حدیث از سیّد افرینش صلعم وارد شده که
اَطّتِ السّماءُ وحقّ لها اَنْ تَاطَّ مافیها موضع قدم الّا وفیه ملک راکع
او ساجد بنصص بوده باشد بر کثرت انوار عقلیه عقول ونفوس
سماویّه وچون نوع متکثّرة الافراد بی حامل امکانات استعدادیّه
که هیولی عالم عنصر بیست صورت پذیر نیست در عوالم سماویّات دو
شخص از یکنوع در اقلیم حصول ودایرهٔ تحقّق نمیتواند بود بلکه عقول
ونفوس مجرّده ونفوس منطبعه وصور نوعیّه وهیولیّات کواکب
وافلاک همهٔ انواع منحصر در شخصند که هر یک در وجود حدّ ورسم
خود را بغیر از هویت شخصی نمی بخشند وکواکب ثابته که از غایت کثرت
محصور نیستند بجملتها در ثخن فلک ثامن مرکوزند واز این جهة
بعرف علماء هیئت فلک ثامن را سماء رویت میکویند وان اقلیم تضاعف
وتعاکس اشراقات انوار حسیّه وانوار عقلیّه است چه فلک ثابتات را عقلی
قاهر ونفسی مجرّده ونفسی منطبعه هست وهمچنین هر یک از اجرام کواکب

ثابته را و بازای فلک کلّی زحل نیر عقلی قاهر و نفسی ناطقهٔ مجرّده و هر یک
از افلاک جزئیه که بمنزلهٔ اعضای بدن انفلک کلّی اند و جرم زحل را
نیر عقلی قاهر و نفسی ناطقه قدسیه نفسی منطبعه هست و جرم کوکب زحل
از جهة قرب و اتّصال و قابلیّت استشراق و استضائت و نورانیّت ذاتی
محلّ جلوهٔ تجلّیات اشعهٔ اضواء متضاعفه و اشراقات انوار متعاکسه شده
خود را عرضهٔ احتراق داشته و خود با فلک کلّیش میانهٔ استیلای اشعهٔ
انوار و اشراقات اضواء ثوابت و میانه سایر سیّارات متوسّط گردیده
از انقهار و انمحاق حاجب آمده است چه اشتداد اشعهٔ انوار متلامعه
و استیلای اشراقات اضواء متشارقه لا محاله موجب انقهار قوّهٔ انفعالیه
جسمانیه و احتراق جوهر منفعل جرمانی میشود و چون هر خلطی یا
جرمی که محترق گردد طبعیت سودا و خاصیّت رماد میگیرد اصحاب فن
احکام نجوم بکوکب زحل کمودت و کدورت لون و برودت و یبوست مزاج
نسبت کرده اند و بهمین سبب حکم کرده اند که کواکب علویه از اوّل مفارقت
شمس تا وقوف اوّل ترطیب بیشتر میکنند و بعد از وقوف اوّل تا مقابلهٔ
شمس که غایت بعد است بیشتر تسخین میکنند و از مقابله تا وقوف ثانی
تجفیف بیشتر میکنند و از وقوف ثانی تا مقارنت مرکز شمس که وسط زمان
احتراقست بیشتر تبرید میکنند و لیکن مرکز مریخ از مرکز شمس در وقت مقارنت
بحسب مسافت بسی دورتر می افتد از وقت مقابله و این را از مستغربات
نکات علم هیئات میشمرند و سرّ ان عظم جرم فلک تدویر مریخ است

وسفليين كه زهره وعطاردند از حين مفارقت شمس تا وقوف اوّل ترطيب بيشتر ميكنند واز وقوف اوّل تا مقارنت مركز شمس كه عين احتراق است بيشتر تبريد ميكنند وقمر از اهلال تا تربيع اوّل احداث رطوبت واز تربيع اوّل تا تربيع ثانى احداث يبوست واز تربيع ثانى تا مقارنت شمس كه اجتماع نيّرين است احداث برودت ميكنند وعلى هذا السّبيل هر يك از سيّارات را بازاى فلك كلّى نور عقلى قاهر ونور نفسى قدسى وبازاى افلاك جزئيه وجرم كوكب انوار عقول ونفوس قدسيّه ونفوس جسمانيّه منطبعه نيز هست ومشهور نزد حكماى اسلام انست كه روح القدس كه جبرئيل ع باشد از جملهٔ انوار عقول فعّاله كه اقرب واقدس واعظم واشرف طبقات ملائكه مقرّبين ع ايشانند عقل فعالست اعنى عقل قاهر فلك كلّى قمر وبعضى از اسلاميين حكماء گويند جبرئيل ع عقل قاهر فلك كلّى شمس است وانچه در متون طايفهٔ از احاديث شريفه واقع است كه مكان جبرئيل ع اسمان چهارم است مؤيّد اين قول ميشود والله سبحانه اعلم امّا باتّفاق مناط وملاك ورابطهٔ فعليت صدور هيولى عالم كون وفساد كه لوح رسم صور غير متناهى عالم سفلى است من جهة الانفعال همچنانكه قوّة فعاليّت فعال حقيقى جامع رسوم صور جميع عوالم وجود است باسرها من جهة التّفعيل از جناب جاعليّت مطلقه جاعل نظام وجود على الاطلاق ورابطهٔ فيضان صور كائنات بر جوهر ذات ان مادهٔ مشتركه بحسب استحقاقاتها المختلفة من جهة استعداداتها المتفاوتة از منبع رحمت

وینبوع جود جواد حق عمّ جوده و وسعت رحمته عقل فعالست بمدخلیت
مبدأ باقتضای حرکت مستدیره فلکیّه که طبیعت خامسه‌اش نامیده‌اند تجلیات
وجود حقیقی نور الانوار جلّ کبریائه در مجالی کونیه عالم تکوین بی واسطه
جلوهٔ ذات عقل فعّال که اخر سلسلهٔ خاک رهبان استان الوهیّت و درگا
ربوبیت است و تکرّر لوامع شروق و اتّصال سیر شعاع و سیلان رشح
فیض او از بارگاه عزّ قدّوسیت بصحن عرصهٔ ظهور نزول اجلال ارزانی
نمیفرماید ارتباط هیولی و صور این عالم را بذات عقل فعال و تکرر شعاع
و سیلان فیض نور او تشبیه کرده‌اند بارتباط خطی مستقیم که بر سطح حاصل
شود از سیلان و مرور نقطهٔ راسمهٔ سیالهٔ بر انسطح مانند راس مخروطی
که بمرور و سیلان خود انخط را بر ان سطح رسم کند نسبت بذات ان
نقطهٔ راسمه و ارتباط دایرهٔ شعلهٔ مستدیره بشعلهٔ جواله که بجولان خود
رسم ان دائره نماید و همچنین بارتباط حرکت قطعیّه متصله بذات حرکت
توسطی که بحسب استمرار ذات و عدم استقرار نسبت بحدود مسافت رسم
ذات حرکت متّصله کند در وجود خارجی و ارتباط زمان ممتد بذات
انسیال که بحسب استمرار ذات و عدم استقرار نسبت رسم وجود زمان ممتد کند
در خارج و جناب اقدس فیّاض علی الاطلاق جلّ سلطانه بلاتشبیه چون شخصی باشد
که ان مخروط و ان سطح را خود ساخته باشد و بعد از ان مخروط و سطح را
در دست خود داشته راس مخروط را که نقطهٔ سیّالهٔ راسمه است بر سطح مرور
میدارد و سیلان میبخشیده باشد و همچنین انشعلهٔ جوّاله را که خود ساخته

درهر

دردست کرفته جولان میفرموده باشد وعلی هذا القیاس حرکت توسطیه را
وانسیال را چنانچه هیچ جزء از اجزاء هویت خط مرسوم از ذات نقطهٔ سیاله
خالی نیست با انکه ان نقطه در انخط نیست وطرفان هیچ جزء ازان دایرهٔ
مستدیره از ذات شعلهٔ مجتاله خالی نیست با انکه شعلهٔ مجتاله دران دائرهٔ
وقایم بان دائره نیست وهیچ جزء را از اجزاء هویت حرکت قطعیهٔ متصلهٔ
موجوده از ذات حرکت توسطیه خالی نیست با انکه حرکت توسطی در حرکت قطعی
وقایم بحرکت قطعی نیست وهیچ جزء از اجزاء زمان ممتد از ذات انسیال خالی
نیست با انکه انسیال در زمان وقائم بزمان نیست همچنین هیچ ذرهٔ از ذرات
وجودات هیولی وصور این عالم از ذات عقل فعال وفیض شعاع او خالی
نیست با انکه او درین عالم وقائم باین عالم نیست وهرکاه ارتباط و
اتصال باعقل فعال که ذمت جوهر ذاتش رهین هلاک ذاتی وفقر
امکانیست درین مرتبه است پس تصور کن که بافعال حق وفیاض مطلق
که منبع سنخ ذات هر هویت وینبوع وجود هر موجودی جناب جاعلیت او
وهر ذاتی صنع فیض او وهر نوری ظل نور اوست چکونه ودر چه مرتبه
بوده باشد واین نحو ارتباط جوهر ذات واتصال نورانیت اینست در نفس
ناطقهٔ انسانی که خمیرهٔ کنه جوهر مجردش از اقلیم نور وعالم قدس است
اقوی واکد تصور باید کرد ولاسیما در مرتبهٔ عقل مستفاد نفس انسان
متقدس متاله که باندازهٔ اتصال واختصاص واختلاط وامتزاج او باانوار
عالم قدس وازان عبارتی بدست فکر وجنک تخیل نمیتوان انداخت

هرچه گویم تو ازان افزونی　　　هرچه دانم تو ازان بیرونی
در بشر دو پوش گشتست آفتاب　　　فهم کن والله اعلم بالصّواب

وانچه اساطین حکمای متألهین وعلماء روحانیین گفته اند که العدد عقل متحرّك وشریك سالف ما در کتاب نفس از طبیعیات شفاء النفس عدد متحرّك نقل کرده ازین دقایق واسرار کنایتست وتفسیر این کلمات وبسط این مقامات ببیانی مشبع وتبیانی مثلج وظیفهٔ تعمقات ما وبر ذمّت کتب وتعالیق ماست ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الجذوة الرّابعة بباید دانست که صرافت وحدت حقیقیّه ومحوضت احدیّت حقّه مختص است بجناب قدوس حقّ عمّ شانه که او جمیع انحای کثرت اعنی کثرت قبل الذات وکثرت مع الذّات وکثرت بعد الذّات من جمیع الوجوه والجهات منزّه ومقدّس ومتمجد ومتعالیست واما کثرت من بعد الذّات که عبارتست از تکثّر سلوب لازمه واضافات عارضه وتکثّر مبادی آن اضافات که لوازم صفات حقیقیّه است مانند ایجادات معلولات که از مراتب متقدّمه بر ذوات معلولاتست واز صفات حقیقیه وکمالات مطلقه نیست وتکثّر اسماء کمالیّه تقدیسیّه وتمجیدیّه بهیچ وجه مستلزم تکثّری در ذات ودر جهات ذات نمیشود چه اسماء مقدّسه بازای حیثیات مختلفه وجهات متکثره نیست بلکه حیثیت وجوب ذاتی بوحدتها الحقه ومحوضتها الصّرفه بهائها الحق وکمالها المطلق استحقاق جمیع اسماء تمجیدیّه وتقدیسیّه جمالیّه وجلالیّه دارد

شعر

عباراتنا شتّی وحسنك واحد

وکلّ الی ذاک الجمال یشیر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وامر در عالم امکان وسبیل
حقایق جایزه برخلاف اینست شعر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ای تو در اطباق خوبی منتهی
منتهی مادر کمی و کوتهی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ موجودات جایز الذات را هر اسمی
از اسماء متغایره سلوب و ایجابات بازائی حیثیتی از حیثیات مختلفه سلبیّه
و ایجابیّه میباشد و در جمیع عوالم امکان و اقالیم ماهیّات ممکنه و هویّات
جایزه کمال وحدت صرف و بساطت محض که بشوائب نقص تکثّر و ترکیب امیختة
و الوده نباشد بهیچ وجه ممکن الحصول نیست بلکه غایت مرتبهٔ ممکنه در
جایزات تا حدّ است و اتّحاد که ظلّ واحدیّت حق و احدیّت مطلق واحد
الذات احدی الحقیقه من جمیع الجهاتست علی الشدّة و الضّعف و الزیادة
و النّقصان فی المختلفة فی جواهرها بالکمال و النقص و از این جاست که
شرکاء السّابقون فی الصناعة کفته اند کلّ ممکنٍ زوجٌ ترکیبیٌ و این اثنویّت
ایتلافی و ازدواج ترکیبی که از امور عامه و شئون مستوعبهٔ عموم عالم
امکانست در هر ذاتی و ماهیّتی و هویّتی و انیّتی از چندین وجه است
از حیثیت جنسی و فصل و از حیثیت ماهیّه و انیّه و از حیثیت مائیّة شارحه
و مائیّة حقیقه و از حیثیت مرتبهٔ تقرّر و مرتبهٔ وجود و از حیثیت جواز ذاتی
و وجوب بالغیر و از حیثیت مفهوم ما بالقوة من حیث جوهر الذّات و مفهوم
ما بالفعل من حیث الاستناد الی الجاعل و بعبارة اخری از حیثیت بطلان
من حیث نفس الذّات بما هی هی و حقیت من حیث الاستناد الی الجاعل الحق
من کلّ جهة و بعبارتی دیکر از حیثیت فقر دائمی ذاتی من جهة فاقة طباع

الامکان واستغنای مستعار من جهة الاستناد الی الجاعل التّام وفوق
التمام وبعبارة اخری از حیثیت لیسیت لازمهٔ ذات من حیث هی فی الآزال
والاباد من جهة الحدوث الذاتی وسمه واقعه بالفعل من تلقاء
افاضة الجاعل واینها انحای کثرت قبل الذات وکثرة مع الذاتند واز
حیثیت هلیت بسیطه وهلیّت مرکبه صفات حقیقیه که کمالات اولّ وکما
ثانیهٔ ذات واز جملهٔ جهات ذاتند واین نحو کثرت بعد الذّاتست وامّا
تکثر بحسب هلیّات مرکبّه اضافات داخل کثرت من بعد الذاتست که از وجوه
از دواجات ذات ودر حساب تکثر جهات ذات نیست اصلا ذکر بیان هیچ ذات
ممکنی وهویّت جایزی خواه از مبدعات وخواه از کائنات هرگز از
جنگ سبق دو عدم رهائی ندارد یکی لیسیّت جوهر ذات من حیث نفسها
که همیشه مصاحب ذاتست ازلا وابدا از جهة حدوث ذاتی ودر قران حکیم
کلّ شئ هالك الّا وجهه اشارة باین هلاکست وهیچ جایز الذات صاحب
هویّت ومصداق حمل هویّه نیست الّا باعتبار استناد الی من لا هو الّا
هو که تعبیر از ان بوجهه فرموده ودیگری عدم صریح سابق بر وجود
بحسب متن خارج وحاق واقع از ممرّ حدوث دهری وحدیث شریف کان
الله ولم یکن معه شئ عبارت از سبق این عدم است که فیض مبدع حق
بصنع ابداعه وفعّالیّته افاضته مسند حکم لیسیتش را دوهم نوردیده
تقرّر ووجود دهری برجای ان نشانیده است وامکان ذاتی در
ابداعیات از برای صلاحیّت فیضان ومجعولیت واقعی وقابلیت قبول

فیض فعلیّت دهری کا نیست کیانی الوجود مکون الذّات زمانی الحصول با این
دو عدّ از جهة این دو حدوث بعدم ممتد نیز مسبوق است در ظرف زمان
که افق تقضی و تجدد و تبدل و تغیر است و این از ممرّ حدوث زمانیست و در
کیانیات امکان ذاتی از برای استحقاق رشح فیض و صلاحیت قبول صنع و
تکوین کافی نیست بلکه از امکان استعدادی و تمام استعداد مادّه ناچار است
و مرهون امکان استعدادی را جمیع کمالات ممکنه در فطرت اولی حاصل نیست
بل بسیاری از شئون و حالات وجهات و کمالات در فطرت اولی بالقوّه دارد
که بتلاحق استحقاقات استعدادات متعاقبه مکسوبه در فطرت ثانیه بالفعل
شود و از این جهات زوجیت ترکیبی و کثرت از دواجی و کسب استحقاق و استعداد
و حمل بالقوه در شعوب و قبایل کیانیات متفاوت و متخالف و متزاید و متضاعف است
و چون بتحقیق پیوست که ماسوی الله الواحد القهار هم فی حد انفسها
ذوات باطله و هویّات هالکه اند پس معلوم شد که لا اله الّا الله و لا
معبود الّا الله و لا صانع الّا الله و لا حول و لا قوّة الّا بالله توحید جماهیر
و عوام اصحاب قوّت نظری است و توحید خواص لا موجود الّا الله و لا
حقّ الّا الله و لا هو الّا الله و لا ذات و لا هویة الّا بالله و توحید خواص
الخواص لا موجود الّا هو و لا حق الّا هو و لا حقیقة الّا هو و لا هو الّا هو
و نیز مسالك و مشارب در اثبات ذات حق و رجوع بجناب مقدس او
جلّ کبریائه مختلف است عوام اهل نظر در آفاق و انفس تدبّر کرده بطریقهٔ
دلیل انّی استدلال از معلول بر علّت و انتقال از مخلوق بخالق سبیل عقل

میدانند وخواص اصحاب بصیرت وغور بنظر دقیق وبدقیق تامّل از بطلان
جوهری ولیسیت ذاتی هر ذرّهٔ از ذرّات عالم امکان بمسلک لمّی بر
استناد بمبدع حقایق وجاعل ماهیات ترکیب برهان کرده از انیّات
هالکة الجواهر واز هویّات باطلة الذّوات بموجود حق وحق مطلق
رجوع مینمایند وهر ذرّهٔ را در افادهٔ این دقیقه بر سر خود عالمی میدانند
وقران کریم درحقّ این دو طایفه میکوید سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم
حتّی یتبیّن لهم انّه الحق وخواص الخواص صدیقین ارباب تحقیق که بالغ
نظران وادی عرفان وثابت قدمان کوی یقین ایشانند راسا از ذوات
مجعولة وهویّات مصنوعه عزل نظر کرده بدقّت نظر در طبیعت مطلق
تقرّر ووجود مطلق من بدو الامر از طریق اوثق البراهین اثبات موجود
واجب الذات میکنند پس من سبیل اللّمّ از کمال جود وعلوّ کبریائی او مراتب
مبدعات ومکوّنات ومجعولات ومعلولات را علی الترتیب النازل من
لدنه طولا وعرضا الی ساقة التقرّر واقصی الوجود لازم میاورند وبحث
از هر ذات را دنباله بحث از ذات حق او وسخن از هر وجود را تتمّهٔ سخن
از وجود حقیقی او میدارند بان اعتبار که معلولات بما هی معلولات شئون
واعتبارات ذات علّت ومجعولات بما هی مجعولات نعوت وعوارض ذات جاعل
میباشد ونظر عقل بر شعاع جمال وعزّ جلال او مقصور داشته موتفات
ومجعات اقالیم عوالم وجود را از ان حیثیت که رشحات فیض وخیرات رحمت او
وغرائب صنع وبدایع ابداع اویند مطالعه مینمایند وذات حق را شاهد

هر ذاتی و وجود مطلق و دلیل هر جودی می سازند و فرقان حکیم بر طور
این طایفه که کبریت احمر عالم تعلّقند تنبیه میفرماید اولم یکف بربک
نّه علی کل شئ شهید و از اینجاست که السن السّالکین الی الله والسنه
السایرین فی الله را در مسلک مقامات خود تنطق بر اطوار مختلفه است
فریقی کویند ما رایت شیئا الّا و رایت الله بعده وطایفه ما رایت شیئا
الّا و رایت الله فیه وفرقهٔ ما رایت شیئا الّا و رایت الله معه و رهطی
ما رایت شیئا الّا و رایت الله قبله **فبئس الجذوة** اخواننا الاسقوک
من العلماء الراسخین وشرکائنا الاقدمون من الحکماء المتألهین اند کفتند
وحدت واجب الوجود بالذات وحدت عددی نیست غایت کمال وحدت
عددی انست که ظلّ ذات وحدت وجوبی باشد عقل را باد راک کنه
وحدت حقه وجوبی راهی نیست چه وحدت حقه عین مرتبهٔ ذات حق
قیوم واجب بالذاتست که عالم انوار ظلّ نور ذات اوست جلّت عظمته
همچنانکه حسن بصری ازادراک جرم جوهر شمس قاصر و کوتاه دست
و بی سرمایه است قوّت عقلی از ادراک کنه ذات نور حق نور الانوار
عاجز الذات واکمه النّظر و بی بهره است و از اعتبار انضمام موجودی
از موجودات یا واجب بالذات تحصیل مرتبهٔ از مراتب اعداد متصحّح
نمیشود چه حقیقت عدد نیست الّا وحدت متکرّره وان بی تشابه و تشاکل
وحداتی که عدد از انها متالفست صورت نمیپذیرد و از تکرّر هر نوعی
از انواع تسعه وحدت نوع کثرتی متحصّل میتواند شد که مقابل ان نوع

وحدت بوده باشد لا غیر مثلا از تکرر وحدت نوع کثرت بالنوع واز تعدد
وحدت جنسی کثرت بالجنس واز تکثر محمول کثرت بالمحمول واز تکثر موضوع
کثرت بالموضوع حاصل میشود علی هذا القیاس وصورت ندارد که از تضام
وحدت نوعی با وحدت جنسی یا وحدت بالمحمول یا از اعتبار اجتماع وحدت بالموضوع
با وحدت جنسی یا وحدت نوعی یا وحدت بالمحمول با وحدت جنسی یا وحدت نوعی
یا با وحدت بالموضوع مثلا نوعی محصل از جملهٔ انواع کثرت متحصل شود وچون
اعتبار تکرر وحدت حقه در تصور ممتنع بالذات است فضلا عن الوجود پس
محالست که وحدت محضهٔ واحد حقیقی جزء نوعی از انواع کثرت ویکی از وحدات
مرتبهٔ از مراتب اعداد واقع شود واین مسئله در شفا وتعلیقات ومانی مرتبتهما
من کتب هذا القوة مذکور است ولکن ما در کتاب تقدیسات وکتاب تقدیم
الایمان در تحقیق وتبیین ان وحل شک وازاحت وهم شیخ اتباع اشراقیین
در کتاب اشراق حکمت بذل مجهود وسعی مشکور بجای آورده ایم ودر نهج البلاغه
مکرم وسایر خطب باب مدینة العلم او دار مدین الحکمة در صحیفهٔ مکرمه
سجادیه وبالجمله در ادعیه واحادیث اصحاب قدس وعصمت وانوار علم وحکمت
صلوات الله وتحیاته علی ارواحهم واجسادهم کوکبهٔ ذکر این تقدیس وتمجید
متکرر الورود است وعروة الاسلام شیخنا الروایه الصدوق ابوجعفر
محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی رض در کتاب توحید ودر کتاب خصال
روایت کرده باسناده المسلسل عن المقدام بن شریح بن هانی عن ابیه قال ان
اعرابیا قام یوم الجمل الی امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین اتقول ان الله

واحد قال فحمل الناس عليه وقالوا يا اعرابي اما ترى ما فيه امير المؤمنين ع
من تقسم القلب فقال امير المؤمنين ع دعوه فان ما يريده الاعرابي هو الذي
نريده من القوم ثم قال يا اعرابي ان القول في ان الله واحد على اربعة اقسام
فوجهان منها لا يجوزان على الله عز وجل ووجهان يثبتان فيه فاما اللذان
لا يجوزان عليه فقول القايل واحد يقصد به باب الاعداد فهذا ما لا يجوز
لان ما لا ثاني له لا يدخل في باب الاعداد اما ترى انه كفر من قال ثالث ثلثة
وقول القايل هو واحد من الناس يريد النوع من الجنس فهذا ما لا يجوز
لانه تشبيه وجل ربنا عن ذلك وتعالى واما الوجهان اللذان يثبتان فيه
فقول القايل هو واحد ليس له في الاشياء شبه كذلك ربنا وقول القايل انه
عز وجل احدي المعنى يعني به انه لا ينقسم في وجود ولا عقل ولا وهم كذلك
ربنا عز وجل فيثاغورثين حكما اعني اصحاب فيثاغورس يوناني كه امام
حكماى ساميا بوده ودر زمان سليمان نبى ع حكمت از مشكوة وحى و معدن
قائمه اخذ كرده نقل كرده اند كه فيثاغورس باين عبارت گفته است ان
البارى تعالى واحد لا كالآحاد ولا يدخل في العدد ولا يدرك من جهة العقل
ولا من جهة النفس فلا الفكر العقلي يدركه ولا المنطق النفسي يصفه فهو
فوق الصفات الروحانية غير مدرك من نحو ذاته وانما يدرك باثاره و
صنايعه وافعاله وكل عالم من العوالم يدركه بقدر الاثار التي يظهر فيه
صنعته ويصفه بذلك القدر الذي خصه من صنعه بعد از ان گفته اند
الوحدة تنقسم على واحدة قائمة بالذات غير مستفادة من الغير لا بائتلاف

منها الكثرة وهى وحدة البارى تعم وحدة الاحاطة بكل شئ وحدة الحكم على كل شئ
وحدة يصدر عنها الاحاد فى الموجودات والكثرة فيها فهو سبحانه بوحدة
ذاته بكل شئ محيط والتى وحدته قائمة بالغير مستفادة من الغير وهى وحدة
المخلوقات وهى المبدأ لايتلاف الكثرة وتقابلها الكثرة ثم تتألف منها الاعداد
ونيز گفته انه الوحدة على الاطلاق تنقسم الى وحدة قبل الدهر ووحدة
مع الدهر ووحدة بعد الدهر ووحدة قبل الزمان ووحدة مع الزمان
فالواحدة التى قبل الدهر وحدة امر البارى تعم والوحدة التى هى مع الدهر
وحدة العقل الاول والوحدة التى بعد الدهر وحدة النفس والوحدة
التى هى مع الزمان وحدة العناصر والمركبات وصاحب ملل ونحل قول
فيثاغورس را بوجهى ديگر نيز نقل كرده وگفته باين عبارت وربما يقسم
الوحدة قسمة اخرى فيقول الوحدة تنقسم الى وحدة بالذات والى وحدة
بالعرض فالوحدة بالذات ليست الا المبدع الكل اى المبدع للكل الذى
تصدر منه الوحدانيات فى العدد المعدود والوحدة بالعرض تنقسم
الى ما هو مبداء العدد وليس داخلا فى العدد والى ما هو مبداء العدد
وهو داخل فيه والاول كالوحدة للعقل الفعال لانه لايدخل فى العدد
والمعدود والثانى تنقسم الى مايدخل فيه كالجزء له فان الاثنين انما
هو مركب من واحدين وكذلك كل عدد فمركب من احاد لا محالة وحيثما
ارتقى العدد الى اكثر نزل نسبته الوحدة اليه الى اقل والى مايدخل فيه
كاللازم له لا كالجزء فيه وذلك لان كل عدد ومعدود ان يخلو قط

عن وحدة مثلا در عدد ملازمه فان الاثنین والثلاثه فی کونهما اثنین وثلاثة
واحد وکذلک المعدودات من المرکبات والبسایط واحدة امّا فی الجنس او
فی النّوع اوله فی الشخص کالجوهر فی انه جوهر علی الاطلاق والانسان فی انّه انسان
والشخص المعیّن مثل زید فی انّه ذلک الشخص بعینه واحد فلم تنفک الوحدة
من الموجودات قط وهذه وحدة مستفادة من الوحدة الباری عزّ وجل لزم
الموجودات کلّها وان کانت فی ذواتها متکثرة وانّما شرف کل موجود بغیته الوحدة
فیه وکلّ ما هو ابعد من الکثرة فهو اشرف واکمل واز نوادر دقایق نکات این مقام
است انکه اکارم الهیین از حکماء یونانیین ذکر کرده اند که هرچند مجعولات و
معلولات متکثر میشود وکثرت وترکیب ایشان ازدیاد وتضاعف میگیرد بساطت
و وحدت مبداء اوّل عزّ اسمه مشتد ومتزاید میشود ومعلّم مشائیه یونان
ارسطوطالیس در میمر ثامن کتاب اثولوجیا در تحصیل این مقصد وتحقیق
این مطلب توغلّات وتعمّقات فرموده گفته است وتشتاق الی ان تعلّم الشئ
الّذی قد اکثرت فیه الحکماء الاوّلون القول واضطربوا فیه وکیف صار الواحد
المحض الّذی لا کثرة فیه بنوع من الانواع علة ابداع الاشیاء الکثیرة من
غیر ان یخرج من وحدانیة ولا یتکثر بل اشتدت وحدانیه عند ابداعه الکثرة
لو اضفنا الاشیاء کلّها الی شئ واحد لا کثرة فیه فنحن مطلقون هذه المسئلة
ومبتنوها غیر انّا نبتداء فنضرّع الی الله تع ونسئله العون والتوفیق لایضاح
ذلک الی اخر ما قاله واطلاع برکنه این مقوله اسرار واگاهی از سرّ اینگونه
دقایق بی ملازمت کتابهای ما وعلی الخصوص در باب این مسئله کتاب تقویم

الایمان میسر نیست **الجذوة الخامسة** چون دانسته امد که وحدت
ینبوع کمال ومنبع خیر ومصادق وجود است وکثرت سرچشمۀ نقص ومعدن
نقصان ومثار شریت وذات مجعول ظلّ ذات جاعل تام واز حیثیت کنه ذات جاعل
منبعث است وبالضرورة الفطریه تا مجعول مخصوص معیّن را مناسبتی خاص
وخصوصیّتی بعینها باذات جاعل معیّن نباشد که ما عدای ان مجعول را ان
مناسبت وخصوصیت نبوده باشد صدور وانبعاث او بخصوصیه دون غیره
از انجاعل صورت معقولیّت نخواهد داشت پس مستبین شد که در طباع
کثرت نیست که از واحد حق من جمیع الجهات معاً در یک وجه واز یک حیثیت
صادر شود واین از نقص کثرت است نه از نقصان وقصور وحدت مانند ممتنع
بالذات که قابلیت تعلّق قدرت ندارد از نقصان خود نه از قصور قدرت ونیز
بقوّۀ ضابطه حیثیات که در کتاب ایماضات وتشریقات بفضل الله سبحانه
تاسیس وتمهید کرده ایم معلوم امده است که اگرچه لاصدور ج مثلاً که
نقیض صدور است من سبیل حمل المواطاة بحسب واقع مستلزم عدم صدور ج
که نقیض اوست من سبیل حمل الاشتقاق در واقع نیست امّا لاصدور ج
بحسب حیثیتی بعینها ومرتبتی بخصوصها در قوّۀ عدم صدور ج از انحیثیت
ودر انمرتبه ومستلزم ان هست وصدور ب مثلاً صدور ج است پس
اگر ب وج در یکمرتبه واز یک حیثیت صادر شوند لامحالة صدور وعدم
صدور هر کدام منها در انمرتبه واز ان حیثیت لازم خواهد امد وچون
از اصول ممهدۀ حکمت ومما انعقد علیه اجماع الحکماء الراسخین والعقلاء

الشامخین که جعل جوهر ذات و ابداع کنه ماهیّت و اعطای تاکد و وجوب و افاضت
تقرر و وجود از غیر قیّوم واجب بالذات جلّ ذکره و عزّ سلطانه تخیّلی نا متمشّی[٣]
و تصوّر ناممکن و سودای خام و آرزوی بی سرانجام است و عقول و نفوس
و طبایع و حرکات و غیر ذلك جهات و حیثیات اسباب و وسایل و شرایط
و روابط و تتمات و متممات و معدات و مصححات اند لا غیر پس تکثیر حیثیات
که مصحّح استناد متکثرات بوده باشد و درجات مترتّبه الی الواحد الحق
الاحدی الذات من کلّ جهة از فوهات مراصد و امّهات مقاصد باشد
معلّمین و رؤسا مشائیه چنان تصویر کرده اند که صادر اوّل که اکرم و اقدم
انوار عقلیه سلسلهٔ بدویه است جوهریست بحسب وجود عینی و نوریست
وحدانی بوحدتی عددی ظل وحدت حقه واحد حقیقی و بساطتی جوهری
ظلّ احدیت مطلقهٔ ذاتیه وجوبی و هویّت او را فی وحدته العددیه و بساطته
العینیه شش حیثیت نفس الامری در ملاحظه عقلی و لحاظ تحلیلی لازم
ذاتست ماهیت و وجود و جواز ذاتی و وجوب بالغیر و تعقل ذات خود
عقلا حضوریا و تعقل ذات مبدع جلّ ذکره بقدر امکان و اسم عقل اوّل
این حیثیات را مشاونست تضمنا و التزاما اگرچه معلول اوّل بالحقیقه یکی
ازینهاست چون حیثیت ماهیّت و حیثیت امکان ذاتی هر دو خال جوهر[٤]
انمعلولند فی ذاته بما هو بالقوّة بحسب ذاته آن هر دو را در قوّت یك حیثیت
انیّست و حیثیت بفعل ذات هر دو خال انجوهرند فی ذاته و لکن بما هو
بالفعل من تلقاء افاضته الجاعل آن هر دو را نیز یك حیثیت گرفته اند و

٣ اعتبار کرده اند و منزله ماده گرفته اند و صورت حیثیت ع

حیثیت وجوب وحیثیت تعقل مبداء حال اویند مستفاد از مبداء وقیام
بذات مبداء پس این هر دو را نیز نك حیثیت اعتبار کرده اند وچون اشرف
حیثیات را مناط نیکست معلولات در مرتبهٔ ثانیه شمرده اند چه تکثیر
حیثیات ذات مجعول تکثر اعتبارات ذات جاعل است پس ذات واحد
حق واجل مجده بعد از ابداع مجعول اوّل بالفعل سه اعتبار عارض
جاعلیّت ماهیّت ممکن بالذات وجاعلیت موجود بالفعل عاقل ذات
خود وجاعلیت واجب بالغیر عاقل ذات مبداء باعتبار افضل حاشیتین
که در شمار صورتست نوری عاقل فاضل که عقل ثانی باشد افاضه
میفرماید وباعتبار حاشیه دیگر که بمنزلهٔ ماده است جرم فلك اقصی
وباعتبار حیثیت متوسطه جوهری عقلانیه فی محرك مدبّر که نفس
مجردهٔ فلك الافلاکست وتکثر حیثیات واعتبارات که مصحح تکثرات
معلولاتست در این مرتبه متزاید ومتضاعف است وعلی هذا السبیل
الی اخر سلسله الانوار العقلیه وهو العقل الاخیر المفیض علی ما یحوی
فلك القمر والی ساقه التقرر واقصی الوجود وبعضی تثنیهٔ حیثیت کرده
اند جواز ذاتی ووجوب بالغیر وسایر حیثیات درین دو حیثیت تضمین
کرده اند ومن میکویم شرکای مرا درین ملاحظه اهمالی شده است
حیثیّات مرتبه اولی بیشتر از شش اعتبار باید کرد چه حیثیت جنس
وحیثیت فصل در مرتبه حیثیت ماهیّت مرسله وحیثیت حقیقت
نوع وحیثیت تشخص در مرتبه حیثیت هویّت شخص وحیثیت مفهوم

ما بالقوة بحسب جوهر الذات حين فعليتها و حيثيت مفهوم ما بالفعل
بحسب استنادها الى الجاعل حيثيت تقرر و حيثيت وجود در مرتبه
حيثيت انيت و حيثيت سابق و حيثيت وجوب لاحق در مرتبهٔ حيثيت و
جوب بالغير در حيثيت تعقل صفات و لوازم در مرتبهٔ حيثيت تعقل ذات
خود و حيثيت تعقل ذات مبدء و حيثيت تعقل افاعيل و معولات او
در مرتبهٔ حيثيت تعقل مبدء وجوب سابق وجوب لاحق متضمنست
و حيز طبيعی تحقیق این حقایق کتاب تقویم الایمانست و نیز بعد از جعل
ذات عقل اول دو حيثيت ديگر اعتباری نفس الامری عارض ذات جاعل
حق علا کبریاؤه میشود یکی ابداع و ایجاد معلول اول بخصوصه که از
مراتب سابقه بر ذات اوست سبقا بالذات و دیگری جاعلیت و ایجاد فی
اصناف که مضایف مجعولیت ان معلول و در مرتبه ان مجعولیت اضافیست پس
مجعولات در مرتبهٔ ثانیهٔ افاضت علی حسب تکثر بتلک الحیثیات و الاعتبارات
متکثر باشد و در دیگر مراتب متنازله علی حسب تزایده و تضاعفها متزاید
و متضاعف دائمه و اشیاخ رواقیه و لاسیما الاشراقیین منهم چنین
تقریر کرده اند که هر نور قاهر متوسط را استضائتی و استنارتی از
شعاع نور قاهر عالی و اشراقی و افاضت شعاعی بر نور سافل و نیز هر سافل
را فقری ذاتی و مقهوریتی و ذل عاشقیتی قیاس بذات عالی و هر عالی
را استغنای ذاتی و قاهریت سلطنتی و عز معشوقیتی نسبت بجوهر
ذات سافل لازم جوهر ذات و مقتضای خصوصیت حقیقت افتاده است

چون انوار مجرّدهٔ عالیه میانهٔ سافلات و میانهٔ نور الانوار عزّ سلطانه حاجب
نمیشود چه حجب از خواص الغبار و هجوم لوازم جرمانیت و هیولانیت است
پس اوّل انوار عقلیه را جهات تکثر همین از حیثیت قبول شروق شعاع و
حیثیت مشاهدهٔ سلطان نور الانوار و حیثیت استفادهٔ فعلیت تقرر و وجود
و وجوب فعلیت و وجود و حیثیت فقر ذات و حیثیت لیسیت مع و هالکیت
حین الوجود که از خواص طباع امکانست و حیثیت ذل مجعولیت و حیثیت
و مقهوریت استعشاق نسبت بغیر قاهریت نور حق و علو کبریاء جاعل
مطلق و حیثیت استغنا عما سوی ذات الله سبحانه علی الاطلاق و حیثیت
افاضهٔ فیض و رشح بر سافلات و حیثیت اشراق شعاع بر انوار سافله است
و بحسب تکثر این حیثیات اعتبارات ذات حق جاعل تام عزّ سلطانه متکثر
میشود و امداد در سایر انوار مجرّده قدسیّه از جهة انعکاس شعاع و قاهریت
اشراق هر عالی بر سافل و مقهوریت اعتشاق هر سافل عوالی را و تضاعف
اشعهٔ منعکسه و تعانق بدایع فیوضات و اصطحاب عجایب مناسبات
افتقار و استنار و استبهاج و استعشاق و مطالعه و مشاهده هر یك
قیاس بجناب متعالی نور مبداء المبادی و رب الارباب تارة بلا واسطه در
عرض سلسله قاهریت سنخ ذات و نورانیت جوهر هویت و تارة بتوسط
متوسطات مترتبه سلسله طولیه ابداع و افاضهٔ جهات تحصیل کثرت اعتبارات
و تصحیح اسناد متکثرات الی الواحد الحق سبحانه و تکثیر انوار عقول و نفوس
مجرّدهٔ سماویه بیرون از دایرهٔ حصر و عقول نوریهٔ قاهرهٔ ارباب انواع

فلکیه و عنصریه فوق نطاق احصا چنانچه قران حکیم میفرمایند و ما یعلم جنود
ربك الا هو متع السبیل و متضح الدلیل است و ایشان اثبات صور نوعیه
جوهریه نمیکنند منوعات جواهر اعراضند و بازای هر نوعی از انواع طبقات
فلکیات و انواع بسایط و مرکبات عنصریه نوری قاهر عقلی در عالم امر هست
که رب النوعش مینامند و از دیوان عنایت الهی حفظ و کلائت و تدبیر نوع
و اضافهٔ هیئات بدیعه و خواص لازمه مانند امتزاج الوان عجیبه در پر طاوس
و جذب روغن در شعلهٔ فتیلهٔ چراغ و اشباه ذلك باو مرجوعست و این یکی
از تفاسیر مثل افلاطونیه است و ما در کتب خود بفضل الله سبحانه مبرهن
ساخته ایم که عرض مبداء تنویع جوهر و مفهوم حقیقت نوع جوهری
نمیتواند بود بلکه همین در تصنف و تشخص انواع جوهریه مدخلیت میدارد
و در کتاب ایماضات و تشریقات جمع بین المذهبین اختیار نموده باصول
حکمت نضج یافته بمدد مافیهٔ یمانی برهان اقامت کرده ایم بر صورت نوعیه
منطبعهٔ جوهریه و بر انکه بازای هر نوع از انواع جسمانیه فلکیات و عنصریات
عقلی قاهر مفارق عوالم احیاز و اوضاع در عالم انوار عقلیه ثابت و متحقق است
که صورت نوعیه جوهریه منطبعه ظل ذات اوست و او باذن الله سبحانه
حافظ و مدبر و رب النوع است و نسبت تدبیر او بنوع نسبت تدبیر نفس
مجرده است ببدن شخصی و طبایع جوهریه از ضروب ملائکه جسمانیه اند
و از باب انواع از طبقات ملائکه روحانیین و له معقبات من بین یدیه
و من خلفه یحفظونه من امر الله لمع الجذوة النکاح السادی

فی جمیع الذرّاری بر السنهٔ حکماء وعلمای اسرار حقایق جاری و جمال شاهد
معنیش از انظار جماهیر در جلباب اختفا متواریست و شاید که بعد ما تلونا
علیک بمیقات ظهور رسیده باشد بمسلک بحث و فحص مشائیان و
یمانیان بر این نمط که ازدواج جنس و فصل و ماهیّت وانیت و مائیت
شارحه و مائیت حقیقه و هلیّت بسیطه حقیقی و مشهوری و هلیّت مرکبّه
بالقوّة من جهة نفس الذات و ما بالفعل من تلقاء الجاعل و امکان
بالذات و وجوب بالغیر و لیس و بطلان بحسب نفس جوهر الذات وایس
وحقیت بحسب الاسناد الی القیوم الواجب الحق من کلّ جهة که در سنخ ذات
وجوهر هویّت مجعول اوّل سرشته و تحقق پذیرفته است سرایت کرده در احاد
واعداد موجودات و ذرّات اجزای نظام و مستتبع انشده که و لابد هر مرتبه
از مراتب صدور در سلسلهٔ معلولیت بعد از مرتبهٔ صدور معلول اوّل
زوجی العدد مزدوج الوجود و متکثر الاحاد و مؤتلفه الهویّات بوده باشد
و هرچند بعد مرتبه از جناب قدوسی مبداء بیشتر شود ازدواج و ترکیب
و مشوبیّت فعلیّت بقوّت و مخالطت ما بالفعل بما بالقوة متضاعف و تضاعف
ما بالقوة متراکم باشد تا انکه معنی ما بالقوة بر سبیل اضافه و معنی ما بالقوة
بر سبیل توصیف در هیولانیات متعالق و متزاوج شوند و در حرکت
مط و در هیولی اولی عالم اسطقسات باقتران وازدواج قناعت نموده
جهة قوّة در نفس جهة فعلیّت مضمن اید و بمشرب ذوق و حدس رواقیان
واشراقیان برین اسلوب ازدواج مشاهدهٔ کبریای جناب نور الانوار اعظم

عزّه و علا بهاؤه که بمقدار حوصلهٔ امکان نورانیت جوهر ذات اوّل
مبدعا تراوش زنیست و شروق شعاع قیومیّت انجناب بر ذات این
جوهر نورانی و مزاوجت فقر ذات که طباعی امکان ذاتیست و استغنای
بالله عمّا سوی الله که لازم مرتبهٔ کمال خصوصیت این جوهر ذاتست
وازدواج عزّ قاهریّت معشوقی ان طرف و ذلّ مقهوریّت عشق این
طرف و ابتهاج بهجت قرب و انقیاد سطوت قهر که در حقیقت محبّت
اندماج دارد و شیخ حکمت اشراق میکوید محبّت طرفین را یعنی جاعل
و مجعول و علّت و معلول را شاملست بلکه ابتداء از طرف جاعل و علّت
میکند الّا انکه محبّت جاعل و علّت بر سبیل استتباع عزّ و قهر است و محبّت
مجعول و معلول بر سبیل استتباع ذل و انقیاد و ازدواج تسفل و تذلل نسبت
باستان کبریای علیّ اعلیّ و استعلا و استیلا بر سافلات در طبقات نظام
وجود ساری شده مراتب قطنهٔ سواد عالم امکان بحسب تقاسیم نورانیت
جوهر ذات و عنقائیت سنخ حقیقت و علیّت و معلولیت ظلیت و نورانیت
و اعتلاق و سافلیت و ذل لازم محبت نسبت بعالی و عزّ لازم قهر قیاس
بسافل بدایرهٔ مخلوقیت ازواج امده اند چنانکه عزّ من قایل در قران حکیم
فرموده است و من کل شئ خلقنا زوجین لعلکم تذکرون پس وجود ممکنی
منقسم امده است بخارجی و ذهنی و هریك بدهری و زمانی و نظام جملی
بسلسلهٔ بدو و سلسلهٔ عود و قوس نزول و قوس صعود و موجود ممکن
بنورانی و عنتقانی و نور بحسی و عقلی و نور عقلی بقاهر و تدبّر و غواسق

به برازخ جسمانیه و هیئات ظلمانیه و بوجهی دیگر بجوهر و عرض و جوهر بمجرد
و هیولانی و مجرد بعقل و نفس و هیولانی بصورت و ماده و جسم باثیری و
عنصری و اثیری بکوکب و فلک و فلک بشامل ارض و تدویر و شامل ارض
بموافق مرکز و خارج مرکز و متمم بحاوی و محوی و کوکب بسعد و نحس و
عنصری بحی و میّت و حیوان بذکر و انثی و انسان بنفس مجرّده و بدن جرمانی
و نفس مجرّده بقوّت عاقله و قوّة عامله و جهة بفوق و تحت و حرکت بمستدیر
و مستقیم و ادراک باحساس و تعقّل و احساس بظاهری و باطنی و تعقّل
بحضوری و انطباعی و انطباعی بتصور و تصدیق و ارقام کتابت بنقط
و حروف و حرف بزبر و بینات و هرکدام برقم و عدد که بمنزلهٔ روح و جسدند
و عدد بزوج و فرد زوج بزوج الزوج و زوج الفرد و فرد بفرد اوّل
فرد الفرد و علی هذا السبیل و از اینجاست که فیثاغورس از طبقات
موجودات باصل عدد و مراتب اعداد تعبیر کرده است و تعمّق در غور
کلام او مجالی ازین اوسع میخواهد و فریقی گفته اند نکاح ساری عبادتست
از تثلیث حیثیات عقل اوّل و ثلثه که مقوم عدد اربعه است و چون
بنصاب بنان رسید که محبّت علّت و عبودیّت جاعل عزیزی طبیعت معلولیت
و طباعی جبلیّت مجعولیّت است و جوهر ذات صادر نخستین که اوست عنصر
اوّل نظام کل مجمع جمیع مجعولات و امّ النسخ کتاب موجوداتست و حقیقت
محبّت نیست الا مزدوّج ترکیب ابتهاج و انتهاء پس نسبت اعتشاق و اختضاع
او لامحالة منبع سریان عشق جاعل الظلمات و النور و مصدر عقد

از دواج

ازدواج دورکن عشق درجبلات ذرات عوالم وجود باسرها خواهد بود و بمثابه عقل مستفاد انسان متألّه متقدس بحسب شدة استکمال این مرتبه و تمامیت کمال او دورکن فی سلسلة العود مثابهٔ نوریت ذات او بحسب ذلك ادنی سلسلة البدو خواهد بود و همانا که عقد نکاح ساری بالحقیقه جز این نبوده باشد ومتألهین حکما بانچه کفته اند نسبة الجوهر الاوّل الی الاوّل القیوم جمیع النسب جز این اصل و غیر این ضابطه نخواسته باشند وان فتشت عن قداح السرّ وصراح الامر لا فانسان الکبیر و هو جملة نظام الوجود عبد عاشق خاضع مطیع لله عزّ وجل عامل بامره تابع لارادته

من نخواهم که دکر شعر نویسم که مکرر — زحمتم میدهد از بسکه سخن شیرینست

الجذوة السّادسة

قومی از رواقیه فیثاغورثین وافلاطونین و رهطی از اشراقیهٔ اسلامیین عالمی متوسط میانهٔ عالم غیب که عالم معقول و عالم شهادت که عالم محسوس است اثبات کرده وانرا هورقلیاء و عالم شهادت مضاف و عالم اشباح و عالم برزخ واقلیم ثامن وارض حقیقت و خیال منفصل نامیده اند و خیال انسانی را خیال متصل و کفته اند خیال منفصل بحر عظیم ونهر اعظم و خیال متصل خلیجی از ان بحر وجد ولی از ان نهر است طبقات ان در روح و بهجت ولطافت و روحانیت متفاوت واز عالم زمان و مکان برتر واز دو قرجاء حصر واحصا برون طبقهٔ عالیه در ارتفاع عالم عقل و با افق ان عالم مصافق وطبقهٔ سافله در انخفاض متاخم عالم حسّ و در جوار افق این عالم نازل

وبین الطبقتین طبقات غیر مشاهیة البدایع والعجائب ودرجات غیر محصاة متناخم الروایع والغرایب صور خیالیه وصور مرایا همه صور روحانیه مثالیه و هرچه در عالم هیولی وطن کرفته از اجسام وصور و مقادیر وابعاد واوضاع وهیئات وحرکات وطعوم وروایح واصوات وغیر ذلک مثال همه در انعالم قائم بذات ومعلق لافی ماده ومحل وکویند جابلقا وجابرصا از بلدان عظام ان عالم است وامر حشر جسمانی ومواعید نبوات ومثوبات وعقوبات جسدانیه والام ولذات بدنیه که تنزیل کریم الهی واحادیث شارعین صلی الله علیهم بتفاصیل انها وارد شده بان متصحح ومستقیم چه بدن مثالی در حکم بدن حسی است فی جمیع هذه الاحکام وهمچنین امر منامات وغرائب معجزات وخوارق عادات وطی مسافات بی تمادی مدت وحضور امکنهٔ مختلفه وبلدان متاجده فی وقت واحد ونظایر ذلک وازین باب شمرده اند انچه در روایت امده است که امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین صلوات الله وتسلیماته علیه وعلیه شبی از شبهای شهر الله الاعظم مهمان چند کس از صحابه بوده در منازل ایشان افطار فرموده بعد از ان سید البشر صلعم فرمودند علی امشب در منزل من بود وبامن افطار کرد واز فیثاغورس نقل کرده اند که وقتی از اوقات نصو جلباب جسد ورفض عالم حس کرده باسماویات متصل شد و بمقام ملک رسید وحفیف فلک شنید پس باقلیم طبیعت وشهر مزاج معاودت نموده کفت ما سمعت شیئا قط الذ من حرکاتها ولا رایت

شیئاً الهی من صورها و هیأتها و عالم مثال و اقلیم مثل معلّقه صور
روحانیه باینمعنی یکی دیگر از تفاسیر خمسه مثل افلاطونیه است و بعضی
از ارسطاطالیسیین عبارت ارسطاطالیس را نیز در میمر رابع اثولوجیا
انجا که کفته است من وراء هذا العالم سماء وارض و بحر و حیوان و نبات
وناس سماویون وکل من فی ذلك العالم سمائی ولیس هناك شئ ارضی
البتة والرّوحانیون الذین هناك ملائمون للأنس الّذی هناك
لاینفر بعضهم من بعض و کل واحد لاینافر صاحبه و لایضاده بل
یستریح الیه و ذلك انّ مولدهم من معدن واحد وقرارهم وجوهرهم
واحد برین مذهب حمل کرده اند و مشایخ صوفیه در اثبات این
مذهب و سلوك این مسلك بغایت متوغلند و این غیر مثل معلقه
نوریه وصور روحانیه افلاطونیه است که بافلاطون الهی نسبت کرده اند
درباب تعلق علم قیوم واجب بالذات جلّ ذکره بمادیات قبل وجودها
باعیانها و کفته اند بمذهب افلاطون هیولانیات را قبل از وجود
متغیر زمانی نحو وجودیست در دهر مجرّد از علایق مادّه و معرّا از شوائب
تغیّر و باعتبار ان نحو وجود مثل معلقه و صور روحانیه اند در خارج
وان مثل صور علمیه واجب الوجود شریك سالف ما در ریاست حکمای
اسلام الشیخ ابو علی الحسین بن عبد الله بن سینا در شفا با ارسطوطا
لیسیین اتفاق نموده تشنیع بر افلاطون درین مقام بیش از اندازه
میکند و امّا شریك سابق ما در تعلیم و تصحیح فلسفهٔ اسلامی ابو نصر

محمد بن محمد بن طرخان الفارابی قبل از او در کتاب الجمیع بین الرائین
گفته است که مراد افلاطون الهی ازین کلام بیش ازین نیست که کیانیات
زمانیه نسبت بعالم الوهیت وقیاس نسبت علم وجامعیت احاطه
الهی تدریج وتعاقب وتبدل وتغیر ندارند هرچند نسبت بیکدیگر
وبحسب وقوع در ظرف زمان که معدن تقضّی وتجدد وموطن فوت
ولحوق است متدرّج ومتعاقب ومتبدّل ومتغیّر باشد وارسطو نیز
در اثولوجیا وفی سایر حروفه فیما فوق الطبیعة صاحب این مشرب
وناهج این مذهبست ودراین مسئله مجال مخالفت میانهٔ این دو
امام حکمت نیست وما در کتاب افق مبین وسایر صحف خود اورا
درین قول تصویب نموده بفضل الله سبحانه تحقیق حق برقسط اوفی
وامد اقصی کرده ایم واما عالم مثالی ومثل معلقهٔ خیالی اگرچه در مذاق
ذوقیات ومشرب خطابیات وقیاسات شعریه شیرین وخوشگوار
میاید ولکن بر نهج فحص ومذهب برهان مشکل الانطباق است وامر
معاد جسمانی ومواعید ثواب وعقاب جسدانی وتصحیح منامات وخرق
عادات وما اشبه ذلك موقوف بر تجشّم اثبات ان نیست علی ماقدّمنا
باذن الله تعالی فی مقامه واوضحنا فی مظانه واسطهٔ میان مجرد ومادی
بحسب وجود صورت برهانی ندارند چه موجود متشخص مادی در وجود
خود متعلق است بعالم زمان ومکان ومتخصص است بجهة وحیز ووضع
وامتداد لا امتداد وحرکت وسکون یا انکه مفارق این سلاسل واغلال

وعقد

ومقدس ازاین علایق وعوایق است مطم وسخن درهویت شخصیه است
نه در طبیعة مرسله که طبایع مرسله من حیث هی هی لا بشرط شیٔ علی
الاطلاق مجرّدند هرچند طبایع ماهیّات هیولانیه ودر مرتبه تشخص
مخلوطه باشند بعلایق ماده وخصوصیات امکنه وازمنه واوضاع وابعاد
اری انحای تعلّقات وعلاقات ومراتب لطافت وکثافت مادیّات
مختلف میباشد بشدّت وضعف پس اگر درشهادت ومادیّات بفهم
وتوسیع کنند واین عالم مثال را الطف طبقات واشرف مراتب عالم
شهادت گیرند گنجائی دارد ونیز آنچه میگویند که این مثل صور معلقه
اند لا فی ماده ومحل بمیزان تصحیح سنجیده نمیشود چه همچنانکه هر صورت
ازصور عالم محسوس راکه عالم شهادتست مثالی درعالم مثال که شهادت
مضافش مینامند هست همچنین هر مادهٔ ازمواد ان عالم را مثالی
لا محالة درین عالم خواهد بود پس صورت مثالی بمادهٔ مثالی قایم
بوده باشد ومواد مثالیه وصور مثالیه عالم برزخ درازای مواد
هیولانیه وصور مادیهٔ عالم حسّ واین مقوله سخن ازان مابست که
الهیین حکما گفته اند التسبیح والتقدیس غذاء الروحانیین وغذاء کل
موجود هو ما خلق منه ذلک الموجود ودر احادیث خازنان وحی
الهی صلوات الله علی ارواحهم واجسادهم در وصف اعلی واقرب طبقات
ملائکه مقربین ع وارد است طعامهم التسبیح وشرابهم التقدیس
لحاقة الجذوة هویات عینیهٔ موجودات خارجیه راسه

نحو تحقق میباشد تحقق خارجی و تحقق ظلّی ذهنی و تحقق لفظی و کتبی تعبیر میکنند از اوّل بوجود فی الاعیان و از ثانی بوجود فی الاذهان و از ثالث بوجود فی اللسان والبیان و فی الکتابة والالواح و فی الحروف والالفاظ و فی النقوش والارقام در وجود ذهنی انچه بالذات و علی الحقیقه در ذهن موجود میشود همان صورت ذهنیّه منطبعه استکه معلوم بالذات وصورت علمی موجود خارجی اوست وهویّت خارجیه که صاحب صورتست معلوم بالعرض و موجود ذهنی علی سبیل المجاز است در وجود کتبی ولفظی نیز موجود خارجی بالذات همین حروف والفاظ و نقوش وارقامست که صورت لفظی و هویّت اسمی ان ذات مقصوداست و مسمّا وموضوع له و مقصود و مدلول که ذوالصّورتست بحسب ذلك وجود خارجی بالعرض دارد و علاقهٔ ارتباط میانهٔ صورت و ذیصورت در وجود لفظی و رقمی ازاین جهة که هر دو متحدند در نحو وجود خارجی بیشتر استاز علاقهٔ صورت و ذیصورت در وجود ظلّی که انجا صورت منطبع در لوح ذهن و صاحب صورت موجود در خارج است اگرچه انجا از حیثیت اتحاد حقیقت و اشتراك ماهیت علاقه قوی متاکّد است و انکه هر دو شریك ماومن فی طبقتهما گفته اند وضع الفاظ بازای صور ذهنیّه است نه حقایق خارجیه از صور ذهنیّه حقایق معلومه خواسته اند واز حقایق خارجیه ذوات باعتبار خصوص وجود خارجی و انان که بوضع از برای حقایق خارجیه قایل

شده اند مراد ایشان جواهر حقایق متمثله در ذهن است بما هی هی لا
باعتبار خصوص احد الوجودین پس از خارجیت خروج از اعتبار خصوصیت
تمثیل ذهنی خواسته باشند چه اسم بازای جوهر حقیقت مسماست و
علاقهٔ اتحاد میانه ایشان ازین حیثیت اکید است وانچه کروهی از اهل علم
کفته اند اسامی مسمیاتست بهمین معنی تصحیح میتواند یافت و ازینجاست
که اسم را حظی از مسما و مسما را حظی از اسم هست و تعظیم ذات مبداء اول
توقیر اسم است واین یکی از وجوه تفسیر کریمه سبح اسم ربك الاعلی است
وبنا بر این است که تصریح بذکر مطالب وحاجات وتوسل باسماء حسنی
وایات مکرمهٔ کتاب کریم الهی وادعیهٔ ماثورهٔ اصحاب وحی وعصمت ومواظبت
عدد خاص ومراعات وفق مخصوص که در احادیث واوراد واذکار ودعوات
واحراز وتعویذ است متکرر الورود است در ابواب اجابات واستجابات
مدخل عظیم دارد ومن ذی قبل در بیان تطابق عوالم حقیقت تثلیث
ان معلوم خواهد شد انشاء الله العزیز وچون در جذوهٔ سابقه
دانسته امد که جواز عاشق وجواز وامکان ذاتی عاشق وجوب بالذات
وهر جایز الذات ممکن الوجود عاشق ذات قیوم واجب الوجود
بالذاتست ودر عقل اول وعقل مستفاد انسان متاله متقدس
این عشق بر نصاب کامل است چه تمامیت مرتبهٔ عشق بمقدار
اتمیت ادراك کمال ذات معشوق میباشد ونیز طباع کثرت عاشق
وحدت عددی است وهیچ مرتبهٔ از مراتب کثرت ونوعی از انواع عدد

معروضیت اعتبار وحدت موجو نمیتواند بود و وحدت عددی عاشق وحدت
حقه قائم بذات وظل ذات قیومی واحد حق من جمیع الوجوه است پس حروف
والفاظ ونقوش وارقام هم ازانجهت که در سواد قلم وامکان داخلند عاشق شیئیه
عشق قیّوم واجب بالذات بر روش حقیقت دارند وهمچنین اسماء موجودات
باسرها عاشق اسماء مقدّسهٔ الهیّه اند ودر اسماء حسنی عزّ ذکرها
نیز اسماء افعال واسماء صفات همه عاشق ووالهٔ اسم ذاتند اگرچه در حریم
کبریائی قدوّسی جلّ جنابه اسماء صفات همگی در حقیقت باسم ذات
راجعند چه صفات حقیقیهٔ کمالیه همه عین بحت ذات وحدت حقه اند
وما بفضل الله العظیم وحسن تعلیمه در کتاب رواشح سماویه ودر سایر
کتابهای حکمیهٔ خود چه نیکو گفته ایم که ان کلّ معلول بلسان ماهیّته یشهد
علی نفسه بلیّته وبلسان انیّته یشهد لصانعه بقیومیته وبلسان عشقه
لجاعله یشهد بالکبریاء لسلطان معشوقیه وشاید که ازین شهادت
تعبیر فرموده باشد بقوله الکریم فی قرانه الحکیم وان من شئ الّا یسبّح
بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم

الجذوة السّابعة

امّ المعادن کمالات حقیقیه وسرچشمهٔ اشعهٔ انوار الهیّه بجناب مبداء
المبادی متشبّه بودن وباخلاق الله تعم متخلّق شدنست وازهر اسمی
ازاسماء قدوّسیه حسنی حظی گرفتن وازهر آیتی ازایات قیومیه کبری
ببضعی اندوختن وعالم صغیر که انسان العین انسان کبیر است در فطرت
اولی کمر استعداد حمل این امانت برمیان قابلیت عقل هیولانی بسته

و در فطرت ثانیه خلعت بهجت این موهبت در بر عاقلت عقل مستفاد بوده است
پس بشر مثاله منصبغ بصبغ انوار ملکوت اعلی و منصدغ از جمل او زاد بوقلمون
هیولی در مرتبه عقل مستفاد از حیثیت انتقاش صور موجودات که
حروف و کلمات کتاب وجودند در لوح جوهر هستی نفس عقلانیه
کتاب الله الناطق و از حیثیت استجماع طبایع و اخلاق و شیون و اطوار
اسماء مکرمه الهی و محمیت تصافق خواص کمالات متقابله و تعانق
لوازم صفات کمال متضاده اسم الله الاعظم است که مشتمل بر جمیع اسماء
کلیه و جزئیه و جامع جمیع حقایق الهیه و کونیه و عقلیه و حسیه مدام است
و از اغصان شجره این اصلست انکه خازن تنزیل رب العالمین و اوصیاء
معصومین خاتم النبیین ص ع ذوات مقدسه خود را اسماء الله
الحسنی خوانده اند من ذلک ما رواه شیخنا الاقدم رئیس المحدثین
ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی رض فی جامعه الکافی
فی کتاب التوحید بسنده الحسن بل الصحیح العالی الاسناد عن معاویة
بن عمار عن ابی عبدالله ع فی قول الله عز وجل و لله الاسماء الحسنی
فادعوه بها قال نحن والله اسماء الله الذی لا یقبل الله من العباد
عملا الا بمعرفتنا در رواشح سماویه اورده ایم که اسم عبارتست از کلمه
که دلالت کند بر اصل جوهر ذات یا بر ذات از حیثیت صفتی از صفات
یا باعتبار فعلی از افاعیل و احاد اعداد افرینش و اشخاص نظام وجود
کلمات موجودند که زبان حال جوهر حقیقت بیان وجوب ذات جاعل

خود میکنند ونیز مجعولات باعتبار حیثیت مجعولیت شیؤن ونعوت
وحیثیات واعتبارات ذات جاعلند پس کلمات الله که نفس ذوات معلولات
وهویات ومجعولات بوده باشد اسماء الهی اند که دلالت دارند بر ذات
حق وموجد مطلق ودر بیان انما اسماء الله الحسنی ذوات فاضلهٔ نوریه
ونفوس کامله قدسیه اند که صفات کمال همه اظلال صفات حقیقیه
قائم بذاتند وحیثیت قیومیت ووجوب ذاتی بوحدتها الحقه کنه
ذات همکی بجملتها وینبوع الینابیع کمالات مطلقهٔ وجود است باسرها
وحقایق انوار عقلیه را عالم حمد وعالم تسبیح وتحمید ازاین جهة کفته اند
واز نفوس متألهه وصاحبان قوهٔ قدسیه انانرا که جوهر نفس در غایت
صقالت شیؤن متقابله در قصباء درجهٔ قوت باشد وفرایض ونوافل
فطرت اولی وفطرت ثانیه بخزانه تحصیل اورده باشند مرتبهٔ نبوت حاصل
اید ونبوت از اجتماع سه خاصیت متحصل شود یکی انکه علوم وتعقلات
نفس از جاده حدس اید بی سلوك مسلك اقتناص دویم انکه طبقهٔ
روحانیین از ملائکه در مرات رویت بصری او متشبح وکلام وحیانی
الهی در لوح قوت سمعی منتظم تواند شد سیم انکه هیولی عالم عنصری
حکم اورا اطاعت کند واینها از ان مر محصل تواند بود که از عنق
شب داج طبیعت وظلمهٔ عتمه دیجور مزاج کذشته سطیع صبح اقلیم قدس را
دریافته رفض عالم باطل کرده بعالم حق متصل کشته باشد ورابطهٔ اتصال
واتحاد باروح القدس که خلیفهٔ مکتبخانهٔ تعلیم وتادیب است مستحکم

ساخته باشد پس باذن الله سبحانه انچه در لوح ذات او منتقش است مطالعه
نماید وحکمش بر رعیت او جاری و در مملکت او نافذ باشد وسفر قدسیین
متالهین را در رحل الی الله اول منازل ملکهٔ خلع جسد و رفض بدنست
که گفته اند لا یعد الانسان من الحکماء مالم یطلع علی الجهة المقدسة التی
هی الجهة الکبری ولا من المتالهین مالم تحصل له ملکة خلع البدن حتی
یصیر البدن بالنسبة الیه کقمیص یلبسه تارة ویخلعه اخری ثم اذا خلع فان
شاء عرج الی عالم النور وان شاء ظهر فی ایة صورة اراد من علم الظهور
وانما تحصل هذه القدرة وامثالها بالنور الشارق والومیض البارق
الم تر ان الحدیدة الحامیة تشبه النار لمجاورتها وتفعل فعلها بمشابهتها
فلا تتعجبن من نفس استشرقت واستضائت بنور الله فاطاعها الاکوان
طاعتها للقدیسین فتومی فیحصل الشئ بایمائها وتتصور فیقع علی
حسب تصورها ولمثل هذا فلیعمل العاملون وفی ذلک فلیتنافس
المتنافسون واخرین منزل که محط رحل بهجت دوار توطن سعادتست و لیس
وراء عبادان قریه انست که عارف متاله که عالم عقلی مضاهی نظام جملی
عوالم وجود شده است عزل لحاظه شعور وقطع نظر ادراک از ماسوی
ذات الله تع علی العموم کرده حتی از ابتهاج بهجت جوار واستشعار لذت
قرب وانتهاز فرصت وصال مطمح مشعود ورای کبریای معشوق حقیقی
نیابد واز جوهر ذات خود خبر نداشته باشد فضلا عن لذة الذات و بهجتها
وازین هم خبر نداشته باشد که از ذات خود خبر ندارد وباین هم شعور نداشتن

باشد که بغیر سلطان او شعور ندارد واذین درجه بفنائی فی الله وفنائی
فی الفنا تعبیر میکنند که مغناطیس حیوة ابدی واکسیر بقائی سرمدیست وهذه
حقیقة عود الانسان الی الله وحده فی هذه النشأة قبل النشأة الاخری
وهنالك یتبرع انه سبحانه هو المبدأ والمعاد والاول والاخر من سبیل اخر

مقباس المجذوفة نفس را تا تعلق طبیعی بتدبیر بدن وعلاقه
ضروری بعالم زمان ومکان واعتلاق احساسی باقلیم هیولی باقیست هرچند
قطع تعلق ارادی کرده صاحب ملکه خلع بدن شده واز تخلق بخلق اسم
مقدس محیط واسم مکرم جامع نصیبی وافر گرفته باشد احساسات او وادراکات
بر سبیل تدریج وتعاقب ومحسوسات ومدرکاتش متصادم ومتزاحم خواهد
بود وانگاه بماضی ومستقبل وسابق ولاحق دایره ادراك معانی محیط
میتواند داشت که از عالم محسوس یکباره مهاجرت کرده از خواص نفسانیت
منسلخ شده استحقاق اسم عقل خالص پیدا کند واین هنگام موت طبیعی
وبعد از انقضای اجل موعود صورت میپذیرد وحقیقت موت همچنانکه
معلم مشائیه یونان ارسطوطالیس در اثولوجیا ذکر کرده نیست الا انتقال
از عالم ظلمات بعالم نور واز دهکده خراب اباد هیولی از تنگنای حبس شکستهٔ
زمان بفضای صحرای دهر ومعمورهٔ عالم معقول اول در رؤس المسائل گفته است
کل معقول انما یکون بلا زمان لان کل معقول وعقل فی حیز الدهر لا فی الدهر
لا فی حیز الزمان بل لذلك صار العقل لا یحتاج الی الذکر بعد ازان گفته
فی النفس وانها دایرة لیس لها من مرکزها الی الدایرة ابعاد ان کان الحیز المحض

صح

مركزا فالعقل دايرة لا تتحرك فانّ النفس دايرة تتحرّك پس در سيم ثانی حال نفس
ظاهرة الذات نقيّة الجوهر را بعد از او تحال از اين عالم و رجوع بعالم عقلی و
بودن با جواهر عقليه وصف كرده و گفته است ليس فی العالم الاعلی جوهر
مستميل ولا علم مستحيل واذا كانت الاشياء هناك ظاهرة ثبتة دائمة علی
حال واحد لم يكن للنّفس حاجة الی ذكر شئ بل تری الاشياء دائما علی
ما وصفناه فنقول انّ كلّ علم كاين فی العالم الاعلی الواقع تحت الدّهر
لا يكون بزمان لانّ الاشياء الّتی فی ذلك العالم كوّنت بغير زمان فلذلك
صارت النفس لا تكون بزمان ولذلك صارت النفس تعلّم الاشياء الّتی
كانت تتفكر فيها هيهنا بغير زمان ايض ولا تحتاج ان تذكرها لانّها
كالشّئ الحاضر عندها فالاشياء العلويّة والسّفلية حاضرة عند النفس
لا تغيب عنها اذا كانت فی العالم الاعلی العقلی والحجّة فی ذلك الاشياء
المعلومة فانّها لا تخرج من شئ الی شئ هناك ولا تنقلب من حال الی
حال ولا تقبّل القسمة من الاجناس الی الصّور اعنی من الانواع الی الا شخاص
ولا من الصّور الی الاجناس والكلّيات صاعدا فاذا لم تكن الاشيا المعلومة
فی العالم الاعلی علی هذه الصّفة كانت كلّها حاضرة ولا حاجة للنّفس الی
ذكرها الا انّها تراها عيانا فان قال قايل انا نجيز كلم هذه الصّفة فی العقل
وذلك انّ الاشياء كلّها فيه بالعقل معا كذلك ولا يحتاج ان يذكر شيا
منها الا انّها عنده وفيه ولا نجيز ذلك فی النفس لانّ الاشيا كلّها ليست فی
النفس بالفعل معا بل الشئ بعد الشئ فاذا كانت الانفس بهذه الصّفة

فهی محتاجة الی الذکر کانت فی هذا العالم ام فی العالم الاعلی قلنا و ما الذی یمنع
النفس اذا کانت فی العالم الاعلی من ان تعلّم الشیء المعلوم دفعة واحدة واحدا
کان المعلوم او کثیرا لا یمنعه عن ذلک البتة لانّها مبسوطة ذات علم مبسوط
تعلّم الشیء الواحد مبسوطا کان او مرکّبا دفعة واحدة مثل البصر فانّه یری
الوجه کلّه دفعة واحدة و الوجه مرکّب من اجزاء کثیرة و البصر یدرکه و هو واحد
غیر کثیر کذلک النفس اذا رأت شیئا مرکّبا کثیر الاجزاء علمته کلّه دفعة واحدة
معا لانّها تعلم بلا زمان و انّما تعلم الشیء بلا زمان لانّها فوق الزمان و انّما
صارت فوق الزمان لانّها علّة للزمان در آثار عقلاء شامخین و علمای
راسخین دیده ام که فلک را یعنی جوف کره مایل قمر بقرار رحم تشبیه کرده اند
و در حقیقت به تشبیه بلکه مثل زده اند و نفس ناطقه بشر را همچنین و ولادت را
بتکوّن نطفه در قرار رحم و مدّت عمر این نشائه را بمدّت مکث جنین در رحم
و جسد را بمشیمه و موت را بولادت و قسمت عالم حیاة باقی ابدی را بفضای
دنیا و در نهج البلاغه مکرّم و حدیث شریف الموت ولادةٌ ثانیة و لن یلج
ملکوت السّموات من لم یولد مرّتین وارد است   ما سطح فلک قعر زمین
میشمریم   نه چرخ همین یکی نگین میشمریم   تا جنین در رحم مادر غذای
صالح اخذ نکند و مزاج تام جسدانی نیابد حیوة و تولّد و زندگی دنیوی
و عمر این نشائه نخواهد یافت و تا نفس ناطقه درین عمر مشیمی و زندگانی
رحمی غذای صالح از علوم و معارف نگیرد و مزاج عقلی مستوی تحصیل
نکند بهجت حیات حقیقی و لذّت عمر ابدی ادراک نخواهد کرد مزاج

جسمانی از تخالط اجزاء متصغره عناصر و تفاعل کیفیات محسوسه فعلیه
وانفعالیه حاصلست و مزاج عقلی از اتصال و امتزاج جوهر نفس بانوار
عقلیهٔ ملکوت اعلی و قبول تلامع انعکاسات اشعهٔ متصافقه و شروق
تضاعف اشراقات اضواء متشارقه و چون مزاج عقلی اعتدال استتمام و
نصاب استوا یابد و عزیزهٔ نفس را موت ارادی در خلق و خلع جسد و رفض
حواس ملکه شود موت که ولادهٔ نشائهٔ باقیه و تباشیر صبح حیات ابدیه است
محسوس و مشعور به نگردد و موجب تالم و تاثر نباشد چه مضاد حال جوهر
نفس و مخالف شان او نیست و تا محسوس در کیفیت مخالف جوهر حاس
نباشد شعور و احساس متصحح نمیشود که الشیئ لاینا ثر من مثله بل عن
ضده و ازاینجهة در طب جسمانی حفظ صحت بمثل است در صحت بدن بضد
مقرر شده است و امام حکمت افلاطون الهی در طب روحانی گفته است
مت بالارادة تحی بالطبیعه و در بطون قران حکیم و تنزیل کریم در باب امر
بنی اسرائیل بذبح بقره اشارت باین دقایق مضمن امده و بقره از جوهر
نفس ناطقه کنایت شده است وانها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
بیان تجرد و نورانیت جوهر ذات وانها بقرة لاذلول تثیر الارض ولا
تسقی الحرث مسلمة لاشیة فیها بیان سلامت فطرت جبلت او و از جسمانیت
وعیوب هیولانیت فرموده است

اقتلونی اقتلونی یا ثقات
ان فی قتلی حیاة فی حیات
از مودم مرگ من در زندگیست
چون رهم زین زندگی پاینده گیست

نفس عارف مقدس متاله چون

از تنگنای رحم دنیا و مضیق مشیمهٔ جسد رهائی یافته از وکر بدن و آشیانهٔ حس
طیران گرفته پرواز نماید و وسعت عالم قدس و فضای هوای ملکوت بیند یکباره
بعقول قادسه ملحق و بانوار ملکوتیه متصل شود و متزاحمات قربه هیولی و
متعاقبات افق تقضی و تجدد را در عالم دهر که وعای زمانست مجتمع مطالعه
کند و ادراکات متعاقبه نفسانیه‌اش بعلوم واسعهٔ عقلانیه متقلب گردد
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها
و بینه امدا بعیدا و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله الی ربک
یومئذ المستقر ینبؤ الانسان یومئذ بما قدم واخر پس از صقع عالم عقل
بحریم حرم ربوبیت رجوع کند و استان مقدس وحدت حقه و قیومیت
مطلقه را اول و آخر و مبداء و معاد علی الاطلاق مشاهده نماید بر وجهی
دیگر که در حوصلهٔ ادراک ابصار عقول مقدسه نگنجد و چون هنگام
حشر جسمانی و معاد جسدانی آید جوهر مجرد نفس سعید که از اصحاب
الیمین است باذن الله سبحانه همان شخص جسد را که مادهٔ هیولانیه‌اش
بشخصیتها باقی و صورت ترکیبی مثل صورت اولی بوده باشد استعاده
و استرجاع نماید و شیؤن زمانیه لذات نعیم مقیم را در طی ثبات دهری
و قرار ابدی و مثوبات کمالات بدنی را در صورت روح و ریحان عقلی
و اشجار و انهار قدسی ادراک کند و نفوس اشقیا که اصحاب الشمال اند
ضد این حال بر همین نسبت و مقابل این بر همین قیاس داشته باشند و تحقیق این
حقایق بی ترک متابعت حکم وهم و بی اختیار مهاجرت اقلیم حس میسر نیست

گرنه موش وهم در انبار ماست　　گندم تحصیل چل ساله کجاست
دفع شرّ موش وهم از هوش کن　　پس در انبار عقل از کوش کن

الجذوة الثّامنة عارف متقدّس در درجهٔ زهد و درجهٔ عبادت نه چون زاهد جرمانی و عابد جسمانی باشد چه زهد زاهد جرمانی اعراض از طیّبات دائرهٔ دنیاست بطمع اضعاف آن از مشتهیات دائمهٔ آخرت واین در حقیقت تجارتیست که بمتاع خسیس متاع نفیس خریداری نموده است گفته اند مانند کسی که ضیافتی توقّع داشته باشد از خسّت نفس و دنائت سمّت چندین روز از تناول طعام امساك نماید جسمانی عملیست در نشائهٔ دنیا از برای ثوابی در نشائهٔ عقبی چون اجیری که عملی کند بازای اخذ اجرتی پس در حقیقت تعبّد او معامله ایست نه عبادتی وامّا عارف متألّه چون غرضی ورای جناب الهی که سیّد الاغراض و مطلبی الاقصای ذات حق که سیّد المطالبست ندارد پس زهد او در مقام توجّه بجناب حق و اعراض از کلّ ممکنات که باطلند تنزیه سرّ و تقدیس باطن است از هر چه شاغل باشد از مشاهدهٔ جناب او و در مقام التفات از جناب خالق بجانب مخلوق تکبّر بر جمیع ماسوی الله و استحقار کلّ ما عدا الحق است همچنانکه یعسوب الموحّدین ص در نهج البلاغهٔ مکرّم میفرماید عظم الخالق عندك یصغر المخلوق فی عینك و در کتاب تقدیسات آورده ایم که مکفور به که در سیّد الامّی تعبیر از آن بطاغوت شده است حیث عزّ قایلا فمن یکفر بالطّاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك بالعروة

الوثقى لا انفصام لها عالم امکانست بقضّ وقضیضه وصغیره وکبیره که جملهٔ
ماسوی الله باشد وچون بحسب استکمال قوّتین نظری وعملی وقاهریّت واستعلا
بر ارواح وقوای بدنیه وجیوش وجنود جسدیه فراعنه عزمات شهویه
ومشاعر قلبیّه ومدارک دماغیه وجمیع ذرات مافی البدن وجمله مایتعلق بالجسد
را عادت فرموده است که در انصراف از عالم جسمانی سلوک سبیل عالم قدس
او را مشایعت نمایند و با جوهر ذات او مشابهت در زند تا هنگام مطالعه
صقع ربوبیّت منازع عقل ودر وقت مشاهدهٔ جمال حق مزاحم ستر نباشند
وجوهر عقل مستفاد در ملاحظهٔ ان عالم خالص نماید وجمیع انچه در تحت
حکم نفس مجرّده اند از اصول وفروع وارواح وقوا در سلک تقدّس وتوجّه
بانحرام منخرط ایند پس عبادت عارف عبارت از انست که قوّت متوهّمه
وقوّت متخیّله وسایر مدارک ومشاعر وحواس وارواح نفسانیّه وحیوانیّه
وطبیعه ومبادی ادراکات وتحریکات واعصاب واعضا وعضلات وجوارح وارکان
والات جسدیه واعضای ادویه بانفس ناطقه در حکم جوهر مجرّد واحد
امده از عالم غرور واقلیم بطلان بجانب حرم قدس وجناب حق متوجّه
شوند در سدرة المنتهی یسّرنا الله لاتمامه در تفسیر ایاک نعبد چند وجه از
برای نون متکلّم مع الغیر ذکر کرده ایم یکی از انها این دقیقه است و از اینجاست قول
سید المرسلین صلّی الله وسلّم علیه واله الطاهرین که در باب نماز جماعت فرموده
است المؤمن وحده جماعة ظاهر میشود وبباید دانست که همچنانکه نفس مجرّد
بحسب شروق نور قدس وانعکاس اشعه انوار عالم عقل بر جوهر ذاتش مبداء

اهتزاز از اعصاب و عضلات و استمشاط ارواح و مشاعر و انجذاب
کل بدن و عامهٔ اجزاء جسد بجانب جناب متعالی قدوسی میشود
همچنین حرکات طاعات جسدی و مناسك عبادات بدنی منشأ شدت
صقالت نفس و سعد استحقاق شروقی مستانف و اشراقی مستجد و مبادی شد
وان شروق و اشراقات باز موجب نشاط طاعتی و انطاعت باز موجب
نشاط طاعتی و انطاعت باز وسیلهٔ استعداد اشراقی و علی هذا
السبیل و بالجمله طاعات و عبادات که در شرایع و ادیان مقرر شده است
همه بجهة ازدیاد صقالت و اشتداد استعداد نفس از برای علوم
حقیقیه و معارف ربوبیه و شوارق قدسیه و بوارق الهیه و منازل
راه سیر الی الله و زاد و راحله سفر فنای فی الله است جد مقام الفقهاء
اللهامیم اعلی الله مقامه در شرح قواعد الاحکام و من در عیون مسایل
الفقهیه اورده ایم که سمعیات الطاف الهی است در عقلیات چه واجبات
سمعیه مقرب نفس است بواجبات عقلیه و امتثال واجب سمعی باعث
و معین بر امتثال واجب عقلی و مندوبات سمعیه مقربست بمندوبات
عقلیه و نیز التزام مندوب سمعی متوکد امتثال واجب عقلی است و در حدیث
قدسی امده است لایزال یتقرب العبد الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا
احببته کنت سمعه و بصره و یده و رجله و لسانه فبی یسمع و بی یبصر و بی
یبطش و بی ینطق و از ما بتطابق عوالم انتظام این نسق در نفس و ابدان
افلاک بر همین اسلوب بلکه در ان عالم بر وجه تاصل و درین عالم بر سبیل

ظلیّت جاری و مستمر است پس حرکات دوریّه مستمرة الاتّصال عبادات
فلکیه و مناسك ملکیه و تصفیقات قصیّه و اهتزازات وجدیّه است نفس
ناطقه فلکی باشراقات قدسیّه که وظیفهٔ اوست از صقع نور ملتذ و مبتهج گشته
از لذّات عقلیّه و ابتهاجات شوقیه اش بدن که جرم فلکی است منفعل الفعال
مبداء میل استداری میشود و از ان میل حرکات دوریّه منبعث میگردد
بر مناسبت ان اشراقات نوریه و بهر حرکتی تصبو اشراقی و بهر شروقی انبعاث
حرکتی و لایزال تجدد شروقات بتجدد حرکات و تجدد حرکات بتجدد شروقات
متصل الاستمرار بی لزوم دور چنانچه در کتاب خلسة الملکوت بر وجه ادنی
و امد اقصی تحقیق کرده ایم بفضل الله تعـ و همچنانکه کواکب و افلاك بحرکات
مناطق و اجرام و سلوکات نفوس و ابدان روایت نسك و وظایف عبادت
بجا میاورند اشخاص و طبایع سایر عوالم کمر بندگی بر میان و غاشیهٔ عبودیت
بر دوش دارند شریك سابق ما در تعلیم و تصحیح فلسفهٔ اسلامی الشیخ ابو نصر
الفارابی خوب گفته است در فصوص صلّت السماء بدورانها و الارض
برجحانها و الماء بسیلانه و المطر بهطلانه و قد تصلی له و لا تشعر و لذکر
الله اکبر **لامعة الجذوة** جاعل تام نظام جملی موجودات
که ما سوی ذات الله سبحانه است کنه ذات احدیّه وحدت حقه است چه هر چه
ورای ذات قیّومی متعالی واحد حق است در هویّت شخصی معلول جملی داخل است
و چون سبیل ایجاد هویّت مرکب ایجاد اجزاء ان هویّت است و مرکب جعلی
مستأنف ورای جعل اجزاء نمیخواهد پس اراده و عنایت جاعل حق بشخص

جملی بالذات متعلق است وبایجاد موجودات که اجزاء شخصی جملی اند بالقصد الثانی ومعلول اول وایجاد اکرام وافضل اجزاء شخص جملی که عقل اول است وچون وجود شخصی جملی مرهون شرطی واستعدادی وحاملی وموضوعی ومحلی نیست وبمحض ارادهٔ حقه وعنایت سابقه وجود تام ورحمت واسعه مستند است واستحقاق حصول اورا وراءِ امکان ذاتی محصلی ومصححی در کار نیست پس لامحاله شخص جملی افضل مایدخل فی الامکان واجمل مایقع فی التصور ونظامی دیگر افضل واتم ازین نظام از جملهٔ ممتنعات بالذات ودرشمار مختلفات متوهمات خواهد بود والا بحکم قاعدهٔ امکان اشرف قبل ازین نظام موجود بودی بالضرورة البرهانیه وبعد ازانکه بمیقات ظهور رسید که کل عالم امکان شخصی است وحدانی مستند بجاعل حق جل شانه مرة واحدة دهریه ومبداء ومدبر وحافظ ومسلم ان محض عنایت حق است که دراصطلاح الهیین تعبیر ازان بطبیعت کلیه میکنند چنانچه شریک سالف ما درریاست حکماء اسلام الشیخ ابو علی بن سینا درکتاب برهان شفا ودرطبیعیات شفا ذکر کرده است و اختراعیت اجل اختراعی وقربت حرکت قسری واتفاقیت امر اتفاقی قیاس بنظامات جزئیه است باعزل نظر از نظام جملی واما نسبت بشخص جملی اجال اختراعیه وحرکات قسریه وامور اتفاقیه همه طبیعیست وامری غیر طبیعی قیاس بنظام کل دربقعهٔ امکان ودایرهٔ تحقق نیست ودرکتاب ایقاضات بسط این اصل وشرح این مسئله بروجهی اقصی کرده ایم بهتر ازانکه

ومعلول اول اراده وعنایت شخص جملی است ٢

در تحصیل هم نیارد شفا و دیگر کتب حکماء سابقین مذکور شده است پس
در پردهٔ خفا نخواهد ماند که میانهٔ عوالم و تقرّر و دوایر وجود با سیرها
لازمست که ارتباط طبیعی و اتساق لزومی و تصادق ارتباطی و تطابق اعتلائی
بوده باشد تا مصحح شود از جملهٔ انها تحصیل نظام مجموعی و حدانی شخصی
مستند بعنایت و ارادهٔ جاعل احدی الذات استنادا وحدانیات در کتاب
خلة الملکوت اورده ایم که مطلق عالم ملك باعتبار امتزاج نسبت هیولانیه
واغتساق عوارض طبیعیه و خصوصیات اقدار و ابعاد و هیئات و کیفیات
واوضاع و اضافات در استناد بطبیعت کلّیه که عنایت حقّ است ظلّ
مطلق عالم احد امده است باعتبار نسبت اشراقات عقلیّه ممتزجه و لوامع
اشعه قدسیه منعکسه و ازدواج شروقات و انعکاسات و اعتلاقات و ابتهاج
بان در عالم ملك عالم طبایع اربع اسقطیّه با انچه در اقطار و افاق و ارباع
واقطاع و اوداست از نسب ممتزجه و هیئات مزدوجه بحسب صور و کمالات
وکمیات و کیفیّات و اوضاع و اضافات مؤتم و مقتدیست بعالم طبیعت
خامسه فلکیه با انچه انجاست از نسب حرکات شریفه مستدیره و اضافات
اوضاع مونقه بهیجه و طباع ما بالقوة اینجا قایم بجوهر ذات هیولی واحد
بالشخص صاحب وحدت شخصیه مبهمه است و انجا بحرکت مستدیره و یکی
از تفاسیر لو کان فیهما الهة الّا الله لفسدتا مبنی بر ملاحظه این تلازم
وتساوق این معنی است چنانکه در کتاب تقدیسات و کتاب تقویم الایمان
ذکر کرده ایم و بالجملة بتقدیر الهی و حکمت قیومی خصوصیات العالم مستلزم

و مستلزم

ومستتبع خصوصیات این عالم است همچنانکه مزاج فلفل مثلاً مستتبع حدوث
حرارتست در بدن انسان وحدیث شریف نبوی من آمن بالنجوم فقد
کفر وحدیث قدسی من قال مطرنا بفضل الله وبرحمته فذاك مؤمن
بی وکافر بالکواکب ومن قال مطرنا بنوء کذا فذاك کافر بی ومؤمن
بالکواکب با این منافاتی ندارد بلکه نظر در نجوم باحکام خمسه منقسم میشود
واجب وحرام ومندوب ومکروه ومباح وانچه باید در بسط این مقام
در کتاب رواشح سماویه ودیگر کتب خود گفته ایم ومعلوم است که بتقدیر
العزیز العلیم اجتماع سعود یا نحوس در درجه از درجات فلکی مستتبع
اثار سعادت یا نحوست در انچه در این عالم بازای او واقع است میباشد
اگرچه علم نجوم ازان حیثیت که علمیست تخمینی مبتنی بر دلایل تخمینیه
وبراهین انیه مثمر تصدیق باحکام نجومی میتواند بود پس اگر سعود
دایر سمت الراس بقعه ارتفاع ارض مزبوره میبوده باشد یا در مبداء
دوری از ادوار کبار سعود ثوابت وسیارات در سمت الراس بقعه اتفاق
اجتماع یافته باشند اختصاص سعادات دینیه ودنیویه ومزید ملایکه
مقربین از انوار قاهره قدسیه وعقول ونفوس فلکیه شوقیه وتعظیم
انبقعه بهمان نسبت لازم انوضع خواهد بود وباید دانست که تطابق
وتلازم مختص بعالم عقول وعالم نفوس وعالم اجرام فلکی وعالم اجسام
عنصری نیست بلکه در جمیع عوالم تقرر واقالیم وجود ساریست هرگاه
حیثیات مصححه اسنا کثرت بواحد حق در مرتبه از مراتب متصادق باشند

معلولات ان مرتبه متلازم ودر عرض سلسله صعود متساوق خواهند بود بالضرورة البرهانیه وبنا بر اصل تطابق هرچه در عالم صورت تحقق پذیرد ما یوازیه در سایر عوالم متحقق الاصول میاید قال بعض من یحمل عرش العلم بالاسرار مما رسم برسم فی الوجود الادلة خاصیته عند ارباب الکشف والشهود حتی الحیة اذا مشت علی التراب والماء اذا انعقد علیه شکل الحباب عالم عدد بازای عالم حرف وعالم حرف بازای عالم ذهن وعالم ذهن بازای عالم عین وخصوصیات هر یک ازاین عوالم متوازیه بازای خصوصیات سایر تلک العوالم است واز اینجاست که حکمای راسخین اوهام از اسباب حدوث گرفته اند وبسط این اصل مقام البسط ومجال بی اوسع ازاین میخواهد ودر اذکار ودعوات واحراز وعوذات بحسب خصوصیات اوقات عبادات وطاعات واوضاع مطالب وحاجات اسماء والفاظ معهوده وحروف واعداد مخصوصه در احادیث واثار سائنین وشارعین صم وارد شده وتجاوز از حد محدود وعدد مخصوص در بعضی از موارد حرام ودر بعضی مکروه ودر بعضی بی فایده وبی استتباع ترتب اثار امده است اکابر اهل تحقیق واکارم ارباب عرفان گفته اند هر موجودی از موجودات در تحت تربیت اسمی از اسماء مقدسه الهیه است وحروف مبانی بمنزله عقاقیر وادویه تریاقیه مفرده است وکلمات ایات بمنزله معاجین مرکبه وتریاقات کبیره وعدد بمنزله مزاج وصورت نوعی ونیز بمنزله حوض

ابی که در انغسال ارتماسی کنند اگر عمق اب زیاده از حد باشد موجب غرق
میشود واگر کم غوطه خوردن میسر نیست عدد نیز همین حکم دارد و گفته اند
الاعداد ارواح والحروف اشباح والعدد کاسنان المفتاح اذا نقصت او زادت
لایفتح الباب والزیادة علی العدد المطلوب اسراف والنقص منه اخلال یکی
از مشایخ روایت میکرد که ان فی سورة یس اسما یبرئ به الاکمه والابرص
وفیها اسم من دعا به طار فی الهواء قیل له ارایت لو دعا انسان به یس
کلها یعطی شیئا من ذلک فقال لو جاء رجل الی دکان صید لانی
فاخذ کل شئ عنده فتریه لما انه کان ینفعه کذلک هذه الاسماء
لاتفتح اسرارها الا لمن عرفها باعیانها الجذوة التاسعة
وجود مطلق عین ذات قیوم واجب بالذات است که منتزع منه موجودیت
ومطابق انتزاع کنه ذات حق است بی حیثیتی تقییدی یا تعلیلی چه وجود
شرح ذات متقرره وحکایت حقیقت نفس ذات نه وصفی عینی یا ذهنی
قائم بذات متقرر هرگاه ذات بنفس ذات متقرر بوده باشد موجودیت
از کنه ذات منتزع خواهد بود من غیر حیثیت وراء نفس الذات اصلا
لاتقییدیه ولا تعلیلیه واما ذات جایز چون حقیت وتقرر من تلقاء
الجاعل دارد نه بحسب جوهر ذات پس لامحاله مطابق انتزاع موجودیت
از جایز ذات حیثیت ارتباط واستناد بذات حق باشد نه حیثیت
جوهر ذات وجودات ممکنات تجلیات وجود حق وحقیقت جاعل ذات
شرلات حقیت حقه قیوم مطلق وهویات عالم مجعولیت مجالی

ومظاهر هویّت حقیقی جاعل علی الاطلاقند من حیث نسبته الصدور
والارتباط لا من حیث التلبس والاتّحاد وذوق بعضی از متالّهین که
موجودیّت ممکنات نسبت اشراعی نیست بلکه نسبت اشتقاق جعلیت
از قبل مشمسیت مشمس وحدادیت حدّاد ومشرب صوفیه که نسبت
هویّات باطلة الذوات عالم امکان بهویّت حقیقی ذات حق نسبت
امواجست بذات بحر وتعیّنات بطبیعت مرسله از جادهٔ مستوی
عقل صریح وصراط مستقیم مسلك برهان خارج است وسبیل
افاضه وایجاد ان نیست که از ذات مفیض موجد چیزی منفصل شود
یا امری بذات مجعول فایض متصل گردد بلکه انست که چون علم جاعل
محیط باشد بانکه مجعول بحسب ذات از خیرات نظام وجوداست و
مشطرات ومصححات حصولش بالفعل در دایرهٔ تحقق واقع است
جوهر ذات ان مجعول بر علم وارادهٔ جاعل مترتب واز فعالیت و
مناصبت ذات فعّالش صادر گردد بمثل مانند شعلهٔ چراغی که
از خرمن اتش در گیرد یا شعاعی که از نور جرم شمس فایض شود
یا اهتزاز عضلات وحرکت اعضاء ادویه که از شوق متاکد
نفس که بمرتبهٔ اجماع رسیده باشد منبعث گردد وصدور وافاضه
وجعل وایجاد را بر سه معنی اطلاق کنند اوّل جاعلیت اضافی
که مضایف مجعولیّت است وهر دو متضایف بحسب مرتبهٔ از ذات
جاعل وذات مجعول متاخّر ونسبت بایکدیگر در یکمرتبه باشند

چه حقیقت اضافه نسبت متکرره است بخلاف نسبت مطلق که دران تکرار معتبر نیست بلکه اعم است ازان واوسع دویم حیثیت جاعلیت حقیقی که مستتبع ذات مجعول وجوهر ذات مجعول ازان منبعث باشد و ذلك کون الجاعل بحیثیة یجب ویصدر عنه هذا المجعول بخصوصه واین جاعلیت حقیقی مبدء جاعلیت اضافیست و متقدم بران بدو مرتبه چه این جاعلیت اصل وجود و منبع تقرر مجعول وازمراتب سابقه بر ذات مجعولیت اضافی فرع تحقق مضافین امریست واحد اگر مجعول واحد باشد و متکثر بر حسب تکثر مجعولات وعین ذات واحد حق جل کبریاؤه بوده باشد بلکه لازم وعارض ذات حق است لذاته بحسب خصوصیت ذات مجعول وخیریت و مناسبت کمال و قرب جوهر او قیاس بجناب مقدس جاعل وانچه خاتم الحکماء المحصلین رضه در شرح اشارات کفته است الصدور یطلق علی معنیین احدیهما امر اضافی یعرض للعلة وللمعلول من حیث یکونان معا وکلامنا لیس فیه و الثانی کون العلة بحیث یصدر منها المعلول وهو بهذا المعنی متقدم علی المعلول ثم علی الاضافة العارضة لهما وکلامنا فیه وهو امر واحد ان کان المعلول واحدا وذلك الامر قد یکون هو ذات العلة بعینها ان کانت العلة علة لذاتها وقد یکون حالة تعرض لها ان کانت علة لا لذاتها بل بحسب حالة اخری اما اذا کان المعلول فوق واحد فلا محالة تکون ذلك الامر مختلفا ویلزم منه التکثر فی ذات العلة

بمیزان تفتیش تام و تفحص بالغ سنجیده نیست چه انکه علت لذاتها علت باشد مستلزم انست که ایجاد این معلول بخصوصه لازم نفس ذات علت بوده باشد بحسب خصوصیت ذات معلول نه انکه عین مرتبهٔ ذات علت باشد و افاضه معلول اول بخصوصه کمال مطلق نیست تا عین مرتبهٔ ذات جاعل علی الاطلاق بوده باشد وچکونه عین ذات جاعل حق تواند بود و حال انکه ذات قیومی جاعل حق از وحدت عددی متعالیست چنانچه در جذوهٔ رابعه سبق ذکر یافت و وحدت افاضه معلول اول عددیست بر وفق وحدت معلول اول و جاعلیت باینمعنی است که در قران حکیم امر و قول کن تعبیر از ان امده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و عالم مجردات را از ان عالم امر نامیده اند که وجود ان بمحض امر الهیست و قول کن بی مادهٔ که جاعل جوهر ذات و استعدادی که مستدعی فعلیت تقرر بوده باشد سیوم جاعلیت حق که کمال مطلق موجود بما هو موجود و عین مرتبهٔ ذات موجود حق است عز مجده و ذلك کونه سبحانه فی مرتبة ذاته بحیث یجب و یصدر عنه خیرات نظام الوجود علی الاطلاق و یفیض عنه کل وجود کل کمال وجود و جاعلیت باین معنی مبداء جاعلیت بمعنی دوم است همچنانکه جاعلیت بمعنی دوم مبداء ذات مجعول و جاعلیت اضافیست و وجوب مجعول از جاعلیت حقیقی وجوب سابق است که الشیء مالم یجب لم یوجد و چون بدایره فعلیت امد وجوب لاحق نیز که ضرورت بشرط محمولست و هیچ عقدی فعلی از ان منسلخ نیست عارض میشود اینست که کفته اند

کلّ ممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق وجاعلیّات حقیقیه که بازای
خصوصیّات مجعولاتست تنزّلات و تجلیات جاعلیّت حقست که عین ذات
جاعل علی الاطلاق و با جمیع مجعولات و معلولات بر نسبت واحده است و
صوفیه بنا بر اصول و مصطلحات خود میگویند و حقّ مطلقهٔ ذاتیه که از ان
متعالیست که مدلول صفتی و اسمی و معبر عنه عبارتی و تعبیری باشد چون
خواست که از غیب هویّت و کنه مکون تنزّل نموده متوجه مرایت بروز و حضرت
ظهور گردد بخصوصیّتی و تعینی محتجب شد که از خلوت محوضت اطلاق غیر
معلوم الکنه و ممکن صرافت وحدت غیر متناهیه انشده بیرون اید پس ان
خصوصیت را در نظر عقل دو اعتبار حاصل باشد اعتباری نسبت بذات
خود که سایر اطلاق حقیقة الحقایق و باین اعتبار تفتیش نامند و اعتبار دیگر
نسبت بذات حقیقة الحقایق که مظهر نور و محلّ جلوهٔ شعاع ظهور او
حقیقت شده است باین اعتبار تجلیش خوانند و مراتب ذات حقیقة الحقایق
پنج است غیب هویّت و احدیّت و واحدیت و حقیقت محمدیه و اعیان
ثابته و حضرات کلیّه الهیه نیز پنج است حضرت غیب مطلق و ان اعیان ثابته است
و حضرت غیب مضاف که بغیب مطلق اقربست و ان عبارت از عقول و نفوس
مجرّده است و حضرت غیب مضاف که بشهادت مطلقه اقربست و ان عالم مثال است
و حضرت شهادة مطلقه که از مرکز ارض است تا سطح محدّب عرش عالم اجسام
که فلک الافلاکست و حضرت جامعه و ان انسان اکبر است بتفصیل که عبارت از
نظام جملی کلّ عالمست و عالم صغیر است باجمال که حقیقت انسان است

وسیر نقطهٔ وحدت که در اعداد نظام کل ساریست دایرهٔ وجود ترولیست و
لیلة القدر ناظر بانست تنزّل الملائکة والروح فیها باذن ربّهم من کلّ امر
و در نصف دیگر عروج و یوم القیمة مطابق انست یعرج الملائکة الیه
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و تجلّی چهار قسم است بحسب آثار
و بحسب افعال و بحسب صفات و بحسب ذات **فلذ الجذوة** تاثیر که عبارت
از افاضه و جعل و ایجاد باشد بمذهب راسخین علماء و الهیّین حکماً
حکمت یونانی و حکمت یمانی بر چهار نوع است ابداع و اختراع و وضع
و تکوین ابداع و اختراع متعلّق بحوادث دهریه که همین حدوث ذاتی
و حدوث دهری دارند وضع و تکوین متعلّق بحوادث زمانیه که بانواع
ثلثه حدوث جمیعاً موصوفند حدوث ذاتی و حدوث دهری و حدوث
زمانی ابداع جعل جوهر ماهیّت و اخراج ایس ذاتست از کتم لیس مطلق
ذاتی و عدم صریح دهری من غیر سبق مادة و مدة اصلاً لا سبقاً
بالزمان و لا سبقاً بالدهر و لا سبقاً بالذات و این نمیباشد الّا در قدسیا
که مفارق ماده و علایق ماده باشند مط و احق مبدعات بمبدعیت
عقل اولست که هیچ موجودی و رای ذات حق جاعل علی الاطلاق مسبوق
نیست و بزعم اشراقیین و ارسطاطالیسیین از مشائین که قایل بتقدم مبدعات
شده اند بسبق دهری عدم صریح با ابداع راست نمی اید و لیس مطلق
بر این مبدعات همین سبق ذاتی دارد و ابداع نیست الّا ما ایس ایس
از لیس مطلق بحسب حدوث ذاتی لا غیر و رهطی از فلاسفه ابداع و المخصوص

صادر اوّل سازند و همین عقل اوّل را مبدع شمرند و گویند هرگاه
میانهٔ جاعل حق و مجعولی از مجعولات در سلسلهٔ طولی متوسطی بوده
باشد که متقدم باشد بر آنمجعول تقدّما بالذات آن مجعول سزاوار
مبدعیت نیست هرچند حصول از ماده نیافته باشد و هرچند عدم
صریح را در متن واقع سبق سلطنتی برو نبوده باشد چه جاعل تا
یئس او بعد از ایسی کرده است نه از لیس مطلق این مسلك اصطلاح
در الهیّات شفا منقول و در نمط سادس اشارات مسلوك آمده است
و اختراع بقیاس مقابله بر مذهب حق جعل جوهر ذات و اخراج ایس حقیقت است
از جوف لیسیت ذاتی و کتم عدم صریح دهری با سبق ذاتی ماده لا غیر
من غیر سبق مدة بشیء من انواع السبق اصلا و این در فلکیات و
بسایط کلیات عناصر میباشد و بر زعم رای عمیق قدم اخراج از لیس
ذاتی با سبق ماده بالذات و عدم مسبوقیت بعدم صریح دهری و بر
اصطلاح رهط مذکور اخراج از لیس ما سبق ذاتی متوسط مفارق
من غیر مسبوقیة بمادة و مدة اصلا پس سایر عقول غیر عقل اوّل
درین اصطلاح مخترعاتند بر مبدعات وضع جعل جوهر هویّت
و اخراج ایس ذات حوادث کونیه است در متن واقع از جوف لیس بحسب
حدوث ذاتی و از کتم عدم صریح بحسب حدوث دهری مسبوقا بالمادة مسبوقیة
بالطبع و تکوین اخراج هویّات حوادث کونیه است از بقعهٔ عدم زمانی
و ایقاع وجود زمانی در حصهٔ از زمان مسبوق بوجود ماده و بزمان

عدم مسبوقیه زمانیه و فریقی ضروب جعل وایجاد و اسه کرفته و صنع تکوین
رایك نوع اعتبار کرده اند متعلق بحوادث زمانیه بد واعتبار مختلف صنع
بحسب اعتبار حدوث دهری و تکوین بحسب اعتبار حدوث زمانی و ما در
صحیفهٔ ملکوتیه که کتاب ایماضات و تشریقاتست و در کتاب تقویم الایمان
و در رواشح سماویه طریق تثلیث اختیار کرده اند ساخته ایم واحداث را
مستوعب انواع ثلثه داشته کفته ایم مطلق جعل وافاضه یا احداث دهریست
وان منقسمست با ابداع واختراع یا احداث زمانی وان تکوین است و صنع
را تارة مقابل تکوین و شامل ابداع واختراع کرفته و تارة تخصیص بتکوین
کرده ایم ولکن باعتبار الاحداث فی الدهر لا باعتبار الایقاع فی الزمان
و باتفاق ابداع افضل انواع است وافضل ابداعات ابداع عقل اوّل و در
طریق تثلیث مسلکی دیکر هست که انواع ثلثه را ابداع و تکوین واحداث
کیرند احداث افاضهٔ وجود زمانی مسبوق بزمان و تکوین افاضهٔ وجود
مادی مسبوق بماده بالذات لا بالزمان و هر یك مقابل ابداع از جهتی
وابداع بر هر دو مقدم چه حصول مادهٔ بتکوین و حصول زمان
باحداث صورت امکان ندارد و الّا لازم اید که ماده را نیز مادهٔ و زمان را
نیز زمانی بوده باشد پس تکوین واحداث مترتب باشند بر ابداع و ابداع
اقدم از هر دو بحسب اعلی رتبه واقرب نسبت بجاعل کل شئ و این مسلك
مسلوك شریك سالف ما در نمط خامس اشاراتست فامّا در رسالهٔ
نیروزیه خلاف ان اختیار کرده است موافق اسلوب ما اوّلا افاعیل

ومعلولات فاعل الذوات والوجود اترا تقسیم رباعی کرده است بچهار قسم
اوّل عالم عقلی مشتمل بر عقول قاهره وصور باهره مقدس از علایق
مواد وعوایق استعداد منزه از شوائب تغیر وعوارض تکثر همه در شوق
وعشق وطاعات وعبودیت وامتثال امر وابتهاج قرب جناب متعالی
حق اوّل جلّ سلطانه ابد الدهر بر نسبت واحد ودوم عالم نفسی مشتمل
بر ذوات معقوله نفوس سماویه که زمر متکثره وطوایف مختلفه و
مدبّرات اجرام فلکیه اند بلا واسطه وبوساطت انها عنصریات را نیز تدبیر
میکنند وهمه عشاق عالم عقلی اند وهر زمره متشابهه مرتبطه وار
تباطست بیکی از عقول بشریه سیم عالم طبیعت که مشتمل است بر قوا و
جواهر ساریه در اجسام که مبادی حرکات وسکنات ذاتیه وکمالات
جوهریه اجسامند علی سبیل التسخیر چهارم عالم جسمانی منقسم
باثیری وعنصری بخاصیّت اثیریست استداره مشکل وحرکت واستغراق
صورت ماده را وخلو جوهر از مضادت ومزاحمت وخاصیّت عنصری
تهیؤ اشکال مختلفه واشتراک ماده میانه صور متضاده متوارده که حصول
هر یک بالفعل مستتبع حصول دیگریست بالقوّه ووجود همه کیانی
وزمانیست مرتبط بقوای سماویه که مبادی فعاله اند بتوسّط حرکات
دوریه ودر فطرت اولی کمالات بالقوة دارند که بالفعل کردد در فطرت
ثانیه وهر چه اولست بالطبع درین عالم اخر میباشد بالشرف والفضل وهر کدام
را اعتباریست فی حدّ ذاته واعتبار اضافی بنائی که از وکائن میشود

بعد از ان باین عبارت گفته است ونسبته الثوانی کلّها الی الاوّل بحسب
الشرکه نسبته الابداع وامّا علی التفصیل فنخص العقل نسبته الابداع
ثم اذا قام متوسطا بینه وبین الثوالث صار له نسبته الامر واندرج فیه
معه النفس ثم کان بعده نسبته الخلق والامور العنصریه نسبته التکوین
والابداع یختص بالعقل والامر یفیض منه الی النفس والخلق یختص بالموجودات
الطبیعیه ویعمّ جمیعا والتکوین بالکائنة الفاسدة ومنها واذا کانت الموجودات
بالقسمة الکلیه امّا روحانیه وامّا جسمانیه فالنسبته الکلیه بما هی کاینة
للمبداء الحق الاوّل الیها انّه الّذی له الخلق والامر فالامر متعلق بکل
ذی ادراک والخلق متعلق بکل ذی تسخیر پس امر افاضه فیاض علی
الاطلاق ونسبت بنظام کل جمله موجودات ونسبت بعالم عقول محضه
ابداع ونسبت بکل عالم مجردات که مجموع عالم عقلی ونفسی است امر ونسبت
بعموم عالم جسمانیات خلق ونسبت بکیانیات فاسده علی التخصیص
تکوین است وباز بوجهی دیگر امر الهی در عالم خلق منقسمست بامر
تکوینی صنعی ایجادی وامر تدوینی حکم تشریعی وذات قیومی وجوبی
عزّ سلطانه در ابداع نظام جملی کل وهمچنین در ابداع افضل اجزاء نظام
کل که مجعول اول باشد فاعل تام وعنایت قریبا است ودر افاضه سایر
اجزاء عالم امر وعالم خلق وعامّه ذوات نظام وجود صانع ذات وغایت
الغایات صنع وایجاد است وهمچنانچه در امر تکوینی ایجادی منتهی الغایات
ومصیر الاغراض است در امر تدوینی تشریع نیز غایة الغایات المتسلسله

وعرض الاعراض المترتبه نفس ذات قدوسی قیومی اوست پس باین وجه یکی
جناب متعالیش اول واخر ومبداء ومعاد نظام وجود وذرات اجزاء نظام
باشد وان الی ربك المنتهی واین وجه دیگر است در اولیت واخریت ومبدئیت
ومعادیت جناب احدیت حقه اش ورای وجوهی که در جذوات سابقه سبق
تقریر یافت والحمد لله وحده

الجذوة العاشرة

در علم ارثماطیقی
مقرر امده و نیقوماخس و فیثاغورس و افلاطون الهی معلم فن ارثماطیقی
ومتمم صناعت وامام حکمتند در دایرهٔ تقریر اورده اند که واحد و وحدت
عددی است ازانجهة که مبداء عدداست چه حقیقت عدد نیست الا
متالف از وحدات ازجملهٔ انواع عدد نیست وازان حیثیت که درشمار
میاید وعد انواع عدد باسرها میکند داخل عددش میگیرند پس از
حیثیتی اثنین واثنویت را اول مراتب عدد زوج بسیط اول اعتبار باید
کرد وازجهتی اطلاق اول عدد فرد بسیط اول بر واحد لازم باید شمرد
وحاشیتین را در حکم مشهود که العدد نصف مجموع حاشیته المتساویتین
الدرجة عن جنبیته اعم از صحیح وکسر باید گرفت وبعضی از فیثاغورثین
وفیثاغورس نیز در بعضی از اقاویل خود اثنین را زوج بلکه عدد شمرده اند
وثلثه را اول افراد بلکه اول اعداد گرفته اند واربعه را اول ازواج و بنا
براین اختلاف نکاح ساری در جمیع ذراری را اکثر در اثنین اعتبار
کرده اند که تولید ولاید وجود ازدواج قوت فاعلیت فاعل وقوت
قابلیت منفعل صورت حصول میپذیرد وبعضی در ثلثه که قوت فاعل

وقوّت منفعله وازدواج بینهما هر سه مناط ولادت موالیدند و همچنانکه
واحد اول بسایط اعداد امده است عشرة اخر مراتب اعداد بسیطه و تمام
الدوو شده است که بعد از ان استیناف ودر ترکیب بضم یك یك از مراتب
تسع بسیطه با عقد بسیط تام المرتبه که منتهی الدوور ومستجمل التمام و
اخیرة المراتب است واز این جهة قران کریم بکمال وصفش کرده میفرماید تلك
عشرة کاملة وصانع حکیم جلت عظمته از اعداد مراتب سلسلتین نظام
وجود ساخته چنانچه درجذوه اولی معلوم امد وثلثه درخاصیت
خلیفه فردیت واحد وعدد فرد بسیطهٔ اوّل وغذا ومقوم مزاج اربعه
وبحسب جمیع مراتب محصّل اوّل اعداد تامه است عدد اول انست که غیر
واحد او را عد نتواند کرد واربعهٔ زوج الزوج ومربّع اثنین ونهایت
اولی ومرتبهٔ کمال عدد است چه جمیع مراتب از واحد تا با و محصّل مرتبهٔ
عشره است که تمام دوو بسیط کامل است وچون بر مرتبه کمالیت محتویست
جمیع مراتب وجود را شامل ودر سایر منصبات کون نافذ الحکم امده است
عدد مراتب تجلّیات باری جل ذکره چهار و عدد اسطقسات عوالم کیانیات
که قهرمان تکوّن ترکیب و استوای مزاجند چهار وعدد ادراکات احساسی
وتخیلی و توهمی و تعقّلی چهار وعدد مراتب قوّت نظریّه جوهر عقل انسانی
که نسخهٔ جامعة کتاب نظام وجود است چهار عقل منفعل که عقل هیولانی
وعقل بالقوه بالملکه است وعقل بالفعل وعقل مستفاد واوّل اشکال
دایرهٔ تربیع که از تقاطع دو قطر علی القوایم حاصلست وربع دوو مقدار

زاویه

زاویهٔ قائمه که والی مملکت استوا و اعتدالست و خمسهٔ فرد بسیطه اوّل و اوّل عدد
و مقوّم عدد تام اوّل و مبداء دوّم و در بسایط و در مبتدائیت و فردیّت
خلیفهٔ مبداء اوّل که بحرکت ساریه و سیر دایر محصل دعاو جمیع انواع بسیط
و مرکبهٔ اعداد است و این مرتبه را بوجهی افضل انواع عدد گرفته اند
از انجهة که استداره اوسع و ابسط و افضل اشکال است چنانچه در محل
خود مبرهن شده و معلومست که درجهٔ کمال بمقدار مرتبه بساطت
و قرب وحدت و تشابه نسبت میباشد و انست که مزاج هرچند بوحدت
امیل و باعتدال حقیقی اقربست استحقاق نفسی اکمل دارد و بنا براین
تقدیر عزیز علیم و عنایت صانع حکیم اقتضا کرده است که شکل اجرام فلکی
و بسایط عنصری و دماغ انسانی مستدیر بوده باشد دایرهٔ
پنج را که در نفس خود ضرب کنند بیست و پنج حاصل امد و این
اوّل حرکت پنج است که در اوّل و اخر متکرر الحصول است باز مربع بیست و پنج شش
صد و بیست و پنج است که بیست و پنج دور تمام کرده از اوّل باخر امده است و
مضروب ششصد و بیست و پنج در نفسش سیصد و نود هزار ششصد و بیست و
پنج که باز بیست و پنج از اوّل باخر دور کرده است و علی هذا السّبیل فی کلّ دور
و این حرکت دوری در غیر پنج نیست پس لا محاله خمسه عدد مستدیر و باین
اعتبار افضل اعداد باشد و بحکم این نسبت که میانهٔ پنج و دایره است حقیقة
افرینش را لازم افتاده است که در کره بیش از پنج شکل مجسّم متساویة القواعد
که قاعدهٔ هریك یك متساوی الاضلاع بوده باشد وقوع نتواند داشت

یونانیان از اینجهت پنج شکل مجسم بر وصف مذکور را بتفصیلی که وظیفهٔ این مقام
نیست بطبایع اربع اسطقسات و طبیعت خامسه فلکیّات منسوب ساخته اند
و ما در حیز طبیعی این مبحث تعلیم متعلّمین کرده ایم که مطلق استداره عدد
خاصه خمسه نیست بلکه خاصّهٔ خمسه انست که تام الاستداره است و طبایع مطلق
استداره عدد مشترك العروض است میانه واحد و خمسه و سته چه مضروب و
مضروب فیه و حاصل ضرب یکی همان یکی است و در مرکبات عقود نیز مربع
یازده در نفسش صد و بیست و یکی است که یك از اول با اخر دور کرده اگرچه
سیر یازده با اخر دور نرسیده است و باز مضروب صد و بیست و یك در نفسش
یکصد و ده هزار و ششصد و چهل و یك و مربع بیست دو را نگذاشته است
و همچنین حاصل ضرب شش در نفسش سی و شش و مربع سی و شش در نفسش
هزار و دویست و نود و شش است و علی هذا النمط در هر سیری شش در اول
و اخر دور متکرر امده است اگرچه سی در اخر دور تکرار ندارد و یکی دیگر از
فضایل و کمالات خمسه آنست که سطح سه در پنج که مبلغ عدد ادم است مجمع مراتب
از واحد تا خمسه عدد حوّاست اوّل عددیست که صلاحیت وفق از اوفاق
عددیه دارد و سته زوج الفرد و عدد تام و اوّل انواع هر یك از این دو
جنس و باعتبار جهت مرکز مسطح دو در سه و باعتبار جهت محیط مسطح سه در دو
و غذا و مقوم عدد کامل است عدد تام انست که مجموع اجزای عادهٔ او مساوی
او بوده باشد و عدد زاید انکه اجزای عادهٔ او نیز کمتر از او باشد و عدد
ناقص انکه اجزای عادهٔ او کمتر از او باشد و افضل انها عدد تام است و در اداو

بسایط و مرکبات و درجات احاد و عقود عشرات و مأت و مراتب الوف در دو مرتبه
جز یک عدد تام تحقق ندارد و در مراتب بسیطهٔ دو در احاد شش و در دو
مرکبات عقود عشرات بیست و هشت و در مراتب و در مرکبات عقود مأت چهار
صد و نود و شش و در مرکبات مرتبه احاد الوف هشت هزار و صد و بیست و
هشت و مبلغ اجزاء عاده هر عددی معشوق و باطن و ستر و مزاج و روح
ساری در جسد ان عدد است پس عدد تام عاشق مرتبه خویش است
و عدد زاید عاشق ان مرتبه زایده که روح جسد و قوام مزاج و مبلغ اجزای
اوست مانند دوازده و شانزده و بیست و دو عدد ناقص عاشق ان
مرتبهٔ ناقصه که روح و مزاج و مجموع اجزای اوست مانند هشت و هفت و
چهارده و ده و اعداد متحابه که امام الحکماء افلاطون الهی در استقراء احوام
انها توغلی بالغ کرده است نسبت بیکدیگر متجاذب و متعاشق و بسمت یکدیگر
متواجد و متحاد کند و انعبارتست از هر دو عدد زاید و ناقص که مبلغ اجزای
زاید مساوی ناقص و مبلغ اجزای ناقص مساوی زاید بوده باشد مانند
دویست و بیست و دویست و هشتاد و چهار که ابتدای عددین متحابین از
ایشانست و در اقل از ان استخراج اعداد متحابه صورت امکان ندارد
و جمع شانزده مرتبه بر ثانی و ثوانی طبیعی از بیست و چهار تا سی و نه بر مجموع
هر دو مشتمل هشت اول که تا سی و یک باشد بر دویست و بیست که عدد
زاید و منسوب بمحبوبست و هشت اخیر که تا سی و نه باشد بر دویست و هشتاد
و چهار که عدد ناقص و منسوب بمحب است نه بر عکس چنانکه بعضی از افاضل

مقلدین دو رساله انموذج العلوم توهم کرده است و مانند هفده هزار و
دویست و نود و شش و هیجده هزار و چهار صد و شانزده که در مرتبهٔ دوم
اعداد متحابه است و از فضایل سته است که مسطح سه و شش که هیجده باشد
عدد طبقات نظام عالم امده است عقل و نفس و افلاک کلیه تسعه و اصول
عناصر اربعه و فروع موالید ثلثه و مسطح دو در شش اول اعداد زایده است
که دوازده باشد و تسدیس افضل اشکال مجسمات است بعد از استداره و اسبق
اشکال دایره بعد از تربیع بنابر انکه اقلیدس صوری در خامس عشر اربعه
کتاب اصول هندسه مبرهن ساخته است که ضلع هر مسدس مساوی نصف
قطر دایره انمسدس است و سبعهٔ فرد اول و نهایت دوم عدد و عدد کامل
و غاذی و مقوم و محجوب و مزاج زوج الزوج دوم است و ثمانیهٔ زوج الزوج
دوم و مربع الزوج اول و از لطایف فضایلش انکه مسطح هشت در هفده
که صد و سی و شش باشد عدد قولست و تا عدد بنصاب اینمرتبه نرسد قابل
تمکن بر سطح مربع وفقی زوج الزوج اول نمیشود و تسعه نهایت سوم
مراتب عدد و مربع ثلاثه و عددی ناقص که قوام مزاج و روح جسد شود
اول مرتبهٔ کمالیت عدد که زوج الزوج اولست و غاذی و مقوم محشره که اقصی
النهایاتست و کمال عدد دایر تام الاستداره چه مسطح پنج در نه عدد ادم
و مبلغ جمع مراتب از واحد تا تسعه است که اصول و اسطقسات مراتب اعداد اند
و تا عدد بنصاب این بلوغ نیاید صاحب تمکن سطح هیچ وفقی از اوفاق نمیشود
و خاتمیت ارقام عددیه رقم این مرتبه را بخشیده اند که ارقام اعداد غیر

متناهیه

متناهیه بیرون نیست وعشره نهایت اخیره دور بساطت و منتهی النهایات جمعیت

وقصیا الغایات کمال مراتب عدد ومتقوم ومقتدی بنهایت سابقه واوّل

عقود عشراتست ومبلغ اجزای عاده اش که قوام مزاج وروح جسد عدد یست

ثمانیه ومسطح دو در ده عقد عشرین که بحسب سیر مرکزی از تثنیه عشره یا تربیع

خمسه وبحسب سیر محیطی از تعشیر اثنین بالخمیس اربعه متحصّل است وعقد نکاح

ساری ده بار وزوج الزوج اوّل پنج بار ودایر تام الاستداره چهار بار و

منتهای مراتب جامعیّت دو بار در مجمع مرتبه عددیتش متکرر آمده است

ومسطح سه در ده عقد ثلثین که عدد ایّام شهور وبحسب سیر مرکزی از

تثلیث عشره وبحسب سیر محیطی از تعشیر ثلثه متحصل وفرد اوّل بسیط ده بار

وعقد مرتبه جامعه کمال سه بار در محفل عددیتش متجلی است ومسطح

چهار در ده عقد بالغ الکمال اربعین که باعتبار سیر مرکزی از تربیع عشره

یا تخمیس ثمانیه وباعتبار سیر محیطی از تعشیر اربعه تا ثمین خمسه متصحح و

امّ العقود الانکحة السّاریه بیست بار که مسطح چهار وپنج است واوّل مراتب

کمال عدد که زوج الزوج اوّلست ده بار ومستدیر تام هشت بار وزوج

الزوج ثانی پنج بار وعقد بسیط جامع چهار بار در مجمع کمال بالغیتش

متکرر التّجلیت وکریمهٔ تنزیلیه واذ واعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها

بعشر فتمّ میقات ربّه اربعین لیلة وحدیث قدسی خمرت طینة ادم بیدی

اربعین صباحا وقول کریم خاتم النبوة من اخلص لله اربعین صباحا

فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه ورتبته برتبه بالغیت ومرتبهٔ

جامعیت این تعداد همانا که هوشمند متیقظ واکافی بوده باشد دانسته که
جنین قبل از او بعین استتمام تخاطیط صورت بدنی واستوای مزاج انسانی
واستعداد ولوج روح واستحقاق استقلال وجود نمیدارد و مسطح پنج
در ده عقد خمسین که بحسب سیر مرکز از تخمیس عشره و بحسب سیر محیطی از
تعشیر خمسه تحصّل دارد و در محفل انعقاد و عقد یتش عقدام الانکحة
بیست و پنج بار که مبلغ مجذور خمسه است وعدد مستدیر تام الاستداره
ده بار و نهایت النهایات جامعیت پنج بار متکرر الحصول است مسطح شش
در ده عقد میمون ستین که اقل عددیست که اکثر کسور تسعه از ان متصحح
باشد و باعتبار سیر مرکزی از تسدیس عقد محیط جامع و باعتبار سیر محیطی
از تعشیر عدد تام متحصّل و سدس عدد محیط از هر دایره است و مسطح هفت
در ده عقد کامل سبعین که تمامیّت کمال سبعه است و بسیر مرکز از تسبیع
مرتبه جامع عشره و بسیر محیط از تعشیر مرتبهٔ کامله سبعه حاصل و مسطح
هشت در ده مرتبه عقد ثمانین که کمال مرتبه ثمانیه و باعتبار سمت مرکز
از تثمین عشره و باعتبار سمط محیط از تعشیر ثمانیه حاصلست و مسطح نه در ده
باعتبار جهة مرکز و بر عکس باعتبار جهة محیط عقد تسعین که کمال مرتبه
تسعه است و مبلغ جمع عقود عشرات چهارصد و پنجاه و مربع عشره اول عقود
مأة که اکثر کمالات مراتب و راد و اذکار از جوی بالغیت کمال این عقد
الشیخ یدارند و حکمای هند چون ملاحظه کرده اند که اصول مراتب
غیر متناهیهٔ عدد از واحد تا تسعه است ارقام تسعهٔ مختلفة الهیأت از برای

جمیع مراتب وعقود وبسایط ومرکّبات وضع کرده اند براین صورت
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ واختیار خصوصیّات این ارقام ولمیّت وضع رقم
سته برعکس رقم اثنین باعتبار یمین وشمال ووضع رقم ثمانیه برعکس رقم
سبعه باعتبار علو وسفل مبتنی بر دقیقهٔ چنداست ملکوتی که من ذی قبل
معلوم ومستبین خواهد امدان شاء الله العزیز الحکیم ذبابة الجذوة
مبادا ضعیف العقل قلیل البضاعتی در هده توهم افتد که الجرد رمطاوی
کلام ما وکلام امام یونانیین افلاطون الهی ودیگر ائمه فنون حکمت پیش
از ما نصاب انطوا یافته منافی انست که معلم مشائیه یونان تحقیق کرده وما
در کتاب تقویم الایمان وغیره وشریك سالف ما در الهیّات شفا و
تعلیقات براهین بران اقامت کرده ایم که هر عدد واقع باشد مثلا ستّه
متألف است از شش وحدت نه از سه اثنین یا دو ثلثه یا اربعه واثنین یا خمسه
وواحد ونوع عدد را جزء صوری نمیباشد بلکه تنوع عدد بنفس ماده است
که وحدات هر نوع باشد که بخصوصها ووحدات بالاسر اجزاء نوع در
مجموع تلك الوحدات نوع متحصّلست چه در تقویم الایمان اورده ایم که
مراتب اعداد اگرچه مقومات واجزای نوع عدد نیستند اما اقرب لوازم
مرتبه تنوعند پس اطلاق اجزای نوع بر اقرب لوازم مرتبه تنوع بابیست
از توسع از قبیل اطلاق حد بر حد توسعی بسیط عقلی مانند جنس عالی
جوهر وفصول انواع مطر وبباید دانست که زوج الزوج مطر ناقص ونقصان
مزاجش ابد الواحد باشد وقانون استخراج اجناس ثلثه انست که زوج الزوج

را در فردی اوّل ضرب کنند پس اگر زوج الزوج بر نصف ان نصف واحد زاید باشد چنانکه اربعه بر نصف سبعه و شانزده بر نصف سی و یک زاید است مضروب ایشان تام بوده باشد مانند بیست و هشت که مضروب اربعه و سبعه و چهار صد و نود و شش که مضروب شانزده و سی و یک است و اگر بزیاده از نصف واحد زاید باشد چنانکه اربعه بر نصف ثلثه و بر نصف خمسه زاید است مضروب ایشان زاید بوده باشد مانند دوازده که مضروب اربعه و ثلثه و بیست که مضروب اربعه و خمسه است و اگر زوج الزوج کمتر از نصف فرد اوّل بوده باشد چنانکه چهار تکبیر از نصف یازده و کمتر از نصف سیزده است حاصل الضرب ناقص بوده باشد مانند چهل و چهار که حاصل ضرب چهار در یازده و پنجاه دو که حاصل ضرب چهار در سیزده است و بوجهی دیگر تضعیف زوج الزوجی چون اربعه کرده واحد را از ضعف اسقاط کنند پس باقی را اگر فرد اوّل باشد چون سبعه در زوج الزوج ضرب کنند تا عدد تام چون بیست و هشت حاصل اید و از عدد زوج الزوج یکی کم کنند پس اگر زاید خواهند اولی که کمتر از باقی بود ما عدا الاثنین در زوج الزوج ما قبل ضرب کنند و اگر ناقص خواهند اوّلی که بیشتر بود حاصل مطلوب باشد مثلا از هشت یکی کم کردیم هفت ماند اکنون اگر سه یا پنج را در چهار زنیم حاصل که دوازده یا بیست است زاید و اگر چهار را در یازده یا سیزده یا هفده ضرب کنیم حاصل که چهل و چهار یا پنجاه و دو یا شصت و هشت است ناقص باشد و برین نسبت از ضرب شانزده مثلا در سه چهل و هشت و در پنج هشتاد و هفت صد و دوازده در یازده

صد و هفتاد و شش و در سیزده دویست و هشت حاصل اید و هریك ازینها
عدد زاید است و از ضرب هشت مثلا در یازده هشتاد و هشت و در سیزده
صد و چهار و در هفده صد و سی و شش حاصل باشد و هریك ازانها
عدد ناقص است و قاعده استخراج متحابات انکه از عددی زوج الزوج
یکی اسقاط کنیم و زوج الزوج ماقبل بر ما بقی افزائیم و نیز زوج الزوج قبل
ماقبل ازان باقی بکاهیم پس اکر سه عدد که ازاین سه عمل حاصل اید همه اول
باشند مسطح حاصل ثانی و حاصل ثالث را در زوج الزوج ماقبل ضرب کنیم
تا اعظم متحابین حاصل شود باز مجموع این دو حاصل را برین مسطح افزائیم
پس حاصل الجمع را چون اول بود در همان زوج الزوج ماقبل زنیم تا اصغر
المتحابین نیز بحصول انجامد مثلا از هشت یکی کم کردیم و چهار بر باقی
افزودیم و دو هم که نزد کروهی از ارثماطیقیین زوج الزوج است از باقی کاستیم
هفت و یازده و پنج حاصل امد همه اول پس مضروب یازده و پنج اعنی پنجاه
و پنج را در زوج ماقبل هشت اعنی چهار ضرب کردیم دویست و بیست حاصل
شد که اعظم متحابین و عدد محبوب است باز یازده و پنج را بر پنجاه و پنج
افزودیم هفتاد و یك جمع امد و چون او نیز اول بود در چهار زدیم دویست
و هشتاد و چهار بحصول انجامید که اقل المتحابین و عدد محب است و برین قیاس
از سی و دو یکی اسقاط کردیم و شانزده بر سی و یك افزودیم چهل و هفت شد و هشت
ازان کاستیم بیست و سه ماند چون هر سه اول بود ثانی را در ثالث زدیم و مسطح
را که هزار و هشتاد و یك بوده در شانزده ضرب کردیم هفده هزار و

دویست و نود و شش حاصل شد که زاید و اعظم المتحابین و عدد محبوب و طلسم
مزاج معشوقیت است باز چهل و هفت و بیست و سه را بر هزار و هشتاد و یک
افزودیم هزار و صد و پنجاه و یک آمد چون این نیز اول بود در شانزده ضرب
کردیم هیجده هزار و چهار صد و شانزده بحصول پیوست که ناقص و اصغر المتحابین
و عدد محب و طلسم مزاج عاشقیتست و علی هذا السبیل و سایر المراتب امام
الیونانیین افلاطون الهی این اعداد را مقناطیس القلوب مینامیده است و از
باب تطابق عوالم توافقات و تعاشقات مراتب عالم عدد را دو اسم در دو اسم
توافقات و تعاشقات اشخاص عالم کیانیات میشمرده است متحدسی از اصحاب
الذوق ذکر کرده که جاذبیت مقناطیس حدید را از آن رهگذر تواند بود
که نسبت مزاجی ایشان بر مضاهات نسبت عددی بعضی از انواع اعداد
متحابه آمده مزاج جاذب بر نسبت عدد زاید و مزاج منجذب بر نسبت عدد
ناقص بوده باشد و بالجمله اعاظم حکمای الهیین و افاخم علمای ربانیین که
مطاعم حقایق و طعوم دقایق را بذایقه قوت قدسی ذوق ذایقه حدسی ادراک
میکنند متفقند برانکه مراتب عوالم تکوین را بر مراتب عالم عدد و نسبت
کونیه را بر مناسبات عددیه انطباقست و تالیفات نسب و امتزاجات خواص
عالم عددی که اظلال ازدواجات اشواق و تشویقات و رسوم اعتناقات
شروقات و اشراقات انوار و اضواء عالم عقلیه اند مرائی و معاییر حقایق هویات
کون و مکائیل و موازین مراتب کونیات وجودند اگر کسی را توفیق اطلاع
بر جمیع خصوصیات نسبت و خاصیات مراتب آن عالم حاصل باشد احوال موجودات

کاینه وکمیّات وکیفیات حوادث ماضیه وهر اینه باذن الله سبحانه ابر و منکشف
خواهد بود واین حال نفس مقدّس و ذات مکرم باب مدینة العلم ودار
بدین الحکمة قاطن طیبة الیقین ومولود کعبة العصمة امیر المؤمنین
وسیّد المسلمین علیّ بن ابیطالب واولاده الاوصیاء الطاهرین کابی جعفر
الباقر وابی عبد الله الصّادق وابی الحسن الرضا وغیرهم من ساداتنا
المعصومین سلام الله علیهم اجمعین بوده است ایشان دارند دل من ایشان دارند
ایشان که سر زلف پریشان دارند ومادر مؤتنف کلام باز بر سر این مطلب
خواهیم امد ونقل قول حکیم متاله فیثاغورس سامیانی خواهیم که انشاء الله
العزیز سبحانه صاحب کتاب قبس الانوار در کتاب مذکور
باین عبارت اورده کان علی بن ابیطالب ع احسب الناس وقیل انّ یهودیّا
اتی الی علیّ بن ابیطالب ع فقال له یا علی اعلمنی ایّ عدد له نصف وثلث
وربع وخمس وسدس وسبع وثمن وتسع وعشر من غیر کسر فقال علیّ ع ان
اعلمك تسلم قال نعم قال اضرب ایّام جمعتك فی شهرك وایام شهرك المقرونة
فی سنتك یکن المطلوب ففعل ووجد ما طلب فاسلم الیهودی ومادر شرح
نقدمه کفته ایم امیر المؤمنین ص ع بیان عددی خواسته است که جمیع
کسور تسعه ان الا چهار کسر که هر یك از ان چهار یك کسر لا غیر متکرر اید
پس امر فرموده است بضرب هفت در سی وضرب حاصل ضرب که دویست وده است
در سیصد وشصت تا هفتاد وپنجهزار وششصد حاصل اید وان عدد
که کسور تسعه جمیعا از او واز هر یك از کسور تسعه اش متصحح است من غیر

٢ تسعه از ان متصح باشد بی کسر وهمچنین از هر یك از کسور صحیح

کسر الّا انکه ربعش را ثمن صحیح و ثمنش را ربع صحیح و سبعش را سبع صحیح و تسعش را
تسع صحیح نیست و این از مستغربات دقایق و غرایب مسایل است والحمد لله رب
العالمین حق حمده الجذوة الحادیة عشر در کتاب نفس از علم طبیعی
و در طبقات علم ما فوق الطبیعة بمنقه تبین و میقات تقریر رسیده و ما در
کتاب تقویم الایمان بر جهت قصوی و نمط اقصی باذن الله سبحانه بیان کرده ایم
که مراتب ادراکات انسانی از رهگذر حواس خمس جسدانی و حاسه سادسه
عقلانی منحصر در چهار نوع است احساس و تخیّل و توهّم و تعقّل اگرچه وهم
بر سبیل استقلال و انفراد مدرک نیست یا انکه رئیس حواس و والی مشاعر
دماغیه نیست بلکه بمشارکت خیال ادراک میکند و از اینجهة مدرکاتش که
معانی غیر محسوسه است تخصص جزئیت و خصوصیت شخصیت میباید
و بنابر ملاحظه این اعتبار شریک سالف ما در نمط ثالث اشارات تثلیث
قسمت کرده انواع ادراکات را سه شمرده است تجرید از لواحق مادیه و غواشی
هیولانیه در مراتب ادراک بترتیب و تدریج از دیاد و اشتداد میپذیرد
تا چون بنصاب استتمام رسد و مشخصات و عوارض مخصصات و کوانف
محذوف شود جوهر طبیعت مرسله و سنخ ماهیت مشترکه که خالص از
سواتر و شوائب بماند و رتبهٔ معقولیت یافته در حرم ادراک تعقّلی مسکن
گیرد جوهر قدسی نفس ناطقه بذات عالم بدن محیط و بر کافهٔ حواس
و مشاعر و قوا و ارواح و مبادی ادراکات و تحریکات قهرمانست و تعلق
و تدبیر و حکومت و سلطنتش را قیاس بملک بدن دو اعتبار است نظر بحال بدن

وباین اعتبار از مباحث علم طبیعی واز احوال موضوعات طبیعه است ونظر
بحال جوهر ذات او وباین اعتبار از مباحث علم الهی واز احوال جواهر مفارقه
است واینست که مبحث نفس مشترکست بین العلمین در علم طبیعی جوهر
مجرّد نفس را من حیث النزول والهبوط حال بدن جسمانی گیرند ودر علم
الهی جسد هیولانی را من حیث العروج والصعود حال جوهر مجرد نفس
وجوهر عاقل نفس را در دایره احاطه عقلیه ببدن نصف دور قوس هبوطی
بود در نصف دور قوس صعودی در قوس هبوطی سیر نزولی کند از علم
تعقلی تا بادراک احساسی که اخر هبوط است ودر قوس صعودی سیر عروجی
از ادراک احساس تا بعلم تعقلی که اخر صعود است وجوهر معقول نیز با
هبوط نفس بمرتبهٔ حواس بموطن مادّیت وتکثر متنزّل وبا صعود نفس
بمقام عاقلیت بمرتبه تجرّد وتوحد مترقیست پس حقایق معقولات
در مراتب صعودی وهبوط ومواطن تجرّد وتعلّق با جوهر نفس ممزوج ومنطوق است
وباحکام وخواص هر موطن از وحدت وکثرت ولطافت وکثافت مخلوط ومنصبغ
واز اینجاست که گفته اند العلم التعقّلی سنّته توحید الکثیر والادراک الاحساسی
شاکلته تکثیر الواحد واین احکام در مرتبهٔ علم بسیط اجمالی ومراتب علوم
تفصیلیه بصور متکثره که از ینبوع صورت وحدانیه اجمالیه علی التدریج
والاتصال بنوع وانشعاب میباید برهمین نسبت متحقق است وبعضی این
مسلک را منهج تفسیر العدد عقل متحرک داشته اند وهمچنانکه در قوس صعودی
وسیر عروجی من الجنّة السافلة الحسّیة الی الجنّة العالیة العقلیة حقایق

وماهیّات وهویّات وانیات لباس محسوسیّت در اطوار مختلفه پوشیده
کاهی بصورت اسما و الفاظ و حروف و اصوات برامده بوساطت تموّج جسم
لطیف رطب سیّال مانند هوا که منضغط باشد میان قارع و مقروع یا قالع
و مقلوع مقاوم و متکیّف شود بکیفیّت صوت و متشکّل بمقاطع حروف از راه
سماع داخل دروازهٔ سمع شده هوائی را که محصور در تجویف صماخ را متحرّک
سازد و بتوسط بدرقه روح مصبوب در عصب مفروش سطح باطن صماخ
بساحت احساس قوت بنطاسیا رسد و کاهی باکسیهٔ سطوح و اشکال و اضوا
والوان متلبّس کشته از رخنهٔ روزنهٔ باصره مسلک زاویهٔ رطوبت جلیدیه
پیش کیرد و بر جادهٔ عصبتین مجوّفتین متقاطعتین براهنمای روح مصبوب
در تجویف عصبه خود را بحریم ملتقی العصبتین و مجمع النور و حرم
حس مشترک رساند چه بحسب اکثری اغلبی که سماع و ابصار از طریق خارج
و باخذ صورت از مادهٔ حاضرهٔ خارجیه میباشد مدخل تادیهٔ حروف
مترتبه و کلمات منظّمه و سبیل انطباع صورت مرئیه در لوح حس مشترک
دروازهٔ صماخ سامعه و مسلک زاویه جلیدیه باصره است و لمّا امر ایحاآت
و روایت انبیاء الله ملائکه را عم بر وجهی است که در سدرة المنتهی و در
رواشح سماویه اورده ایم بفضل الله تعم وحسن توفیقه پس سلطان نفس
ناطقه بجانب ادراک و التفات متوجه شده باحتمالات مراتب حذف و تجرید
واخذ وانتزاع و ترکیب و تفصیل و استعمالات و استخدامات قوت متخیله و متفکره
مدرکه و مرتسمات را از حضیض محسوسیت بذروهٔ معقولیت اورد همچنین

در قوس هبوطی و سیر نزولی من الجنّة العالیة العقلیة الی الجنّة السافلة
الحسیّة چون صور علمیه معقوله را که از فیض عالم عقل استفاده کرده باشد
باستعمال و استخدام مدارك باطنه و قوای خادمه بسرحدّ ثغور اقلیم ظاهر
و صلوح بروز و تجلی در مجالی و مظاهر رساند بمساعی جمیله مبادی ادراکات
و تحریکات مرتبه تاکد شوق و اجماع عزم را انبعاث داده باذن الله سبحانه
عضلات ست و غضاریف ثلثه حنجره را که غضروف درقی و غضروف
عدیم الاسم طرجهالیست تا عضلات لسانیه و شفهیه باهتزاز در آورده
و جوهر هوای تنفسی را موضوع حرکت موجی و کیفیت صوتی و معروض
هیئت جهری و اخفاتی و تقطیعات حرفی ساخته بحسب مراتب و مقادیر
حسّ و اطلاق نفس و کیفیات حدّت و ثقل صوت حروف بیست و هشتگانه
بر عدد منازل قمر که مرتبه ثانیه اعداد تامه است از مخارج شانزده گانه
اخراج نماید ذلك تقدیر العزیز العلیم و بتحریك اصابع و انامل نقوش
و ارقام حروف و کلمات بر الواح صفایح و اوراق نگارد خلیل نحوی که از
ائمه علوم لسانیه است حروف را بلحاظ ثمانیه نسبت کرده اخوات عین را
سوی الهمزة و الالف حلقیه گرفته است و قاف و کاف را لهویتین و جیم
و شین و صاد را شجریه باعجام الشین و اسکان الجیم لانّ مبدأها من
شجر الفم و هو مفرّجه و صاد و سین و زای را اسلیه بالتحریك لانّ
مبدأها من اسفل اللّسان و هو مستدق طرفه و طا و دال و تا را نطعیه
لانّ مبدأها من النطع و هو الغار الاعلی الذی هو سقف الفم و ذال و ثا
و الهویّه و راء و لام و نون را ذولقیه لانّ مبدأها من ذولق اللّسان

وهو تحديد طرفه وفا و با و میم را شفویه و همزه والف واو ویا را جوف و هوائیه
علی معنی انها تخرج من الجوف او تذهب فی هواء ولا تقع فی حیّز واعتبار
شانزده مخرج وتقسیم مخارج بمراتب مختلفه بحسب ارتفاع وانخفاض حیّز
علی ما هو الاشهر اولی واصوبست وبالجمله نفس و نفس انسان ارض و شجره
طور واسماء حقایق و هویّات موجوداتند صور علمیه حقایق اشیاء
چنانچه در بطون غیبی جلابیب عوارض را خلع کرده بنفس ناطقه انسانی
قایم و در جوهر ذاتش منطبع میباشد در ظهور ثانی بلباس اسماء والفاظ
در امده بنفس هوای انسان قایم و در هوای تفتیش سایر می اید پس
انسان بحسب جوهر نفس ناطقه ارض حقایق است من حیث صورها
العلمیة و بحسب تموج نفس هوای شجره موجوداتست من حیث اسمائها
اللفظیه و همانا که عنصر هواء باعتبار شعوف و لطافت و مجانست بار و ح
حیوانی که متعلق اول و مستوا و مستقر تعلّق نفس ناطقه است این
مناسبت و مشابهت با جوهر مجرّد نفس دارد چون حقیقت صدا که
مقابل نداء است انست که هوای متموج حامل کیفیت صوتی در حرکت
موجی خود بجسمی مصادم رسیده انصقالی دیگر باید که موجب انصراف
بجانب خلف و رجوع قهقری کردد و اشبه انست که حدوث صدا معلول
تموج هوای منعطف باشد نه لازم تموج هوای اول و انکه هر صوترا
صدا لازم باشد چنانچه هر ضوء را عکسی لازم است الا انکه در زمان قصیر
و با قرب مسافت میانه مصوّت و عاکس صوت بهیچ وجه ان صدا متعلق
احساس نمیشود و حقیقت عکس صور دوم است که بر جسم صقیل

مستضیٔ افتد پس بقانون تشبیه ما ضرب امثال صور حروف و کلمات منتظمه مختلفه مسموعه را نسبت با اصل حقایق و صور علمیه منطبعه در جوهر نفس بمنزله صدا قیاس با اصل صوت یا بمنزله عکس قیاس بضوء اول یا عکس اصل صورت مرئی در جسمی صقیل چون آب و آینه توان اعتبار کرد که شدت صقالت نفس اقتضاء انعکاس صور منطبعه در لوح ذاتش بر هوای حامل کیفیات صوتی و تقطیعات حرفی که بوجهی مناسب جوهر ذات و بوجهی مجانس مستعر تعلقش آمده است میکنند فاذن قد تم امر نظام الوجود بالنفس القدسیة التی هی نسخة جامعة منتخبة من مجموع کتاب العالم فاذا رجعت النفس الی باریٔها وصفاتها المتکثرة المتباینة واسمائها المختلفة المغایرة الی صفاتها الحقیقة الوحدانیة واسمائه الحسنی الکمالیة وعادت الی البقاء الحق بالفناء المطلق فیه سبحانه فقد رجع الامر کله الی الله وعاد الوجود کله الی صقع الله والحمد لله وحده

لامعة الجذوة حقیقت حرف پیش فریقی هیئت تقطیعیه عارضه است و پیش بعضی صوت معروض باعتبار معروضیت و بزعم بعضی دیگر مجموع معروض و عارض و همچنانکه نفس انسانی بحسب جفر و اطلاق وحدت و ثقل و تقاطیع و کیفیات و مقاطع و هیئات حروف و الفاظ و اسم کلمات و جمل کتاب قرانیست امر فعالی الهی که تعبیر از حقیقت آن بلفظ کن شده است بحسب مراتب ابداع و اختراع و صنع و تکوین بر وفق اختلاف استحقاقات ماهیات و استعدادات مواد را اسم ذوات کلمات و جمل و آیات و سور کتاب نظام وجود است ازین حیثیت

ائمه تحقیق و عرفان امر ایجادی را نفس رحمانی گفته اند و ذوات موجودات را کلمات الهیه و محققان علم تفسیر در کریمهٔ قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربّی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربّی ولو جئنا بمثله مدداً کلمات را معلولات تکوینیه و بحر را جوهر هیولی عالم کون و فساد گرفته اند بحسب قوّهٔ استعداد دیه انفعالیه قابلیت قبول مدادیت صور کلمات غیر متناهیه دارد و در کریمهٔ ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم ارض را اقالیم و افاق کلّ عالم وجود و اقلام را عقول فعّاله و بحر را مادّهٔ مستعدّهٔ عالم اسطقسات و سبعة البحر را هیولیات هفت اسمان و کلمات را مصنوعات امر تکوینی الهی ربوبی و معلولات قوّة غیر متناهیة الشدّة فعالیّت قیّومی وجوبی مخاطب بقول کن و مامور بامر صدور در ابداعیات و تکوینیات سنخ جوهر ذات مجعولست بحسب مرتبه مائیت شارحه اسمیه و صادر مجعول حاصل بالفعل مرتسم بنفس رحمانی همان نفس حقیقت بحسب مرتبهٔ مائیت حقیقیه بنابر انکه در راه کعبه تحقیق بموضع احرام مقامات برهان رسیده است که جوهریات مائیت بحسب مرتبتین مائیت اسمیه و مائیت حقیقیه مختلف نمیباشد و فارق بین المرتبتین و بای تقدیر و در مرتبهٔ مائیت اسمیه و فعلیت و تحقیق در مرتبهٔ مائیت حقیقیه نیست و در نفس رحمانی مطم ایجاد و وجود و موجودیت متحد نده بالذات و متغایرند بالاعتبار و هم چنین ایجاب و وجوب و واجبیت و هم چنین مقولهٔ فعل و مقولهٔ انفعال و مقولهٔ حرکت چنانچه

در کتاب تقویم الایمان تحقیق و در کتاب سبع شداد استیفای حق محض کرده‌ایم نفس رحمانی که مطلق امر ایجادیست منبعث استبداد از محض علم تام محیط بخیریت ذات مجعول و بمد بدیت فاایجاد او در نظام اکمل وجود که عین مرتبه ذات قیومیت هم چنانکه نفس انسانی حامل حروف و کلمات منبعث است از مجموع علم و اجماع شوق متاکد و اعتبار ایجاد و ایجاب مجعول بعلم و اختیار صفت ذات و شان حقیقت و نسبت رحمت و جاعل قیوم واجب بالذاتست و اعتبار وجود و وجوب و موجودیت و واجبیت و صفت ذات مجعول ممکن بالذات واجب بالغیر و اصل ذات معلول مجعول نیز بما هو معلول مجعول از شئون و نعوت و حیثیات و اعتبارات ذات جاعل است و چون مستبین آمد که مطلق امر ایجادی و قول کن نفس رحمانیست و این اطلاق در حدیث شریف و سنت کریمه رسول ص وارد آمده است که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و مراتب ایجادات معلولات بخصوصیاتها تقاطیع خصوصیات حروف و کلمات کتاب وجود پس متصرح شد که ذات حق قیومی متکلمی است که ذوات موجودات اقاویل و کلمات و حروف و الفاظ اوست و اینمعنی در نصوص احادیث اوصیاء طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بخصوص سمت ورود یافته است سابعهم مولانا الکاظم موسی بن جعفر ع در دعای موسوم بدعای مستجاب که سید افقه معظم رضی الدین علی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات روایت کرده میفرماید یا من قوله فعاله بعد از انکه این حقایق بمنصه تحقیق رسید اکنون ببباید دانست که علما و اصحاب حدیث و فقهای جمیع فرق و عامه ام

باجمعهم بر اعتبار حساب جمّل بجیم مضمومه و میم مشدّده مفتوحه و مراتب
اعداد حروف ببیست و هشت کانه بحسب انحساب اجماع کرده اند و از روایت
مفسّرین و محدّثین مستفیض است که چون مقطعات حروف کریمه الٓمٓ
در صدر اولی الزهراوین تنزیل یافته احبار یهود بخدمت اشرف سید
المرسلین صلعم شتافته بموقف عرض رسانیدند که کیف تدخل فی دین
مدته احدی و سبعون سنة فتبسّم رسول الله صلعم فقالوا فهل غیره فقال
المص والر والمر فقالوا خلطت علینا فلا ندری بایّها تاخذ رئیس
المحدّثین ابو جعفر الکلینی در کتاب حجة کتاب کافی بسند صحیح عالی
الاسناد روایت کرده عن عبد الله بن المغیرة عن اسمعیل بن ابی زیاد
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اسلم ابو طالب بحساب الجمّل و عقد ثلثا و ستین
و ثلثا ستین و بسندی دیگر مرفوع روایت کرده عن ابی عبد الله ع قال
انّ ابا طالب اسلم بحساب الجمل قال بکلّ لسان و صدوق الامّة عروة
الاسلام ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه رض در کتاب کمال الدین و
تمام النعمة بطریق صحیح الاسناد روایت کرده از ابی القاسم بن روح
روح الله روحه سئله رجل ما معنی قول العباس للنبی صلعم انّ عمّک ابا طالب
قد اسلم بحساب الجمل و عقد بیده ثلثة و ستین قال عنی بذلک اله
احد جواد و تفسیر ذلک انّ الالف واحد و اللام ثلثون و الهاء خمسة
و الالف واحد و الحاء ثمانیه و الدال اربعه و الجیم ثلثه و الواو ستة
و الالف واحد و الدال اربعه فذلک ثلثة و ستون مناطیق ابن احادیث
و حدیث کریم نبوی یا علی ویل لعالم لا یعرف تفسیر ابجاد و بطریقی

دیگر

دیکر تعلموا اباجاد و تفسیرها و حدیث ان علیاء کان یعرف الفتن من حم
عسق و سائر روایات مستفیضة الطرق معتبرة الاسانید در این باب
که از حد حصر و اندازهٔ استقراء بیرونست بحسب تواتر قدر مشترک در
افادهٔ قطع و اعطاء یقین محتاج بضمایم شواهد و مؤیدات نیستند
و بالجمله عالم حرفی بر عالم عددی و عالم عددی بر عالم کون و مناسبات عالم حرفی
بر مناسبات عددی و مناسبات عددی بر ممازجات و مخالطات عالم
کونی منطبق است حرف بمنزلهٔ قوس و عدد بمنزلهٔ جیب و کون بمنزلهٔ
حرکت کوکب مر عدد هر جسمی و جسمانی و طبیعی و مزاجی که در عالم شهادتست
بازای آن اسمی و روحیست در عالم غیب من عند الله العزیز العلیم سبحانه
بتصریف هر حرفی از حروف ملکی از ملائکه و بتدبیر هر اسمی از اسماء
نوری از انوار مفارقه موکل شده است ائمه فن و رؤسای صناعت حقیقت
معقوله حرف را بسه جنس مطابق تقسیم کرده اند ذهنی فکری و لفظی
قولی و رقمی کتبی حکیم متأله فیثاغورس یونانی در ترتیب مراتب و خواص
طبایع انواع ثلثه نسبت عددیه و هندسیه و تالیفیه تعمق تمام فرموده
عالم عددیرا عکسی از انوار عالم عقلی و لمعه از اضواء عالم قدسی
و عالم حرفی را جسد عالم و روح عددی کرفته است و آل فیثاغورس
کفته اند انما یعرف حال الموجودات من العدد و التالیفات الهندسیة
علی مناسبات عددیة و لهذا صارت المتحرکات السماویة ذات حرکات
متناسبة علی اشرف الحرکات و الطف التالیفات و الحروف المجردة
عن المادة من المبادی الالف فی مقابلة الواحد و الباء فی مقابلة

الاثنین الی غیر ذلک من المقابلات والشرایع التی وردت بمقادیر الصلوات
والزکوة وسایر العبادات انما هی لایقاع هذه المناسبات فی مقابلة تلک التالیفات
الروحانیة اعتراضی که شهرستانی در کتاب ملل ونحل در باب حروف کرده
وگفته استادری قد روها علی ای لسان ولغة فان الالسن تختلف باختلاف
الامصار والمدن او علی ای وجه من الترکیب فان التراکیب ایضا مختلفة
فالبسایط من الحروف مختلف فیها والمرکبات کذلک ولا کذلک العدد فانه لایختلف
اصلا از درجه صحت ساقطاست چه هم چنانکه عدد مختلف نیست حروف بیست وهشت
گانه فی حد انفسها نیز باختلاف مدن وامصار اختلاف نمی باید واختلاف ترکیبات
باختلاف السنه ولغات باتفاق بر اعداد بسایط ضمایر نیست فان الحروف
اشباح والاعداد ارواح در عالم تشبیه وتمثیل عالم عدد وحرف قیاس بانسان
کبیر بمنزله ذهن وقوت متخیله است قیاس بانسان صغیر حصول صورت در ذهن
از مبادی حدوث ذی صورتست که خارج از متواترات روایاتست که ثامن
انوار العلم والحکمة واصحاب التطهیر والعصمة سیدنا ابو الحسن الرضا ع
بر ظهر عهدنامه مامون عباسی در باب تفویض رقم فرموده که الجامعة
والجفر تدلان علی ضد ذلک وما ادری مایفعل بی ولا بکم ان الحکم الا لله
یقص الحق وهو خیر الفاصلین تنزیل کریم وننزل من القران ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنین بر خواص حروف مفرده وکلمات وارده ونتایج مرکبات حرفیه
وترکیبات اسمیه تخصیصا است هویدا هر گاه هر نباتی وامنفعتی وهر گیاهی را
خاصیتی بوده باشد پس اغصان شجره نطق وعناقید پاک معرفت بحسب
الخواص والمنافع فوق الحد وورای انقیاس خواهد بود در اصطلاح ابنای

حقیقت بیان خواص بسایط و مرکبات حروف و اسما و ایات و ادعیه را باب
ادویه مفرده و قرابادین طب روحانی میگویند و بر صدکا این باب گفته اند
رفع الاصوات فی صوامع العبادات بخلوص النیات یحال ما عقدته السموات
الدایرات و در کتاب ایقاظات نکات دقیقه و اسرار لطیفه در باب علو استجابات
بفضل الله العظیم اورده ایم

الجذوة الثانیة عشر

بسایط حروف همه بینات الحصول و زمانیات الوجودند و هیچ حرفی انی
التحقق نیست چه بحرکت حاصل میشود و منصرفست که در تضام غیر منقسمات
ممتدی مقداری و هویتی اتصالی ممکن التحصیل نیست و تحقیق اختلاف
مقادیر ازمنه حصول بحسب اختلاف مراتب حصر هواء و فتح عضلات و اختلاف
مراتب مقاومات و انضغاطات و جلسات و اطلاقات قوه و ضعفا و کثرت و
قلت و کما و کیفا بتفصیلی که ادای حق مقام اقتضای ان کند مکانی ازاین انسب
و مقامی ازاین اوسع میخواهد اکنون انچه این مقام را ازان منتزحی نبوده
باشد عنان سخن بسمت بیان ان منعطف داریم حرف در اعتبار جسدانی
بحسب زبر و بینات منقسم است بظاهر و باطن و مسمی و اسم بینات و باطن فضل
اسم است مسمی که زبر و ظاهر عبارت ازانست و ازاین اصطلاح از مطاوی ٢ قران
حکیم اخذ کرده اند حیث قال عز قایلا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
فالبینات والزبر نسبت میانه اسمای حروف و مسمیات اجمال و تفصیل است
چنانچه میانه حد عقلی و محدود علی ما قد استبان فی فن المیزان انچه در
صورت تفصیلی اسمی ظهور دارد باطن صورت اجمالی مسمی است تسمیه فضل اسم
بر مسمی به بینات ازانجهة است و بینات بقسمت اولی ثنائی منقسم میشود

٢ اسرار صح

بیکی و دو انچه یکی باشد جز الف نتواند بود مانند بینات با و تا و ثا و ظا و نظایر ها
وانچه که دو تا باشد ازان دو یکی البته حرف مد بوده باشد الّا الف که حرف مد
در بینات او مدخل ندارد و عین و غین که حروف مد انجا هستامّا نه بصورت
مد پس این تقسیم به تثلیث اقسام ثلاثی میشود پیش بعض ارباب این فن
بینات علی العموم دو حرف و در با و تا و ثا و اشباهها همزه اخر اسم معتبر مد
بنا بر انکه کروهی از علما همزه را حرفی دیگر اعتبار کرده اند و برای الف حروفی
که بینات واقع میشود هشت حرفست که در عالم حرفی حمله عرش اظهار بطون
و صور تفصیلیه اسمای حروف ایشانند هم چنانکه در عالم حملی وجودی
حاملان عرش هستند ویحمل عرش ربك یومئذ ثمانیه ترکیب ابود
منیف جامع همه است و اینها باعتبار جامعیت حروف مد و حروف دایر اصول
کلیه حروفند و مراتب بطون حروف بحسب اختلاف طبقات بینات تقسیم
میباید بثوانی و ثوالث و روابع و خوامس هر چند طبقات بطون حرف
بحسب مراتب تفصیلیه بینات اسم مشیر ظهور مرتبه اجمالی ظاهریت مسمی
اقوی باشد و اشد و نهایت تکثر طبقات بینات مخصوص چهار حرفست
سین و شین و عین و غین که مراتب طبقات هر یك پنج و حروف غیر مکون
طبقات بطون بینات اسم براین وجه س و ی ن اول ف م و علی هذا
السبیل ع ی ن اول ف م طبقه اولی که ظاهر و مسمّا استاوّل و طبقه ثانیه
که اول مراتب بیناتست ثوانی و طبقه ثالثه که مرتبه ثانیه بطونست ثوالث
و طبقه رابعه که بطن ثالث است روابع و بطن رابع که طبقه خامسه است
خوامس یکی از اشارات که نزل علی سبعة احرف بران منطویست اینست

هشت است یکی حرف مرتبه اجمالیه ظاهر مسمی و هفت حروف مراتب تفصیلیه صح

وانچه فاضلی از افاضل اصحاب ذوق در رساله حروف گفته است که هیچ حرفی ظاهر
تر از صاد نیست که بر هفت مرتبه منطویست از طبقات بطون چنانچه از این ترتیب
ظاهر میشود ص اول ف م ی و لهذا هر چه که صاد بود او را دلالتی بر طرف
ظهور میباشد و باز گفته باعتبار صور کلامی صادین در اقصی غایات صورت
واقع شده اند از انرو که هر یک را هفت مرتبه از مدارج بطون هست که
بینات ایشان میشود و هیچ حرف از سه و چهار نمیگذارد و از این رو درجات
ترتیب مزد وجه کلامی واقعند و جای قلب گرفته اند سهو بیست که او را افتاده است
از چند وجه مراتب صادین اگر چه در عدد طبقات با مراتب سینین و مراتب
عینین موافق است ولیکن طبقات سینین و عینین بحسب غیر مکررات حروف
در عدد از بدامده است چه طبقه روابع حروف اربعه هر دو حرف غیر مکرر
مشتمل است و در طبقه روابع صادین بیش از یک حرف نیست و بباید دانست
که حرف در لغة بمعنی طرف است و جانب قال عز من قایل و من الناس من
یعبد الله علی حرف و تقاطیع هوای تنفسی متموج را از ان حروف گفته اند
که اطراف کلامند و در اصطلاح اصحاب این فن لفظی است مشترک میانه چهار
معنی گاهی حرف گویند و مجرد ظاهر که مسمی است خوانند و گاهی همین بینات
تنها و گاهی اسم که مجموع اول و ثوانی است اعنی طبقه ظاهر و اول بطون که
طبقه اولی بینات باشد و گاهی جمیع مراتب و طبقات باسرها و حق اصطلاح
در تسمیه طبقات پیش من انست که طبقه ظاهر را درجه خوانند چه حرف
میانی درجات ترکیب کلامی اند و طبقات بطون را دقیقه و ثانیه و ثالثه و رابعه
مثلا ص درجه او و دقیقه ول و ف ثانیه و م ثالثه و ل رابعه و در اطلاق

لفظ حرف انکه باشتراك میانه پنج معنی قرار دهند چهار انها که مذکور شد و پنجم
مجموع مراتب بینات و بطون چه هم چنانکه طبقه زبر از طرف ظاهر طبقات
بینات و بطون باسرها در طرف باطن است و ما بعد ازاین در استعمالات بنا
براین اصطلاح معقود خواهم نهاد انشاء الله العزیز و تقسمی دیکر ثنائی توصیفی
نورانی و ظلمانیست حروف نورانیه مقطعات چهارده کانه قرانیست که طایفه
از سور کریمه بانها تصدیر یافته صراط علیّ حق نمسکه جامع همه امهات است
و حروف ظلمانیه چهارده باقی تقسمی دیکر به بسیط و مرکب در جا علی الاطلاق
بسایط اند و هریك از دقایق و ثوانی و ثوالث و روابع منقسم بمرکبات و بسایط
و سایر تقاسیم و بسایط مانند تقسیم بمستعلیه و متحققه و منطبقه و منفتحه
و بمجهوره و مهموسه و بشدیده و رخوه و بحروف مد و غیرها و بحروف قلب
و غیرها و بحروف ابدال و قسمیها همه اعتبارات شبحیه جسدیه است و امّا
تقاسم در اعتبار روحانی بحسب حال عدد و مزاج براین نمط است حرف بسیط
یا زوجیت یا فرد افراد پنج حرفند ا ج ه ز ط و ما عدای اینها همه ازواجند
و فرد یا فرد اولست یا فرد اخر و فرد اوّل چهار است ا ج ه ز و فرد الفرد همین
ط است و زوج یا اوّلست یا زوج الزوج یا زوج الفرد اول د از ازواج همین
ب است و زوج الزوج همین دو حرفست و ح باقی همه زوج الفرد و یا
زوج بحسب مزاج عددی یا تام است یا زاید یا ناقص حرف تام همین و است که
مزاج اجزاء عددش مساوی است و حرف زاید مانند م که مزاج عددش
ن است و ك و مزاجش عدد حبیب است و هو ٢٢ و حرف ناقص مانند د
که مزاجش ج است و ح که مزاجش ز است و ی که مزاجش ح است چون

حروف بسیط عنصر کلام واسطقسات تراکیب قویه اند تطبیق عالم حرفی بر عالم
وجودی اقتضای ان کرده که طبایع واجار عناصر واصول عالم کون را در اصول
واسطقسات عالم قول اعتبار کنند چنانچه امام یونانیین افلاطون الهی
در کتاب الواح ومعلم مشائیه یونان در کتاب اصطکاکات ذکر کرده اند
پس در ترتیب طبیعی ابجدی اوایل براعبات سبعه اعنی اه طم ف ش ذ
عنصر ناری وصاحب طباع حرارت ویبوست بوده باشد وثوانی اعنی
ب وی ن ص ت ض عنصر هوای وبر طباع حرارت ورطوبت وثوالث اعنی
ج ز ک س ق ث ظ عنصر ابی وبر طباع برودت ورطوبت وروابع
اعنی د ح ل ع ر خ غ عنصر خاکی وبر طباع برودت ویبوست **اقتباس**
الجذوة حقیقت مقوله حرفات سته مرتبه متطابقت که هریک
بمشعری لامشاعر ثلثه قلبی وسمعی وبصری اختصاص دارد اول ذهنی
فکری که صور متمیزه خصوصیات حروف در قوه متجلیه بتکلم مرتسم
شده نفس باجماع شوق تاکد بعد حرکت الات واهتزاز عضلات که مناط
ایجاد اینها باشد میشود دوم لفظی قولی که بمقدار خصوصیات حرکات
وسکونات عضلات والات وبحسب اختلاف طبقات متخارج از خارج
ولهوات دانسته وسقهات هوای نفس را عارض شده بر مجالی اسماع
جلوه ظهور نموده مراتب حقایق وهویات وممکنات وممتنعات را حکایت
میکند وعقول ونفوس بنی نوع انسانی را بر جمیع ذرات عوالم افاق
وانفس مطلع میسازد واز اسرار نظام کل من الازال الی الاباد خبر میدهد
سیم رقمی کتابی که بدستیاری اصابع وانامل بر الواح کتب وصفایح واوراق

صورت تصویر و تسطیر میپذیرد و بر الباب بصایر و اصداق ابصار کشف رموز حقایق و هتک استار اسرار میکند روح حرف مرتبه عددی و تلبس صورت نطقی کلامی و جسد شر صورت رقمی کتابیست و کمیت ارقام حروف بیست و هشت صورت اصلی و بیست و دو نقطه فرعیست که مجموع پنجاه رقم باشد بیست و هشت مرتبه ثانیه عدد تام است و بیست و دو مزاج عنصر است که عدد ثانی عشرات و مسطح مرتبه کمال عدد و عدد مستدیر است و پنجاه مزاج چهل که عقد رابع عشرات و مسطح کمال عدد و خاتمه الهیات است پس لامحاله تمامیت فصل و خاتمیت کمال را جامع امده از این جهة اتم الادیان و سید اللغات و ام الکتاب و خاتم الرسالة و النبوة صم بتنزیل ان مختص گشته تا زبان وحی ترجمان معجز بیانش بر کمیت خوش عنان بلاغت و براق عرش نشان براعت سوار شده فرمود اوتیت جوامع الکلم سواد اعظم حکمای اسلام و فلاسفه یونان مخارج بیست و هشتگانه حروف را بجذای منازل بیست و هشتگانه قمر از شرطین و بطین تا اخر اعتبار کرده و طبیعت هر حرف مناسب و مشاکل طبیعت منزل منسوب الیه دانسته اند هم چنانکه نفس کل ذلک کلی قمر با شوارق و ابتهاجات و شروقات و انعکاسات اشعه انوار قدسیه و تخیلات صور و اوضاع جرمیه مبدأ میل الشدادی و حرکت خاصه مستدیره بود بتقدیر العزیز العلیم طول اجرام قمری در هر منزلی وسیله ظهور اثری از اثار قدرت کامله الهی در انطباق عالم کون و فساد میشود هم چنین حقیقت حرفی در مدارج مخارج بصور تقاطیع ممکنه بر امده بر هر صورتی خاص خاصیتی مناسب مترتب میگردد و هم چنانکه از منازل قمر همیشه در ادوار حرکت فلکی

چهارده منزل فوق الارض است وظاهر وچهارده بحسب الافق ومخفی از حروف نیز چهارده حرف نورانیست وچهارده ظلمانی ودر طی تراکیب کلامیه چهارده حرف لام تعریف در ان مدغم ومخفی وچهارده باقی بالاظهار لام تعریف ادغام واما عبارت بعض از فضلای متقدمین در رساله خواص حروف که چهارده حرف در لام تعریف مدغم ومخفی میشود وان اینست ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن وچهارده غیر مدغم وان بواقیست که از مسلک استقامت منحرف امده است وچهارده حروف بدل وچهارده دیگر مقابل ان که بدل واقع نمیشوند وارسطاطالیس در کتاب اصطکاکات میگوید هر حرفی از اصطکاک کوکبی خاص بدرجه معین از برجی معین حادث شده اول مریخ باول درجه برج حمل مرور کرد واز اصطکاک ایشان الف تولد یافت وعلی هذا السبیل حدوث هر حرفی را با اصطکاک مرور کوکبی بجزوی معین از فلک متعلق داشته است وهمانا که این سخن بر اسلوب رمز ومسلک ایما اشارت باشد بمناسبت طبایع حروف بالطبایع کواکب وطبایع درجات بروج مثلا طبیعت الف بالطبع مریخ وطبیعت اول درجه حمل که خانه مریخست حقایق بر زبان رمز بیان کردن وبرهانیات در صورت خطابیات اوردن ومعقولات را لباس محسوسات پوشانیدن دب حکمای اقدمین وشیوه عقلای اعلین است کلمات الاوایل مرموزه بر السنه جماهیر ومشاهیر دایر ودر اسماع اکابر واصاغر سایر است واین شیوه مخصوص حکما وفلاسفه نیست بلکه سنت حاملان عرش نبوت ورسالت وشیمه خازنان اسرار ربوبیت والوهیت همیشه بر این منهج جاری بوده است شعر

سر سودای وصالش نه من مفلس راست   مایه داران جهانم همه انباز انند

شریك ما در ویاست حکمای اسلام الشیخ ابو علی بن سینا در رساله اثبات نبوت باین عبارت میکوید ان المشترط علی النبی ان یکون کلامه رمزا و الفاظه ایما أو کما یذکر افلاطون فی کتاب النوامیس[۲] انی وان عملت کذا فقد ترکت فی کتبی مهادیا کثیرة لایقف علیها الا السریر السرمد من العلماء العقلاء و متی کان یمکن النبی ان یوقف علی العلم اعرابیا جلفا ولاسیما البشر کلهم اذا کان مبعوثا الیهم کلهم و در کتاب کافی کلینی و دیگر اصول حدیث احادیث حاملان علم و عصمت و حافظان دین و ملت ص[۲] بمضمون امده است که تعبیر از حقایق در کلام نبی نمیباشد الا بمقدار عقول امت و اندازه افهام جماهیر و نیز از عقود مقرره و قضایای معلومه است که اکثر الناس للتخییل اطوع منهم للتصدیق والی الخطابة اشوق منهم الی البرهان پس میامیر را در انسیاق عقول و انقیاد نفوس منفعتی عظیمست دیگر از لابدیات اینمقام انکه هم چنانکه در جذوه عاشر معلوم امد که در مراتب عالم عددی که نفوس اشخاص و ارواح ابدان حروفند غیر مستدیر تام و دایر غیر تام الاستداره میباشد و مطلق استداره مختص بسه مرتبه و قدر مشترك میانه انها است هم چنین بباید دانست که در قلب عالم حرفی که عبارت از حروف نقطیه کلامیه است نیز دایر مستتم الدوره هست چون واو که از افق هوای ما بین الشفتین طالع شده باقصی المخارج میرود و باز بافق خود عود کرده از همان مطلع بعینه طلوع میکند و مستدیر همین سه حرفست ان و م لفظ نمو جامع انها ست

[۲] ان لم یقف علی معانی رموز الرسل لم ینل الملکوت الالهی وکل اجلة فلاسفة یونان وانبیائهم کانوا یستعملون فی کتبهم المیامیر والاشارات التی خبوا فیها اسرارهم کفیثاغورس وسقراط وافلاطون واما افلاطون فقد عذل ارسطاطالیس فی اذاعته الحکمة واظهاره العلم حتی قال ارسطاطالیس صح

وهریک از حروف ثلثه مد که ماده و باطن جمیع حروفند قلب و باطن یکی از انها
شده است الف که در میان همه مخصوص بتقدم ذاتی و تقدم رتبی و تقدم شرفی
و در بطون بینات حروف باسرها داخل است قلب و باطن داونده است از این جهه
او در میان ایشان صاحب تقدم است و دیگر انکه در حروف رقمیه کتابیه که جسد حقیقة
حرفی اند هم که جسد عدد تام الاستداره خمسه است دایره تامه امده چون که
عدداش خامس عقود عشرات و کمال مرتبه خمسه است قوسی اعظم از نصف
دور دوم مشتمل بر داین و خطی مستقیم و واو دایره و خطی بل قوسی و از نظام حرف
مستدیر تام کتابی اعنی هم و حرف دایر کلامی اعنی هو که صورت اسم اعظم است حاصل
اید و چون در نهایات خطریه بلکه در بدایات عقول مبین است که استداره
افضل کمالات اشکال و دایره صورت جمعیت کامله است هر اینه این حروف در میان
حرفها صاحب جمعیت مراتب کمال باشند و لهذا علامت جمع واقع میشوند و دلالت
ایشان بر جمعیت است و نیز باید دانست که اصول ارقام حروف کتابی بیش از پانزده
صورت ندارد و بعدد اول او وفاق عددیه ا ب ج د ر س ص ط ع ف ک ل م ه ی
واگر نقطه و همزه را نیز اعتبار کنند بنا بر انکه صاحب صورت رقمی اند اگرچه بدایره
معدودیت در نمی ایند عدد صور ارقام هفده میشود بعدد رکعات صلوات مفروضه
حضریه و این وقتیست که حروف بر بساطت و صرافت تجرد و اطلاق خود باشند
در حضرات قدس و تنزیه و بجهان امیزش و الایش نیامده صورت ترکیب کونی
نگرفته باشند چون در عالم امیزش ترکیبی جلوه ظهور گیرند از لباس صورتی
چندکه بظاهر هویات ایشان باشد گزیری نخواهند داشت و ان نه صورتستکه
بمنزله نه مقوله مشهوره عرض می نماید که بمذهب مشهور بنا ظهور عالم شهادت

بر افتست سه حرکت که بحسب انفراد و ازدواج شش میشود و سکون و مد و تشدید
پس جمیع صور رقمیه حروف فبنا براین به بیست و شش میرسد اصحاب ذوق از ائمه این فن
گفته اند انزال و تنزیل که کتاب حاصل است بحرکت نزولیست که از جهة علو بجهة سفل
و از بلندی وحدت ذاتی بود بسوی پستی کثرت فعل و نمود و روشنست که اول صورتی که
از حرکت نقطه حاصل میشود صورت خطی است و آن صورت الف است که اصل و مقدم
حروفست و بعد از آن چون حقیقت ظهور و نمو که غایت حرکت نزولیست مستتبع
دیگر حرکات انبساطی میباشد بالضرورة ذات الیمین ذوات الشمال منقلب گردد و بدایره
منتهی شود پس اگر نهایت جمعیت آن حرکات ملاحظه نمایند و تمام صورتی که از آن ظاهر
گردد و آن میم است و اگر واسطه و برزخ میان این دو طرف خواهند که نه بساطت الف
باشد و نه بجمعیت میم آن لام است چنانچه در اسم او اشعاری ظاهر بانمعنی هست پس
الم جامع سایر صور رقمی باشد برین تقدیر چنانچه بر ارباب فطانت پوشیده
نخواهد بود و آنچه مقرر و مؤید این اصل است از قواعد حکمی آنست که ببرهان ثابت شده
که صورت ابعاد تعلیمیه جسم که هرچه در عالم حس و خیال ظاهر گشته بسبب تلبس بملابس اوست
بلکه هرچه در طی صورت در آمد از آن عاری نمیتواند بود اصول آن از سه بیرون نیست
یا خط است که آن طول تنها است یا سطح است که آن طول است با عرض یا جسم تعلیمی است که آن
مجموع طول و عرض و عمق است و آن صورت اولست و آن صورت دوم و آن صورت سوم
و وجه تطابق بین الکتابین اعنی کتاب وجودی و کتاب حرفی در مقر خود مقرر است
و از تقاسیم حروف کتابی ناگزیر این مقام است آنکه هر حرفی یا مفرد است که در صورت
رقمی شریک ندارد چون آ و هـ و ک یا مثانی که یکشریک بیش ندارد یا مثالث که دو
شریک دارد و در میان این اقسام مثانی برزخ واقع شده و در ترتیب وضعی ابتثی جامع

قلب گرفته است و این چهارده حرفست که هر دو بیک صورتند از دال تا قاف و مثالث
شش حرفند از ثوران حکم کثرت و غلبهٔ امر تجلیات وحدت حقیقی صورت تعدد یافته اند
و از مفردات که هشت حرفند الف که رتبهٔ تقدم اصلی دارد در صدر مسند ترتیب
بر همه حروف متقدم آمده و هفت دیگر در آخر ترتیب مقام گرفته اند و حروف بقسمت
ثنائی منقوطند و غیر منقوط منقوط پانزده و غیر منقوط سیزده و بعضی از متأخرین
افاضل را سهوی بزرگ افتاده در رساله خواص حروف گفته است چهارده منقوط است
و بمنزلهٔ ظاهر و چهارده غیر منقوط و بمنزلهٔ خفی و باز منقوط پانزده کاند بتقسیم تثلیثی
من حیث اعتبار النقطه ماخذ و مثانی و مثالث آمده اند مثالث ث ش مثانی
ت ق ی ده حرف باقی ماخذ حروف را ارض کلام گرفته اند و نقاط را جبال حروف
و نقاط را جامد شمرده اند و حروف را مایعه سیاله و حروف کلامی که عبارات از هوائی
متموجست که در محل مخارج صوت تموجاتش محسوس میشود بحسب حدود مخارج ترتیب
طبیعی دارند و درین ترتیب هم الف صاحب تقدم است که از اقصا مخارج که مبدأ
تموج آن هوا آمده ظاهر میگردد و سایر حروف باعتبار این ترتیب طبیعی تثلیث
قسمت منقسم بسه قسم میشود حروف حلقی و حروف لسانی و حروف شفوهی و همچنانچه
الف در ترتیب طبیعی مخارج لسانیه و میم در ترتیب طبیعی مخارج شفویه پس ال م
بنابر اصل نطقی کلامی نیز صاحب جمعیت مراتب کمال و جامع سایر حروف باشند
هم چنانچه بر اصل رقمی کتابی چنانچه سبق ذکر یافت و اما باعتبار اصل عددی همچنانچه
اصول مراتب طبیعیه عدد اصول ارقام عددیه از یکیست تا نه که بحسب ذات خود بی
ملاحظه نسبت بغیر و بی اعتبار مسبوقیت بمرتبهٔ از مراتب سابقه باصل حصول
و اصالت تحقق دارند بخلاف باقی مراتب اعداد که هیچ یک بی سبق صفر یا اعتبار

مرتبه متقدمه عدد صورت پذیر نیست هم چنین اب ج د ه و ز ح ط بحسب اعتبار عدد
اصول متاصلة الفحص اصلیة الحصول اند و از اعتبار مجموع عدد ادم بحصول میپیوندد
و سایر حروف از اعتبار ضرب بعضی از اینها در بعضی بسیطه او متکرره و مرة واحده
او مرات شتی در لوح وجود صورت ارتسام میپذیرند بر اصحاب فطنت پوشیده نخواهد
بود که عنوان صحیفه فصول دیباجه کتاب شرف عالم حرف انست که هم چنانکه حقایق
و هویات خواص و صفات و لوازم و عوارض سایر اجزای نظام جملی عوالم وجود بترکیب
حروف و کلمات در دام اقتناص قوت نظری می افتد حقیقت حرف و خواص و لوازم
بسایط و مرکبات حروف نیز بهمین دام خود در شکار گاه نظر و دامگاه تعبیر بحنک
شرح و تصوف بیان می اید مانند طایفه از مفهومات امور عامه که شامل ذات خود
و فرد نفس خویش امده اند چون مفهوم موجود مطلق و مفهوم شئ و مفهوم کلی
و مفهوم طبیعت مرسله و ماهیت لا بشرط و مانند قاعده قسطاس فردیت که دو از احد
شکوک از خود نیز و کنی است رکین و ایتی مبین که بعضی از افاضل اصحاب الذوق
کفته است حرف از روی تحقیق عبارت از صورتیست فرود فرستاده از اسمان قدس
که هر چه هست او پیدا میکند و اشکارا میگرداند بلکه انچه نیست و در دایره وجود در نیامده
هم پیدا میکند و چگونگی او را هویدا میگرداند هر اینه احاطت او و شامل تر از
وجود و شئ و هر عامی باشد که تصور کنند پس او بر همه اشیا محیط بود فرا رسیده
و یکسان بر همه که بهیچ طرف میل نکرده و بهمان احاطت اصلی خود راست ایستاده
و چون ما بفضل الله سبحانه از تقریر مباحث جذوات که نسبت با مقدمه این کتاب
چون فن کلیات نسبت علم تشریح یا علم طب و باب سماع و سمع الکیان نسبت با علم الطبیعی
و ابواب شطر کلی و مقالات طبایع شامله نسبت با سید العلوم امده است توفیق

واز اینجا آشکار است

فراغ یافتیم وباب ادویهٔ مفرده وقرابادین طب روحانی از طور مطلب این کتاب بیرون نیست
پس اکنون بعنایت رحمت الهی وفضل عظیم نامتناهی او استعانت کرده عنان بیان بجانب
جادهٔ خاص مقصود در طی میقاتی چند منعطف میداریم وما توفیقی الا بالله
علیه توکلت والیه انیب **المیقات** در مقامات برهانیهٔ علم الهی فارغ اسماع
متعلمین شده خواهد بود که مرتبهٔ کنه ذات قدوسی جلت عظمته ما به الانکشاف
وصورت علمیهٔ حضوریهٔ جمیع موجودات ومتصورات است خواه کبیر وخواه صغیر
وخواه کلیات وخواه جزئیات وخواه معقولات وخواه محسوسات وذات حقش عظم
سلطانه علیم است که در علم حضوری او بجمیع معلولات الی اقصی الوجود وعدم
معلوم یکسانست چه علم او بهر معلولی شخصی علمی است فعلی از وهکذا احاطت
بعلل واسباب متأدیه بهویت شخصی آن معلول من جهة علمه سبحانه بنفس ذاته الحقه
القدوسیه نه علمی انفعالی مستفاد از وجود معلول وعلم محیط او تعم شانه بوجه حریت
هر هویتی وولایدیت از تحققش در نظام اکمل وجود بحسب عنایت بالغهٔ جامعهٔ
وجوبی ورحمت سابقهٔ واسعهٔ ربوبی کلا محاله مدارك افاضه ومناط ایجاد آن
هویت است وضامن بسط این حقایق ذمت کتاب تقدیسات وکتاب تقویم الایمان
وکتاب رواشح سماویه بیمن بالضرورة البرهانیه والعنایة الرحمانیه نفس رحمانی
وافاضهٔ سبحانی متفاوت فعالیت حمت وجوب وصلاحیت قابلیت امکانی در طی
مدارج ممازج استحقاقات ماهیات بخصوصیاتها وحدود واستعدادات مواد
بقابلیاتها صور حروف موجودات را در هوای فضای صنع وابداع راسم ارقام
صور معلولات را در کتاب نظام وجود قسمت اینست آنچه صریح عقل صراح
وقویم فطانت قراح موزون میزان استصحاح ومصباح مشکاة استصباح

میباید فاما انچه بعضی از متاخرین افاضل در رساله خواص حروف بر سبیل نقل از اصحاب کشف و تحقیق اورده که تولد کلام از مقارعتی معنویست میان صفت علم و قدرت واقع میشود و شکی نیست که هرجا که قدرت را دخل باشد اراده را مدخل خواهد بود چه تاثیر قدرت بر وفق اراده است و لهذا گاه بجای قدرت ذکر اراده میکنند و بحقیقت هر سه را مدخل است و میتواند بود که علم و قدرت را بمنزله جسمین متقارعین گیرند و اراده را بمنزله مقارعه چه اراده رابط است بینهما هم چنانکه مقارعه رابطه است بین الجسمین ربطی که مقتضی حدوث صوتست و کمال حکمت الهی بحکم بالحق انزلناه و بالحق نزل اقتضا چنان نمود که این صوت علی از اسماء و ذاتی در مجالی ثلثه صوتی و کتابی و خیالی تنزل نموده بر سمع و بصر و قلب انسانی ظاهر گردد و با وجود این تنزلات و ظهور در لباس حدوث همچنان حقیقت قدسی شعار ش در ذات خود از الایش رجس هیولائی مبرا و محفوظ باشد چنانچه از فحوای انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون مستفاد میشود با قوانین حکمیه و فاق و بر قواعد برهانیه انطباق ندارد چه مقارعه مقتضی حدوث صوت مفاعله است بین المتقارعین المتقاومین و علم و قدرت هر دو از جانب فاعل و در یکطرف واقعند و میانه ایشان تقارع و تقادم و مقارعه و مقاومه بحسب معنی معقول نیست بلکه معقول تقارع معنویست میانه فاعلیت فاعل و قابلیت قابل و میانه قوه فعلی و قوه انفعالی که از دو طرف متحاذی و بر دو جانب متقابلند و اراده مقارعه بین العلم و القدرة نیست بلکه شوقیت متاکد منبعث از علم یا مرتبه فیاض از مراتب علمیه علی ما هو المعتبر فی مقره بلکه معقول از مقارعه معنویه تاثیر بالفعل است که از ملاقات قوتین فعلیه و انفعالیه صورت میبندد و نیز در حقیقت حقه قیوم واجب بالذات تعم ذکره علم

وقدرت عین کنه مرتبهٔ حقیقت و هردو فی الحقیقه راجع بیك حیثیتند که ان
حیثیت کاملهٔ جامعهٔ وجوب ذاتیست که بوحدتها الحقة و بساطتها الصرفة مستحق
جمیع اسماء کمالیه جمالیه و جلالیه است پس در جناب قدوسیت مطلعاش تقارع
میان صفت علم و صفت قدرت از اکاذیب اوهام و تکاذیب توهمات است و مقارعهٔ
مقتوبه که موجب تجلیات فیض سبحانی و تنزلات نفس رحمانی بوده باشد نیست
الا میان قوة فاعلیت قیومی وجوبی و قوت قابلیت ماهیات امکانی بحسب مخارج
خصوصیات استحقاقات و مدارج حدود استعدادات والله سبحانه ولی العلم
والحکمة والطول والعصمة **میقات** مرکوز اذهان مشهوریه و قرار داد
مزامیر جمهوریه است که اجناس عالیه مقولات ممکنات ده است یکی جنس عالی مقوله
جوهر و نه اجناس عالیه مقولات اعراض که میانهٔ ایشان طبایع ذاتی مشترك نیست
و مفهوم طبیعت عرض عرضی ان نه مقوله است گروهی از این قوم طبقات جوهریه
و عرضیه را همه را حروف کتاب نظام جملی وجود اعتبار میکنند و خواص و صفات
و لوازم و عوارض را نقاط و همزه و حرکات فتحه و ضمه و کسره و سکون و مد و تشدید
میگیرند و در تطبیق بین الکتابتین کتاب وجودی و کتاب حرفی میگویند طبقات
هیجده گانه جوهریه مجردات و مادیات و یکطبقهٔ عالم مثالی و نه طبقه مقولات
اعراض بیست و هشت حرف وجودیست منطبق بر بیست و هشت حرف حرفی
و رهطی حروف وجودیه را در طبقات جواهر و طبقه عالم مثال منحصر میدارند
و عدد انرا نوزده میگیرند بعدد حروف بسمله و مقولات تسع اعراض را مد و تشدید
و سکون و شش حرکت مفرده و مزدوجه میشمرند و لوازم و عوارض را بجای
مرتبه سدا جست و مراتب نقاط و همزه مینهند و در تطبیق کتابین مخارج

ببست و هشتگانه را بعضی ببعضی ارجاع میکنند و ما که بفضل الله العظیم مزاج خام فلسفه نامستوی را نضج استوا داده ایم تثنیه قسمت ذاتی کرده جوهر و عرض را دو جنس عالی مقولات جواهر و اعراض گرفته در کتب حکمیه خود علی الخصوص کتاب تقویمات و تصحیحات جنسیت طبیعت مرسله منعوتیه طبیعت مرسله عرض را بانوار براهین یقینیه حقیقیه کالشمس فی ضاحیة النهار ظاهر و هویدا ساخته ایم و با نباذن الله تع و فضله و طوله مبین داشته ایم که حرکت نیز از مقولات جنس عالی عرض است و مقولات جنس عالی عرض ده است مقوله حرکت و نه مقوله مشهوره و لیکن تحقیق کرده ایم که مقوله حرکت و مقوله فعل و مقوله انفعال متحد اند بحسب حقیقت و متغایر اند بحسب اعتبار پس مقولات جنس عالی عرض هشت باشند در حقیقت و ده در اعتبار و شرکای ما در تعلیم حکمت و ریاست حکما مخالف ما نیستند در این اقوال بلکه این تحقیقات در تضاعیف اقاویل ایشان هست و مشهورات جماهیر در انکه مقولات ده جنس عالی و اجناس عالیه اعراض نه مقوله است از معلم مشائیه یونان ارسطاطالیس ماخوذ نبوده است شخصی فیثاغورس ارخوطس نام این حکم کرده بوده و ادعای انحصار و اقامت برهان بر حصر نکرده والعلوم العقلیه لا یقلد فیها احد انما المتبع فیها البرهان الحقیقی القائم بالقسط و لا عطاء الیقین و چون این مطلب تحقیق پیوست معلوم شد که بر سلک تحصیل و مذهب تحقیق حروف وجودیه کتاب وجود بحسب اعتبار بیست و هشت است منطبق بر عدد بسائط بیست و هشتگانه حروف نطقیه کلامیه هجاء طبقا جنس عالی مقوله جوهر و ده مقولات جنس عالی عرض و بحسب حقیقت بیست و شش منطبق بر عدد اصول صور

ارقام حروف رقمیهٔ کتابیه هیجده طبقات جوهریه وهشت مقولات عرضیه
پس تطبیق بین الکتابین الوجودی والحرفی در میقات تحقیق بمنصهٔ
ظهور رسید هم باعتبار حروف کلامی وهم باعتبار حروف کتابی والحمد لله
رب العالمین حق حمده میقات شریک مادر ریاست حکماء اسلام
الشیخ الرئیس ابو علی الحسین بن عبد الله بن سینا در تطبیق حروف
کلامی وکتابی بر مراتب موجودات بر مسلک مشهور ومذهب جمهور رفته
در فصل ثانی رساله نیروزیه باین عبارت گفته است من الضرورة اذا رید
الدالة علی هذه المعانی بما هی ذوات من الحروف ان یکون الاول منها
فی الترتیب القدیم وهو ترتیب ابجد هوز والاعلی الاول وما یتلوه وان
یکون الدال علی هذه المعانی لا هی ذات من الحروف متقدما علی الدال
علیها من جهة ما هی مضافة وان یکون المعنی الذی یرتسم من اضافة
بین اثنین منها مدلولا علیه بالحرف الذی یرتسم من ضرب الحرفین
الاولین احدهما فی الاخر اعنی ما یکون من ضرب عددی الحرفین احدهما
فی الاخر وان یکون ما یحصل من العدد الضربی مدلولا علیه بحرف واحد
مستعملا فی هذه الدلالة مثل ی الذی هو من ضرب ب فی ه وما یصیر
مدلولا علیه بحرفین ت الذی هو من ضرب ح فی ه مطرحا لانه مشکک
یوهم دلالة کل واحدة من ی وه بنفسه ویقع هذا الاشتباه فی کل حرفین
مجتمعین لکل واحد منهما خاص دلالة فی حد نفسه وان یکون الحرف
الدال علی مرتبة من جهة انها بوساطة مرتبة قبلها ما هو یکون من جمع

حرفى الحرفى المرتبين فاذا تقرر هذا فانه ينبغى ضرورة ان يدل بالالف
على البارى وبالباء على العقل وبالجيم على النفس وبالدال على الطبيعة
هذا اذا اخذت بماهى ذوات ثم بالهاء على البارى وبالواو على العقل وبالزاء
على النفس وبالحاء على الطبيعة هذا اذا اخذت بماهى مضافة الى ما دونها
ويبقى الطاء للهيولى وعالمه ليس له وجود بالاضافة الى شى تحته و
تنفد رتبة الاحاد ويكون الابداع وهو من اضافة الاول الى العقل
والعقل ذات لا مضاف بعد مدلولا عليه بالياء لانه من ضرب ه فى ب
ولا يصح لاضافة البارى او العقل الى النفس عدد يدل عليه بحرف
واحد لان ه فى ج و د فى ج ويكون الامر وهو من اضافة الاول الى
العقل مضافا ال وهو من ضرب ه فى و ويكون الخلق وهو من اضافة
الاول الى الطبيعة مضافة م لانه من ضرب فى ح لان الحاد لالة الطبيعة
مضافة ويكون التكوين وهو من اضافة البارى الى الطبيعة وهى ذات
مدلولا عليه بالكاف لانه من ضرب ه فى د ويكون جمع نسبتى الخلق و
الامر اعنى ترتيب الخلق بواسطة الامر اعنى اللام والميم مدلولا عليه
بحرف ح وجمع نسبتى الخلق والتكوين اعنى الميم والكاف مدلولا بالسين
ويكون مجموع نسبتى طرفى الوجود اعنى اللام والكاف مدلولا عليه بالنون
ويكون جمع النسب الامر والخلق والتكوين اعنى ل م ك مدلولا عليه
بص ويكون اشتمال الجملة فى الابداع اعنى ى فى نفسه ق وهو ايضا
من جميع ص و ى ويكون ردها الى الاول الذى هو مبداء الكل و منتهاه

علی انّه اوّل واخر اعنی فاعل وغایة کما بین فی الالهیات مدلولا علیه بالرّاء
ضعف ق وذلک عرضنا فی هذا الفصل انتهی ما قاله بالفاظه و مامیکوئیم
در طی این فصل حقایق حکمت درج کرده و در راه این جرم خزاین سعی
وخرج کرده است وکان سعیه مشکورا الّا انکه مبنای حکمای مشهورین
کزیدن وشعای عقلای جمهور این اختیار کردن والف را باعتبار مرتبه
وحدت عددی که دارد بازای حرف مرتبه وحدت حقه قایم بذات کرفتن
ودر مقام دلالت وضع بر کنه ذات قدوسی احدیت مطلقه باز داشتن
بساطت وصرافت قیومیت ومحوضت اطلاق وجوب وجود را که جاعل
جمله مظاهر وصانع جمیع عوالم است از جمله بسایط حروف شمردن ودر اخل
مراتب عالم حرفی دانستن موافق مشرب ما ودر مذاق نفس الامر کوارا
نمی اید وبا انچه خود در کتاب شفا وکتاب تعلیقات وکتاب مباحثات
ودر بسیاری رسایل ومقالات تحقیق کرده مخالفت دارد چه در
مطاوی جذوات معلوم امد که وحدت حقیقی قایم بذات عددی نی وجز
هیچ مرتبه از مراتب اعداد نیست ومدارک عالیه وعقول مقدسه قادر
را بحریم تصوّر کنه ذات قیومیش راهی نمیتواند بود پس وضع دلالت اسما
والفاظ را بر جناب قدوسیتش بحسب اعتبار نسبت الوهیت واضافت
صانعیت وامثال ذلک من الخواص والمراتب المتاخرة عن نفس مرتبة
الذات اخذ باید کرد نه بحسب حیثیت کنه مرتبه ذات که در دایره تعقل
وفرجار تصوّر نیست ووحدت عددی راکه در عالم حرفی مرتبه الف است

ظل وحدت حقیقی و منبعث از ذات قیومی باید گرفت مرتبهٔ ذات حق و عین حقیقت قیوم مطلق و در جمیع مقامات بر موقف حدیث کریم تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی ذات الله وقوف واجب باید شمرد نمی بینی که فرعون لعین هر چند از اصل حقیقت وجوب ذاتی و قیومیت وجوبی سؤال میکرد موسی کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم بمراتب الوهیت و ربوبیت و خالقیت جواب میگفت و در باقی مراتب که تفصیل داده نکات و دقایق هست که تنبیه بران خواهد شد ان شاء الله العزیز العلیم میقات فاضل خفری در مقدمهٔ رساله که در تفسیر آیة الکرسی ساخته بحکم مرءوسیت و مقلدیت بر جادهٔ اتباع اتباع شیخ رئیس ذکر عالم ملک و عالم ملکوت اعلی که عالم عقول و عالم ملکوت ادنی که عالم نفوس مجرده است کرده پس گفته است واما عالم المثال فهو عند الاشراقیین عالم موجود غیر قایم بالقوی الجسمانیه بل انما تکون القوی مظاهر له ومایری الانسان فی النوم انما یکون فی هذا العالم واما عند غیرهم فهذا العالم انما هو قایم بالقوی الجسمانیة ولهذا لم تعبر فی مراتب الجواهر الاربعة احدیها العقول و ثانیتها النفوس و ثالثتها الطبایع و رابعتها الهیولیات و وضعت قدماء الحکماء لواجب الوجود الواحد و الالف و للعقول الاثنین و الباء و للنفوس الثلثة و الجیم و للطبایع الاربعة و الدال هذا اذا اعتبر واجب الوجود باعتبار ذاته و العقول و النفوس و الطبایع و الهیولیات بدونها واما اذا اعتبر الواجب الوجود باعتبار تاثیرها فی الممکنات فوضع له تعم

الخمسة التى اذا ضربت فى نفسها ظهرت فى حاصل الضرب وفى حاصل ضربها فى
مربعها وكذا فى جميع المراتب التى بعد التى بيع والهاء التى قيل هى الاصل فى
لفظة الله فانهم قالوا اصل هذا اللفظ هـ ثم اشبع تارة فصار هو والحق اللام
تارة فصار له فله الخلق والامر ثم الحق اللام الاخرى فصار لله فلله ما فى
السموات والارض والحق اليه الالف واللام اخرى فصار الله وفى هذا الاسم
الاعظم اسرار وخصايص لا تحصى ووضع للعقول باعتبار تاثيرها فى الهيولى الباء
الثمانيه والحاء ووضع للهيوليات فى غاية الهبوط التسعة والطاء
فاصول الموجودات هذه التسعة كما ان اصول الاعداد تسعة هى من الواحد
الى التسعة فان جميع الاعداد الباقيه انما يحصل منهما اما بالتركيب او بالضرب
ولهذا وضع حكماء الهند الذين لهم الدرجات العلى فى معرفة الاشياء
تسعة ارقام لهيئة الاعداد التسعة وفى اختيار وضع هذه الارقام لطايف
دقيقة تظهر بالتامل بمعونة ما ذكر من وضع هذه الاعداد التسعة
لمراتب الموجودات مثل لميه كون رقم الثمانيه عكس رقم السبعة باعتبار العلو
والسفل ولميه كون رقم الستة عكس رقم الاثنين باعتبار اليمين والشمال
فذلك انموذج من احوال الممكنات **ميقات** جاده سبيل حق واسلوب
حكمت يمانى كه بقوام نضج يافته وبنصاب استواى كامل رسيده انست كه
مرتبه واحد اكه عاد ومقابل ومحصل ومقوم كثير است وحرف الف را كه
صاحب مسند مرتبهٔ وحدت عد يست از اول تعينات وتجليات امر ابداعى
فياضى وجوبى واسبق مراتب مدارج نفس رحمانى معالى ربوبى كنايت كرند

باعتبار انکه این مرتبهٔ قدوسیهٔ قیومیه از کنه ذات قیومی وجوبی منبعث میشود
بنفس ذاته الاحدیة الحقة و از نور وحدت حقیقی ظلّ وحدت عددی میگیرد
بلا واسطة ولا برابطة و ما را نیز از برای همین مرتبه عالیه الهی وضع کنند
ولکن باعتبار انکه عقل نخستین که قلم اعلی و ید یمنی و عنصر اوّل موجودات
واسطقس اعظم عالم امر و امّ الکتاب نظام وجود است بران مرتبا است و از
ان منبعث چه این مرتبه را بخصوصها دو اعتبار است بحسب انکه نظر بکنه
مرتبهٔ ذات قیومی مبداء کلّ اوّل ما ینبعث عنه و یلزمه است و بحسب انکه
نظر بجنبهٔ سافله یا ترتب علیه من المعلولات بازای خصوصیت ذات عقل
اوّلست که اکرم اجزای نظام جملی و اشرف اعضای انسان کبیر است و وحدت
عددی شخصی و جزئیت حقیقی غیبی و تشخص ذاتی و شخصیت جوهری
از پهلوی پرتو علیّت و بدولت سعادت ظلّیت این مرتبهٔ عالیه دارد
هذا علی المذهب الاشهر و علی ما علیه الاکثر که توسعه در عالم ابداع
و تکثیر مبدعات میکنند و بر قولی که منقول شفا و مسلوک اشارات است
که ابداع و تاثیر ابداعی مخصوص باشد بصادر اوّل و بحسب دیگر عقول
داخل عالم اختراع و متعلّقات امر اختراعی و تاثیرات اختراعیّه باشند
واحد عددی و حرف الف را از برای مطلق امر ابداعی اخذ باید کرد که
هرگز تنزل تکثری نمیکند و همیشه بر وحدت عددی حقیقی و خصوصیّت
شخصیّت تعینی خود ایستاده است و امّا انسان کبیر که شخص جملی نظام
وجود است هرچند که مبدع است نه مکون و نه مخترع باتفاق جمیع

حکماء قول لا واحد اچه او را ورای حقیقت قیوم واجب بالذات جل سلطانه
منتظری و موقوف علیه متصور نیست بلکه نفس مرتبهٔ ذات قیومی وجوبی
فاعل مستقل وجاعل تام اوست ولی سبیل جعل وابداع او بما هو انسان
کبیر واحد و شخصی جملی وحدانی همین ایجاد اجزاء وجعل اعضاء اوست چه
تحقق مرکب بالتحقیق مجتمع اجزاء ضروری فطری و یقینی اولی است نه انکه
ایجادی دیگر ورای ایجاد اجزاء وجعلی مستانف سوای جعل اعضاء
باو متعلق شود پس امر ابداعی و نفس رحمانی دیگر مخصوص در ازای
خصوصیت شخصی ترکیبی و شخصیت وحدانی جملی او نخواهد بود و
مرتبهٔ اثنین وحرف ب از برای اثر و متعلق حرف الف است که عقل اول
باشد باعتبار جوهر ذات و ماهیت امکانی که بان اعتبار رو در جناب
مقدس باری تعالی دارد و از فعالیت رحمت وجوبی باری و قابلیت مرتبهٔ
امکانی از و در جوهر هویت او میان وجوب بالغیر وجواز بالذات
و همچنین میان مفهوم ما بالفعل و مفهوم ما بالقوة عقد نکاح سایر
در جمیع ذراری واقع شده از دواج الها تولد انیت او بحصول پیوسته است
وحرف ب را از جنسین عالیین جوهر و عرض و عقد و نکاح بینهما
نیز کنایت میتوان گرفت و مرتبه سته وحرف و ایضا از برای ذات
عقل اول است فاما نه باعتبار جوهر حقیقت و نه باعتبار روی ذات در
جهت جنبهٔ عالیه و نسبت حقیقت باستان کبریای متعالی بل باعتبار
التفات بجنبهٔ سافله و لحاظ انکه ذات فعلیت یافته او بحسب فیضی که از

جناب مفیض حق گرفته و وجوبی که از استان جاعل مطلق استفاده کرده
باذن الله سبحانه وسیلهٔ افاضهٔ رحمت الهی و واسطهٔ ایصال جود نامتناهی
در حق سافلات که دور افتاده کان وادی نقص قابلیّت و ضعف استحقاق
امده اند میشود وچون مرتبتین اثنین وستّه هر دو مخصوص یك
ذاتند بدو اعتبار پس مقتضای این دقیقه ان باشد که صورت رقم
هر دو مرتبه یکی بوده باشد باختلاف جهتین یمین وشمال وعلی هذا
السبیل مرتبه ثلثه وحرف جیم ونیز مرتبه سبعه وحرف زای مخصوص
عالم نفوس است بمثل همان دو اعتبار مذکور وهمچنین مرتبهٔ اربعه
وحرف دال ونیز مرتبه ثانیه وحرف ح از برای عالم طبایع وچون
عالم نفس فوق عالم طبیعت است پس صورت رقم سبعه بحسب وضع
علوی وصورت رقم ثمانیه سفلی مناسب بود ومرتبهٔ تسعه که اخر اصول
مراتب عداد وحرف ط که بحسب این اعتبار اخر اصول بسایط حروفیت
عالم هیولیّات را باقی مانده است وهمچنانکه قوّت فعالیّت فعّال علی
الاطلاق جلّت عظمته غیر متناهی است هیولی نیز در حدّ جوهر ذات
صاحب قوّت انفعالی غیر متناهی مفطور شده است تا بحسب سعت دایرهٔ
قابلیت ولاتناهی قوّت منفعلیت استعداد ان داشته باشد که مداد
کتابت صور مکونات امده امر تکوینی مکون حق ونفس رحمانی فیاض
مطلق بقلم صنع وافاضه ارقام حروف کاینات وجود را در کتاب نظام
کل مرسوم ومرقوم ساخته بجود کامل ورحمت شامل نظام جملی را بصورت

نمائی بخشد بحسب این مصافقت و بحکم این مقارعتا ازضرب ہ ج که
از برای امر افاضی الهی و نفس رحمانی فعالی با عتبار ملاحظهٔ جهت
تاثیر در سافلات و تکوین اثار و متعلقات و رسم مرقومات و مرسومات
کتاب وجود موضوعست در ط که جوهر ذات غیر متناهی الاستعداد
هیولی مدلول و موضوع له اوست عدد حروف ادم صورت فعلیت
گرفته است که نسخهٔ جامعهٔ کتاب نظام کل است چنانچه کریمهٔ و علم ادم الاسماء
کلها کشف حقیقت ان کرده است و جمع مراتب نه حرف اصلی از ا تا ط
نیز تحصیل همین مرتبهٔ جامعه میکند وی که مبداء دور عقود
عشرات و صاحب جمعیت نهایت کمال عدد است از برای نسبت ابداعی
مبدع علی الاطلاق قیاس با عقل اول با قیاس با کل عالم عقول یا قیاس
با شخصی نظام جملی که انسان کبیر است بحسب اعتبار اجمالی و با عالم
عقول بلکه با عقل اول بخصوصه در مبدعیت امری و معلولیت
ابداعی شریك و انباز امده موضوع شده است و همچنانچه انسان کبیر
در وجود از دو سلسلهٔ بدویه و عودیه که مراتب هر کدام پنج امده
متقدم است همچنین ی نیز از دو پنج که حاصل ضرب ب در ه باشد
متحصل است و چون موضوع له و مدلول ه امر ایجادی فیاضی و نفس
تکوینی رحمانیست پس ضرب ب در ه دلالت باشد بر انکه امر افاضی
را در سلتین بحسب اعتبار تفصیلی دو جنس اعتبار باید کرد یکی ابداعی
و اختراعی و دیگری صنعی و تکوینی اگرچه افاضه و صانعیت جاعل علی

لاطلاق قیاس بمجموع هر دو سلسله که شخص نظام کل و مدلول علیه و
موضوع له است یعنی ابداعست نه تکوین و نه اختراع چنانکه گفتیم و ق که
مبداء دور عقود مأت و نهایت کمال مرتبه عشرات است نیز از برای نظام کل
کتاب وجود موضوع آمده است ولی بحسب اعتبار تفصیلی اجزاء و او جاعل
التفصیل و اینست که مربع عشرة و از ضرب ب در نفسش حاصل است و ر
که ضعف ق است موضوع شده است از برای دلالت بر نسبت هر یك از
نظام جملی وجود و هر ذره از ذرات اجزاء و احادش بحسب اعتبارین
اجمالی و تفصیلی بجناب قدوسی صانع الحقایق و جاعل الذوات تعم سلطانه
بدو اعتبار از دو جهت که اول بچهار اعتبار میشود اعتبار مبدائیت و اعتبار
معادیت و اعتبار فاعلیت و اعتبار غائیت و الی ربك المنتهی و هو الفاعل
و الغایة و المبداء و المعاد و الاول و الاخر فی الاخرة و الاولی **میقات**
عقل صریح و بادی الحظ نظر چنین میباید که اثر اول و متعلق قریب آ
اعنی امر ابداعی ب اعنی هویت عینی قلم اعلی بوده باشد فاما در لحاظ
تحلیلی بعد از آنکه هویت عینی عقل اول را بجنس و فصل منحل سازد حکم
خواهد کرد که چون امر ابداعی که متعلق بقلم اعلی است واحد عددی است
صد و
من جمیع الوجوه پس لامحاله متعلق اول و اثر قریب او در اول درجه
فصل آن جوهر عقلی است پس جنس او در درجه دوم و اول عقد
نکاح ساری بین فصله و جنسه بلکه بین الوجوب بالغیر و الجواز بالذات
و کذا بین ما بالفعل و ما بالقوة فی فصله او لا صورت انعقاد میپذیرد

ثم فی جنسه فی درجة متاخرة ثم بین جنسه فصله فی درجة عقلیة ثالثة ثم بین
مهیة وتشخصه فی درجة رابعة متوهمی در وهدهٔ وهم نیفتد که فصل عقل
مفهوم مفارق ماده است ذاتاً وفعلاً وان مفهومی جهت عدمی پس چگونه
در اعتبار صادر اوّل بوده باشد چه این مفهوم معتبر به وعنوان حدّ توسعی
فصل عقل واقع شده است نه حقیقت فصل و فصل در حقیقت امریست
بسیط که شرح ان وتعبیر ازان باین مفهوم مرکب که اقرب لوازم است میشود
وفصول انواع مطابرین شاکله اند چنانکه شرکای ما در فنون حکمت میزانی
تحقیق کرده اند **میقات** فیثاغورس متاله بعد از انکه وحدت را تقسیم کرده
بوحدت حقیقی قائم بذات خود که متعالیست از انکه وحدت عددی باشد وان
وحدت ذات باری است تعم عزه ووحدت قائم بغیر مستفاد از غیر که انوحدت
عددی است وباز وحدت عددیرا تقسیم کرده بوحدت قبل الدهر که انوحدت
امر باری تعالی است ووحدت مع الدهر و قبل الزمان که انوحدت عقل است
ووحدت بعد الدهر که انوحدت نفس است ووحدت مع الزمان که ان وحدت
عناصر ومرکبات است گفته است العدد الذی فیه اثنینیه وهو اصل المعدودات
ومبداء الفصل باعتبار انّ فیه اعتبارین اعتبارا من حیث ذاته وانّه ممکن
الوجود بذاته واعتبارا من حیث مبدعه وانّه واجب الوجود فقابله الاثنان
والمعدود الذی فیه تثلیث هو النفس اذ زاد علی الاعتبارین اعتبارا ثالثا
والمعدود الذی فیه اربعیه هو الطبیعة اذ زاد علی الثلاثة رابعا و ثم النهایة
یعنی نهایة المبادی و مابعده المرکبات فما من موجود مرکب الّا وفیه من

العناصر و النفس و العقل اما عين او اثر حتى ينتهى الى السبع فيقد المعدود
على ذلك و ينتهى الى العشرة و يقد العقل و النفوس السبعة بافلاكها التى
هى ابدانها و عقولها المفارقة و كالجوهر و تسعة اعراض و بالجملة انما
يتعرف حال الموجودات من العدد و المقادير الاول و البارى تعالى عالم بجميع
المعلومات على طريق الاحاطة بالاسباب التى هى الاعداد و المقادير
انتهى بعبارته و باز باين عبارت گفته است المقابل للواحد هو العنصر الاول
كما قال انكسمايس و نسميه الهيولى الاول و ذلك هو الواحد المستفاد الا
الواحد الذى هو لا كالاحاد و هو واحد يصدر عنه كل كثرة و تستفيد الكثرة
منه الوحدة التى تلازم الموجودات بحيث لا تفارقها البتة كما قررنا و ان
العنصر انفرد بوحدة ثم افاضها على الموجودات فلا يوجد موجود الا و فيه
عن وحدته حظ على قدر استعداده من هداية العقل حظ على قدر قبوله
ثم من قوة النفس حظ على قدر تهيئه و على ذلك آثار المبادى فى المركبات
فان كل مركب لن يخلو عن مزاج و ما كل مزاج لا يعرى عن اعتدال اما و كل
اعتدال عن كمال او قوة كمال اما طبيعى الى ما هو مبداء الحركة و اما عن كمال
نفسانى هو مبداء الحس فاذا بلغ المزاج الانسانى الى حد قبول هذا الكمال
افاض عليه العنصر وحدته و العقل هدايته و النفس نطقه و حكمته و لما
كانت التاليفات الهندسية مرتبة على المعادلات العددية عددناها ايضا
من المبادى و الى فيثاغورس حروف را نيز تجريد از ماده كرده اند و از جمله
مبادى شمرده اند مانند مراتب اعداد آ در مقابله واحد و ب در مقابله

اثنین و علی هذا القیاس و طایفهٔ از ایشان نقطه و ابعاد تعلیمیه را تجرید
از ماده کرده در اعداد مبادی وورده اند نقطه را مقابل واحد و خط را مقابل اثنین
و سطح را مقابل ثلثه و جسم را مقابل اربعه و این مقابلات را در اضعاف
تراکیب اجسام و تضاعیف اعداد رعایت کرده اند **میقات** واحد عدد
که ظل ذات واحد حقیقی است حقیقتا او را بما هو واحد عددی صفت چند
ذاتی لازم ماهیت افتاده است که در مستقر ادراک عقل از انصاف بانسلاخ
نمیتواند داشت یکی انکه در سلسلهٔ تعداد مبداء المبادی و اول الاوایل است
بلا مشارکت شریکی و منازعت سهیمی دوم انکه در هر مرتبهٔ از مراتب کثرت
و هر نوع از انواع عدد هم اول امده است و هم اخر و هم مبداء و هم معاد سیوم
انکه مراتب کثرات و انواع اعداد لا الی نهایة همه در ذات وحدانی وحدت
عددی بالقوه موجودند فهو بوحدته کانه الکل فی وحدة چه ماهیت
کثیر و حقیقت عدد نیست الا همان واحد متحرک و وحدت متکرره مراتب ظهور
و جنبش و مدارج تنزلات و تکررات او را انواع متباینه عدد و مراتب متخالف
کثرت مینامند و باسماء مختلفه میخوانند چهارم انکه هر مرتبهٔ از مراتب کثیره
که متحصل میشود ذات واحد را نامی دیگر نسبی و شأنی تازه تراضافی قیاس با ان
مرتبهٔ متحصله حاصل میاید و او فی حد ذاته همان بر عرش وحدت خود مستقر
و بر سنت یگانگی خود مستمر است مثلا قیاس با مرتبهٔ اثنین نام او نصف است
و نسبت با مرتبهٔ ثلثه نامش ثلث و قیاس با اربعه ربع و نسبت با خمسه خمس و علی هذا
القیاس و این امیزش و ارتباط و نسب و اضافات از طرف کثیر انگیخته میشود که ذات

واحد از همه بی نیاز است پنجم انکه مراتب تنزل سیر واحد در مدارج کثرت
که بانواع عددیه موسومند بر دو گونه واقعند یکی انعقود که در دایره دور و
تنزل ومکرر داخل بوده ایشان نیز بر سنت واحد حکم کلیه داشته باشند
وهمان مراتب سیر واحد را از یکی تا نه شاکلهٔ خود ساخته باشند مانند
عقد عشره که در مراتب عشرین وثلثین واربعین وخمسین تا بمرتبهٔ تسعین
که اخر الدّور است متکرر الظهور است و مختلف التجلی است بعد ازان عقد
صد که در عقود تسعهٔ مات بر اسلوب همان سنت متجلّی و بجلیهٔ همان
شاکله متجلی است بعد ازان عقد هزار که در مراتب تسع الوف همان سیر
وهمان دور وظیفه دارد و هکذا الی حیث یستمر اعتبار العقل و دیگری
ان انواع که مخصوص مرتبهٔ جزئیت امده حقیقت ایشان بیش از یك لباس
ظهور و یك مظهر حصول نبوده باشد مانند اعداد مرکبه که ما بین دو
عقد از عقود عشرات با مات مثلا واقع باشند چون یازده و دوازده
و ده وچهار و پانزده و بیست وچهار و بیست و پنج و صد و چهار و صد و پنج و امثال
ذلك واین خواص و لوازم واحد عددیرا همه از سعادت ظلیت واحد
حق حقیقی و فیض زمین بوسی استان وحدت حقهٔ قیومی حاصل است و
مدبر در سر این دقیقه باب الابواب معرفت اصول توحید و مفتاح المفاتیح
اسرار تجلیات اشعه و تطورات اسماء مختلفه حقیقت حقه احدیت مطلقه است
تو دُرّ عدن بین که چون سفته شد سخن بین که در پرده چون گفته شد
میقات در طی تضاعیف مقام بتحقیق انجامید انچه ائمه ارثماطیقین

وعلمای علم حساب گفته اند که اسماء عدد بیش از دوازده نیست و ازان اسمای مفرده واسمای اصول خواسته اند که اسماء تسعه اصول مراتب احدی و عشر ومائه والف باشد واما مثل عشرین وثلثین واربعین ونظائرها اسمأ مراتب جمیع عقد عشره یا جموع مرتبهٔ اثنین وثلثه واربعه اند مثلا چه نسبت انعقود عشرات بعشره نسبت این مراتب احاد است بواحد واسمأ مابین عقود عشرات مرکبا انند یا بترکیب بنای مثل خمسه عشر و سبعه عشر یا بواو عاطفه مثل سبعه وعشرین وثمانیه وعشرین واسماء مراتب مأت والوف یا مثنیات اند چون ماتین والفین یا مرکبات اضافه مانند ثلثمائه وعشرة الاف واول تنزلات وتکررات واحد مرتبهٔ اثنین است که هیچ چیز بواحد ازو نزدیکتر نیست و بدایت کثرت ومخرج نسبت نصف و ضعف و موطن حقیقت مثلیت ومانند کی و مظهر معنی شفعیت و ثنویت است و قهرمان حکم وحدت درین مرتبه هنوز چنان غلبه دارد که مماثرت ومغایرت تخالفی راکه هادم اساس مثلیت و مضاهات وشفعیت ومساواتست مجال جلوه نمیدهد وتنزل دوم مرتبه ثلث است که فرد اول و مخرج نسبت ثلث وثلثه امثال و مقام تخالف و تمانع ثلث و ثلثین است واز خواص این مرتبه کثرتست که از جمیع مایقدمها من المراتب که یکی و دواست متحصل میشود وهیچ عدد دیگر را این خاصیت حاصل نیست وانکه مسطح او و مرتبهٔ مقدمهٔ اول عدد تام و مربعش نهایت دو راحاد واخر اصول اعداد امده است و تنزل سیوم مرتبهٔ

اربعه که مخرج نسبت ربع و اربعهٔ امثال و نهایت اولی و کمال عدد و حاصل
عرش مرتبه جامعه عشریه است و تنزل چهارم مرتبه خمسه که فرد اول و
مخرج نسبت خمس و خمسه امثال و عدد مستدیر تام و مبداء دور دوم احاد
و کمال اثنین و نهایت کثرتست چه مرتبهٔ اثنین مخرج نصف و ضعف است
و در پنج نصف دو که یکی است و ضعف انکه چهار است بتمامی ظهور یافته
و چون دو بدایت کثرت امده پس پنج که کمال اوست نهایت کثرت بوده
باشد و مسطح پنج در سه پانزده است که اول الاوفاق العددیه اوست
بنابر امثال این خواص و فضایل است که عدد مراتب هریك از سلسلتین
بدویه و عودیه که اصول حروف و کلمات کتاب وجودند پنج و عدد
هریك از حواس ظاهره و حواس باطنه پنج و عدد صلوات مکتوبه یومیه
پنج و عدد اصحاب کسا که اهل البیت ایهٔ کریمه تطهیر و انوار روضهٔ مدینهٔ
تقدیسند پنج شده است و تنزل پنجم مرتبه سته که اول اعداد تامه و
مخرج سدس و سته امثال و عدد دایرهٔ جذر عدد اسم اله و مسطح
او و نصفش عدد مراتب طبقات عالم است و تنزل ششمین مرتبه سبعه
که مخرج اسبع و سبعه امثال و فرد اول و عدد کامله و جمع مراتب عداد
تا باو که مساوی مسطح اوست و در چهار دومین تام است و تنزل هفتمین
مرتبهٔ ثمانیه که مخرج ثمن و ثمانیه امثال و جمع مراتب باوست عدد اسم
اله که مجذور سته است اوست و مسطح او و عدد تام الاستداره عقد بالغ
اربعین است و تنزل هشتم اخر مرتبهٔ احاد که اصول اعدادند و ان عقد

تسعه است که نهایت دور عدد و بحسب جمع مراتب عدد ادم امده است که
تکسر مساحی سطح اوّل الاوفاق است و بعد از ان ابتداء دور مرتبه عقود
عشرات و عقد عشره که مرتبهٔ جامعه و نهایت النهایات دور اصلی عدد
و منتهای بسایط و مفردات است فیثاغورس بعد از ذکر اصول مراتب بر
وجه مذکور گفته است فللعدد اربع نهایات اربعه و سبعه و تسعه و عشره
ثم تعود الی الواحد فیقول احد عشر و مراتب غیر متناهیه و اعلی الاطلاق
در سه دور حصر کرده اند و در احاد از یکی تا نه و دور عشرات از عشره
تا تسعین و دور مات از صد تا نهصد و مراتب الوف نیز در ادوار ثلثه
مندرج است و در احاد الوف از هزار تا نه هزار و در عشرات الوف
از ده هزار تا نود هزار و دور مأت الوف از صد هزار تا نهصد هزار باز
از ادوار ثلثه استیناف یافته و در احاد الوف الوف از یکهزار هزار تا نه
هزار هزار و دور عشرات الوف الوف از ده هزار هزار تا نود هزار هزار
و دور مأت الوف الوف از صد هزار هزار تا نهصد هزار هزار باز
استیناف ادوار احاد الوف الوف و عشرات الوف الوف
و مأت الوف الوف و علی هذا السبیل در هر مرتبهٔ از مراتب الوف
بعد از انتهای ادوار ثلثه مرتبه دیگر بر الوف افزوده میشود باذای مراتب
و عقود الاف هیچ دوری و مرتبهٔ خارج از مراتب ثلث و ادوار ثلثه
نمی افزاید بلکه همان مراتب و ادوار باعیانها باعتبار درجات الوف و الاف
دایر و متکرر **میقات** چون مراتب و ادوار اعداد که اول احد بیشتر از

سه دور در بیست و هفت مدار و مرتبهٔ درجهٔ واحد یا متکرره هزار که مجموع
بیست و هشت مرتبه بوده باشد نبود مراتب و ادوار اجساد که حروفند نیز
بحسب آن بیشتر از سه نیامد و در آحاد از آ تا ط دور عشرات از یَ تا صَ
و در مآت از قَ تا ظَ و از برای مرتبهٔ الوف غ که مجموع بیست و هشت
حرف باشد و همچنانکه واحد در مرتبه بر همه مقدم و اصل و عاد و محصل
و مقوم جمیع مراتب اعداد است و تنوعات عدد مظهر مراتب تکررات و تجلیات
واحد است همزه نیز که الف متحرکست در حروف نطقی کلامی بر همه بحسب
مخرج بتقدم و الف در بینات و بطون جمیع حروف باسرها داخل و بر ظاهر
و باطن همه حاکم و مهر بانست و مخرجش بعد از مخرج همزه و قبل از مخرج است
و صورت تلفظش مدیست که از افق نفس انسانی متموج طالع میشود
و ابتدا از اول مخارج حلقی کرده ارتفاع میگیرد و در مرتبهٔ درجه همزه و در
مرتبه دقیقه بطرف لسان آمده لام و بافق شفوی منتهی گشته فا رسم میکند
و در مرتبهٔ ثانیه باز باقصی الصدر رجوع کرده الف و بافق شفه عود نموده
میم مرتسم میسازد و در مرتبهٔ ثالثه بوسط لسان رسیده محاذی حنک
اعلی بر رسم یا دور را باتمام میرساند و در سایر مراتب بطون بر همین جهات و
مرتبه و شش حرف دور مینماید علی التکرار و در حروف رقمی لسانی نیز عنصر
اول و اصل متقدم که همه از تکرر و تنزل و حرکت استبقای و استدادی
و التوای و انعطافی او مرتسمند الف است و خود در حقیقت خطی است مرتسم
از حرکت نقطه بر جهت تنازل از علو بسفل که در امتداد تکررات نهایت

هفت یاده رسیده و در مبداء بجناح زایده یمین و در منتها بجناح زایده
یساری اختصاص و امتیاز یافته باشد و در طی هر یک ازین خصوصیات
حکم لطیفه مطویست که شرح و بسط آن انشراح بالی و سعت مجالی میطلبد
پس معلوم شد که در عالم ارقام حروف کتابی هیولی اولی نقطه است که
بمنزلهٔ وحدت عددی است و عنصر اول الف است که بمنزلهٔ واحد عددی
و موضوع له و مدلول لش امر الهی و نفس رحمانی و تاثیر ابداعی است و ب
که اول تطورات الف او ست بجای عقل نخستین که متعلق اول امر ابداعی
و اولین حرف کتاب مبین نظام جملی موجودات است و از استیناس انوار
این حقایق سر قول کریم کتاب الله الناطق صلوات الله و تسلیماته
علیه انا النقطة تحت الباء بعد از تجلی حقیقت آنچه خاتم الرسل و هادی
السبل و سید الکل صلعم فرموده است که اول ما خلق الله العقل و اول
ما خلق الله نوری و آنچه فرموده است که انا و علی من نور واحد از مشرق
استوای ظهور جلوهٔ طلوع مینماید **میقات** از لطایف اسرار حرف
الف که فرد اول است من حیث العدد انست که برنان وحدت عددی وجود
بحسب مرتبهٔ درجهٔ توحید جناب قدوسی وحدت حقیقی میکند و بحسب
جزئین مرتبهٔ دقیقه شجره زبان روحانی عددی بذکر اسم مقدس
علی و کلمهٔ کریمهٔ توحید لا اله الا هو زنده و متحرک و سر سبز و شاداب
دارد و بحسب حروف سه کانه مرتبتین درجه و دقیقه بعدد کافی و عالی
و علی و اعلی از اسماء حسنی و وفق طبیعی مندس که صد و یازده است

اختصاص یافته و بحسب شش حرف مراتب اربع درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه ذکر
عدد موجد کلّ موجود که صد و شصت و دو است و در زبان تمجید و وظیفه
خلوت توحید ساخته است و باخماسیة المراتب و بر قول اشهر سداسیّة
الحروفست بحسب درجه عدد اول و اوّل ازواج است و در مراتب غیر متناهیه
ازواج عدد اول همین اوست و مزاجش که الف هست در مرتبهٔ دقیقه
یافته و با او متّصل است و نزد آنانکه در بیناتش الف و همزه اعتبار میکنند
و بیّنات حروف را علی العموم تنوین میگیرند حروف مراتب خمس هفت
و دقیقه و ثانیهٔ مثالی و درجه و دقیقه من حیث العدد متساوی میشوند
پس بر این قول باء دایرهٔ معنوی روحانی خواهد بود قوس عددی
زبر که نصف دور است مساوی قوس عددی بیّنات مانند سین
اگرچه استدارهٔ رقمی و دور صوری جسدانی که در واو و میم متحقق است
ندارد و از دقایق اسرار غامضه که در حقیقت حرف با مضمر آمده
یکی انست که همچنانکه الف در اول باعتبار عدد درجه مقوم مرتبهٔ
درجهٔ اوست همچنین در اخر باعتبار عدد مراتب باسرها نسبت
مقومیّت بر همان سنّت باقی و مستمر است چه عدد اجزاء ستهٔ مراتب
پنجگانه اش صد و شصت و سه است و موجد کلّ موجود که عدد حروف
ستهٔ مراتب اربع الف است مقوم این عدد و دیگر انکه با باعتبار
مجموع درجه و دقیقهٔ فرد اول است و مزاج و معشوقش آ چنانچه باعتبار
مجموع مراتب نیز چنین است پس بسه اعتبار عدد اول است و عاشق درجهٔ

الف دیگر انکه در ترتیب عالم حرفی آ قبل از ب واقع است و در ترتیب مراتب
بیّنات و بطون بعد از تامتنبه متیقظ را تنبیه باشد بر اینمعنی که عقل
اوّل بر عالم عقلی را بجملیة اوّل و اخر و مبداء و معاد امر الهی و نفس رحمانی
و حقیقت قیومی و ذات فیاضی است تعم شانه و تعاظم سلطانه و او ست
متصل بجناب متعالی ربوبی و مستغرق در مطالعه شعاع بهاء قیومی
و مشاهده نور حق وجوبی و اوّل الموجودات بعد الله سبحانه و از ینجهت
انعالم را عالم امر و ملائکه مقدّسه را ذرّات از مرتبه نامیده اند دیگر انکه
عدد با بحسب درجه و دقیقه مساوی درجهٔ جیم است که در ترتیب
حروف ثانی درجه با امده تنبیه بر انکه نفس فلک اقصی بل عالم نفوس
باسرها در امرتب و تقدس متشبه بعقل و بوساطت عقل از جناب قدّوس
حق تعم جده مستفید و در مرتبه وجود بعالم عقل متصل است و لهذا
مجموع عالمین عقلی و نفسی را عالم امر و نفوس فلکیّه را نیز مانند عقول
ذوات امر یّه میکویند و عالم نفسی چون عالم عقلی در توجّه و انتساب
باستان ربوبیت مقتدا و امام سایر عوالم است و انچه از حکمای راسخین
ماثور است که نسبة الثوانی الی الاول ام جمیع النسب فی یقین در تفسیر
عقول و نفوس که همه ذرّات عقلیه و ارواح قدسیّه و هویّات امر بداند
و نوع هر شخص منحصر در همان هویّت شخصی در هطی چنین روایت
کرده اند نسبة الجوهر الاوّل الی الاوّل القیّوم ام جمیع النسب و این روایت
اصحّ است چه امهیّت جمیع نسب حق خصوص نسب معلول اوّلست وجهم

که اقتداء و تشبها بالالف رباعیة المراتب و سداسیة الاجزاء و من حیث الدرجة بازای عالم نفسی و از برای دلالت بر مرتبهٔ نفس موضوع است بحسب عدد درجه و همچنین بحسب مجموع درجه و دقیقه فرد اولست که باعتبار درجهٔ اول مراتب جمعیت و حاصل جمع درجه دو حروف سابق امده و این خاصهٔ اوست چه هیچ حرف و هیچ عدد دیگر را از مراتب غیر متناهیه اعداد این خاصیت نیست که از جمیع مراتب غیر متناهیه حاصل اید و جمع این سه درجه تحصیل درجهٔ واو کرده است و باعتبار درجه و دقیقه جمیعا بزبان روحانی عددی ذکر اسم کریم موحد و در مقام حاصل ضرب درجه در دقیقه ذکر اسم مقدس علیم میکند و بحسب مرتبه دقیقه حین درجه نون و روحانیت پنجاه گرفته که عدد حرفی و نقاط واو سه عالم امکانست و بحسب اجزاء سته مراتب اربع صد و شصت و چهار است بعدد جامع الوجود و مقدمش صد و شصت و سه که عدد جمیع مراتب با آست و از دقایق حکم و غوامض اسرار آنکه همچنانچه الف باعتبار درجه و باعتبار مجموع مراتب با آست من حیث الدرجه و من حیث مجموع المراتب بر همان نسبت باعتبار درجه و باعتبار جمیع مراتب مقوم جیم است من حیث الدرجه و من حیث جمیع المراتب با متنبه متیقظ را از باب تطابق عوالم مرتبهٔ عقول و مرتبهٔ عالم نفوس و درجهٔ عقل و درجهٔ نفس در انتساب بجناب متعالی قیومی و ربوبی در استشراق و استفاده از جنبهٔ عالیه و اشراق و افاضه بر سافلات و دیگر نکات حکمیهٔ عالم ملکوتیه که مطویات

مطاوی

مطاوی این اشارات است معلوم گردد دال که من حیث الدّرجة از برای دلالت
بر طبیعت و بازای عالم طبایع و صور جوهریه موضوع است بحسب درجهٔ
زوج الزوج و نهایت اولی و باعتبار جمع اعداد درجات محصّل درجهٔ
یا و عدد عشره است و دو جزء عاد دارد که درجهٔ الف و درجهٔ با است
و مزاج اَفاد درجهٔ جیم و مانند جیم سداسیة الحروف و رباعیة المراتب است
و در مقام حاصل ضرب درجه در دقیقه بذکر اسم مقدس معید و بحسب
روحانیت مرتبه عددی مجموع المراتب بذکر کلمهٔ توحیدیه لا اله الاّ
الله رطب اللسان است **میقات** حرف ه که چون یا سداسیّة الحروف
خماسیة المراتب است و عادش را که الف است در مرتبهٔ دقیقه بر وجه
اتصال یافته است و بحسب طباع اوّل مدارات اربعه و در دوم است از
ادوار سبعه موضوع است یا از برای امر ابداعی الهی و نفس ایجادی رحمانی
نه باعتبار آنکه شان ذات قیوم حق و مرتبهٔ فیاضیت فیاض مطلق است
چه بهذا الاعتبار موضوع له الف است بلکه باعتبار نسبت حال آنچه برآورده است
و از او منبعث است اعنی النظام الجملی الابداعی بجملیته و تفاصیل اجزائه
و مراتبه من المبدعات و المکونات که بر مجعول و معلول تقدم ذاتی
دارد چنانچه قبل از این ذکر کردیم یا از برای مرتبهٔ قیومیّت جاعلیت
اضافی و سلطان اشراق و احاطت فعلی قیوم خلاق و جاعل علی الاطلاق
جلت عظمته بنسبت با نظام جملی وجود بشخصیه و قیاس با ذرّات تفاصیل
نظام بقضّها و قضیضها و صغیرها و کبیرها باسرها که متاخّر میباشد

از مضافین در رتبه تاخر بالذات و بحسب عدد درجه فرد اول تام الاستداره است
و باعتبار جمع درجات که مساوق ضرب درجه او ست در درجه جیم مرتبه
مرکبه خمسه بمنصه ظهور میرساند که عدد رکعات حضریه یومیه مکتوبات
شبانه روز جمعه و اول اوقاف طبیعیه است و بحسب عدد تام مرتبتین درجه
و دقیقه مساوی درجه واو است مانند با قیاس با جیم و بحسب حروف
ستّه مراتب خمس صد و شصت و شش امده که عدد مبدع الوجود است
و مقومش کلمهٔ طیبه لا اله الّا الله که مرتبهٔ عددی مراتب چهار کانه
دال است و از غامضات لطیفه و اسرار خفیه انکه چون از احاطهٔ تامهٔ
قیومیت وجوبی حق عز سلطانه کنایت شده است رسمش در حروف
رقمی کتابی محیط دایره تامه و عدد درجاش دایرهٔ تام الاستداره و مجموع
درجه دقیقه اش عدد تام امده که روح جسد درجه واو باشد و از
اتصال درجاش با درجه واو که مساوی مجموع درجه و دقیقه او ست
صورت هو متجلّی میشود که اسم اعظم الهی است تقدست اسماؤه و ضمیر
نیست بلکه اسمیست مستقل براسه معاد و میعادش ذات حقیقی متعیّن
صاحب هویّت متعیّنه متشخّصه که فی حدّ ذاته و بنفس حقیقته فاعل
افاعیل و مبداء اثار بوده باشد و در روایت امده از سیّد الاوصیاء
و یعسوب الاصفیاء مولی الامه و امام الائمه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
صلوات الله و تسلیماته علی روحه و جسده که باسانید معتبره مقول
علیها که اسم اعظم اینست یا هو یا من هو یا من لا هو الّا هو اخبر ضمیر

وسه متقدم اسم مستقل براسه وچون هر یك از جاعلیت و فعالیت حقیقی
وجاعلیت و فعالیت اضافی بر دو گونه است امر و خلق و بعبارتی دیگر
ابداع و تکوین صورت رقمی کتابی هم نیز دو چشم کشوده است و بباید
دانست که مرتبه جاعلیت و ربوبیت اول تنزلات و تجلیات ذات حق
قیوم مطلق است جل سلطانه و از ینجاست که در ام الکتاب که سورهٔ
مبارکه حمد است از اسماء صفات رب العالمین تالی اسم ذات امده والحمد
لله رب العالمین حق حمده میقات واو خماسیة المراتب سباعیة
الحروف است چه تکرار ظاهر که مرتبهٔ درجه است در مرتبه بینات که
باطن دقیقه است یا در بعضی از مراتب بطون که ثانیه و ثالثه و رابعه و
خامسه است موجب اسقاط نمیشود چنانچه در حرف الف دانسته
امد بلکه منشاء اعتبار و مناط ارتفاع است فلهذا هر یك از واو و میم
و نون را در اقلیم نطقی کلامی که بمنزلهٔ قلب عالم حرفیست دایرهٔ تامه گرفته
اند و در اقلیم رقمی کتابی که در ان عالم منزلهٔ جسد دارد صورت واو دایرهٔ
است تامه بر راس خطی بل قوسی اصغر از نصف دور و موضوع است
مانند با آ زبرای قلم اعلی و مد یمنی که عقل اول است بل ازبرای جلکی عالم
عقل ولی نه بما هو هو و نه باعتبار طلب اشراق و قبول فیض از جناب متعالی
نور الانوار که انجهة وان اعتبار در موضع له ملحوظ بوده است بلکه
باعتبار فعلیت وجوب مستفاد و شعاع ضوء مستعار و بحسب اضافه
افاضه و نسبت اشراق بر سافلات و من حیث عدد الدرجه تام و زوج

الفرد و من حیث مرتبه الدقیقه عدد کامل و نهایت ثانیهٔ عدد و فرد اول
و همچنین من حیث مجموع المرتبتین فرد اولست و همچنین من حیث الآثار
باسرها که صد و هفتاد و سه است و زای مانند جیم موضوع آمده از
برای نفس اولی که نفس کل است بل از برای کل عالم نفوس ولی نه بما
هی هی و نه باعتبار استفاده و استشراق از جهت علوی و عالم عقلی
چنانچه جیم است بل باعتبار نسبت افاده اضافه اضائهٔ قیاس با مستفید
اقلیم استعداد و مستضیئان عالم ظلمات و مرتبه دقیقه اش پیش قومی
ثنوی و نزد فریقی وحدانی است بنا بر اول مراتب چهار و مرتبهٔ اخیرهٔ
بطون ثالثه است و بنا بر ثانی مراتب پنج و بطن اخر مرتبهٔ رابعه و لکن
باتفاق حروف مراتب اربع یا خمس شش است و عدد درجه مساوی مرتبه
دقیقه واو و مجموع درجه و دقیقه بر قول اول هیجده که عدد اسم عظیم
القدسی حی و مبلغ مراتب موجوداتست و بر قول اصوب هشت که عدد درجه
حا است و حروف ستّه مجموع مراتب صد و شصت و هشت که عدد اله
کل مالوه است و از خواص درجه اش که مرتبهٔ کامله و نهایت ثانیه است آنکه
جمع درجات تا باو که مساوی ضرب درجهٔ دال است در او محصل عدد حروف
و مرتبهٔ دوم عدد تام است که بیست و هشت باشد و حا که اخر مدارات
و در دوم است مانند دال که اخر مدارات در اولست موضوع شده از برای
جوهر طبیعت بل از برای عالم طبایع و صور جوهریه باسرها باعتبار تدبیر
و تسخیر مواد و تصرف و تاثیر در قوابل نه باعتبار سنخ ماهیت من حیث هی

هی و نه باعتبار انفعال و تاثیر از مبادی و علل که ان شاکله دال است بر قبا
با و ها بحسب دقیقه بر قول مشهور مانند درجهٔ فا و بسیط است و بر قول
بعضی مرکب ثنوی و علی الاول سداسیة الاجزاء و علی الثانی سباعیتها
و بالاتفاق خماسیة المراتب و من حیث الدرجه زوج الزوج دوم و مجوب
روحانیش و مقوم مرتبه و مزاج اجزاء عاده اش درجه پنجم است همچنا
مقوم و مجوب و مزاج درجهٔ دال درجهٔ جیم و تحصلش از ضرب ب در
د یا از جمع ج یا ه یا ب و بحسب جمع درجات سی و شش که مربع د و
عدد اسم کریم اله است و من حیث ضرب ه فیها محصل درجه میم که مرتبهٔ
بالغ اربعین است و بحسب مجموع درجه و دقیقه مساوی درجهٔ طا و بحسب
اجزاء مجموع المراتب صد و شصت و نه و بقولی صد و هفتاد میقات
طا بحسب طباع اول مدارات تسعه و در احاد و اخر امهات حروف و اصول
اعداد و از اینجهة از برای جوهر ذات هیولی و عالم هیولیات که اخر مراتب
سلسلهٔ بدویه است موضوع شده و باعتبار مراتب خماسی و باعتبار اجزای
مراتب سداسی است و بقولی سباعی بر قیاس انچه گفته امد بحسب درجه
نهایت سوم عدد و از جمع ب و د با ج و یا د و ه حاصل است و دو جزء
عاد دارد که ا و ج است و مزاج الهاد و من حیث جمع الدرجات که مساوی
ضرب ه در ط است تحصیل عدد ادم که اسم اول الاشخاص البشریه است
و تکسیر مساحی سطح اول الاوفاق العددیه میکند و چون حقیقت و فوق
انحفاظ وحدت و تعین مرتبهٔ عددی است بعینها در هر ضلعی و هر قطری

با اختلاف غیر محصور تطورات و تکثرات اعداد بیوت اضلاع و اقطار و سطح بر مضاهات و محاذات انحفاظ وحدت شخصیه و انفصالات و تبدلات و انقلابات صور جوهریه نوعیه و شخصیه لا الی نهایة چنانچه در کتاب ایماضات و تشریقات بفضل الله العظیم بیان ان کرده ایم و ط حاصل عرش سطح وفق امده است پس علاقه ارتباط و اعتلاق میان ط و هیولی و همچنین میان ط و عقل هیولانی نفس ناطقهٔ ادمی حکمای راسخین را باعث بوده بر وضع ط تارة للهیولی و اخری للعقل الهیولانی و مجموع درجه و دقیقه طا مساوی درجه یا و جمیع اجزای مراتبش صد و هفتاد که عدد اسم مقدس قدوس و اسم رفیع المرتبه منیع است و بمشرب بعضی صد و هفتاد و یك که عدد اسم سامع و مزاج اجزاء عادة اش شصت و یکست و یا که اوّل مدارات تسعه و در عقود عشراتست و بحسب نسبت با سایر مدارات درین دور حین الف داود در دور احاد مراتب و اجزای مراتبش بر قیاس انچه در حروف متقدمه ذکر کردیم مستبین و تکرارش در رابعه که خامسة المراتب است معلوم و مزاج اجزای عاده درجه اش درجه حا و مجموع درجه و دقیقه اش یازده که اوّل اعداد مرکبه و عدد اسم اعظم هو و عدد رکعات صلوات یومیه سفریه است و انچه بعضی از علمای علوم حقایق در تفسیر حافظوا علی الصّلوات والصّلوة الوسطی و قوموا لله قانتین گفته اند صلوة وسطی که بر قول اظهر بصلوة ظهر مفسر شده نماز جمعه است اعنی وظیفه متاصله وقت ظهر روز جمعه که سید الایام

و روز خاص سید المرسلین است صلعم از جام این بیان اب رجحان مینوشد
چه رکعات فرایض یومیه ایام سفر یازده است و رکعات مفروضات یومیه
حضریه در روز جمعه پانزده و در سایر ایام هفده و عدد پانزده بین
العددین متوسط و من حیث الفضل والشرف بر هر دو متفوق است
واختصاص بمرتبه این عدد و فضیلت این وسطیت از وظیفه وقت ظهر
جمعه ناشی پس فریضه جمعه باسم وسطی از فریضه ظهر سایر ایام احق باشد
ونیز نماز جمعه در وقت معین خود موسطست میان دو نماز فریضه
خطبتین که در حساب صلوة فریضه است بجای دو رکعت از فریضه متصله است
بفریضه جمعه و غیر جمعه هیچ فریضه مکتوبه این حال ندارد و قوموا لله
قانتین بعد از ذکر صلوة وسطی نیز بنا بر شدت علاقه نماز جمعه بقنوت
و تعدد قنوت در خصوص این فریضه تایید این احتمال میکند و چون
در تضاعیف جدوات مبین امد که نسبت عقل با نظام وجود نسبت
نقطه سیاله واسمه است با خط مرتسم بر سطح و شعله جواله مستدیره
با دایره مرتسمه در حس و همچنین نسبت هویات امریه عالم امر من القول و
النفوس با مکونات عالم خلق من الصور والمواد جمیعا و امر الهی قیومی و فیض
فعالی وجوبی که تعبیر از ان بنفس رحمانی ربوبی شایع است بمنزله محرکی
که ان نقطه و ان شعله را در دست قدرت گرفته بقوت صنع بر وفق مشیت
سیلان و جولان میفرموده باشد و درجه حرف یا از ضرب درجه ها
که حرف امر و مشیت و جود و فعالیت فیاض حق است عز سلطانه در درج

یا که حرف ماهیت وانیت عقل است حاصل می اید و همچنین از تعشیر اعتبار
درجه الف که حرف امر و ابداع و فیض و مشیت وضع فعالیت است و نیز
از جمع ب که حرف عقل است با ح که حرف عالم طبیعت است و از جمع درجتین
ج و ز که هر دو حرف نفس اند بدو اعتبار و از جمع درجه د ال که حرف
طبیعت است با درجه واو که حرف عالم عقل است و عقد عشره کمال مرتبه
و نهایت رابعه عدد و غایت سیر و منتهای تکرر واحد عددی است که
مرتبه زوجیت اثنین در میدان عقدیتش پنج بار و دایریت مرتبه خمسه
دو بار جلوه نموده است بناء علی ذلک کله ائمه افانین حکمت و اساطین
علمای حقیقت حرف ی را یکبار از برای اثر نسبت ابداعی و فعالیت ایجادی
موجد حق و مبدع مطلق جل ذکره بالاضافة الی شخصیة نظام الکل
علی الاطلاق وضع کرده اند و یکبار دیگر از برای منسوب الیه که شخص جملی
نظام کل عوالم وجود باشد باعتبار مراتب مترتبه معلولات که قطر دایره
کل عالم امکانست متقوم از دو سلسله بدویه و عودیه و هریك از سلسلتین
از پنج مرتبه متاصله متحصل **میقات** نسبت حرف کاف در دور
عشرات با حرف یا نسبت با است در دور احاد با الف و تحصلش از ضرب
ه است در د و نیز از ضرب ب در ی خماسیة المراتب است و سداسیة
الاجزاء عدد درجه اش بیست که عدد و دود است و هادی از اسماء
مقدسه حسنی و العددیست زاید که محبوب و مزاج اجزاء عاده اش بیست و
دو که عدد اسم مکرم حبیب است و مزاج بیست و چهارده که عدد اسم و اسم

الفیض وهاب واسم دائم الرشح جواد است واین از کنوز خزائن اسرار الهی است
واز لطایف اسرار انکه ك از تثنیه ی حاصل است وی مساوی هر یك
از ب او د و و د و د تکرار د واست حقیقة وظاهرا وجیب تکرار حب حکما
وباطنا چه ح مزاج ی است وی مزاج چهارده وسری دیکر لطیف انکه
عدد مجموع درجه ودقیقه کاف صد و یك است وعدد مجموع المراتبش که
ك ف ا ل م ی باشد صد وهشتاد و یك که عدد اسم عظیم المرتبه فعال
است وفضل ان بر مجموع المراتب حرف یا که صد وهفتاد و یك است عدد
درجه یا که بعینه فضل ك است بر ی وچون ك از ضرب ه که حرف
افاضه فعالی واحاطه قیومی است در د که حرف عالم طبایع وصور جوهریه
بسیطه است حاصل است حکماء الهیین وعقلای متالهین ك را تارة
از برای خصوص افاضه خلقی وامر تکوینی الهی وایجاد صنعی فیاضی وضع
کرده اند وتارة اخری از برای متعلق ان که مکونات عالم خلق وکاینات اقلیم
صنع ومرکبات سلسله عود بوده باشد بمقتضای کاف ونون کن بر حسب
اقتضای عنایت سابقه فیاضی ومشیت بالغه قیومی حکیم علیم جل عزه چنانچه
در تنزیل کریم فرموده یدبر الامر من السماء الی الارض همواره امشاج امتزاج
نطف کیانیات از اصلاب رشحات اباء علوی در ارحام استعدادات امهات
سفلی قرار کرفته هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء بتدبیر علم وحکمت
ولاید موالید ثلثه وحوادث کونیه را تصویر وتقدیر کرده پرورش میفرماید
وبعد از کمال نصاب استواء استحکام رابطه تاثیر وتاثر تکون وتولد کاینات

بتدریج صورت می بندد وحرف لام در نسبت با یا چون جیم است بنسبت
با الف همچنانچه ج از سه تجلی آ حصول حصول می یابد لا نیز از سه جلوه
ی تحصل مییذیرد وعددش که سی است ضعف وفق طبیعی اول واول
الاوفاق بایستی الزوجی الطبیعی وعددیست زاید مزاج اجزاء عاده آش
چهل ودواعنی مجموع ودود وجیب که جامع ك ومزاج ك است وتحصلش
از ضرب هج است که حرف احاطه قیوم حق واضافه فیاض مطلق واز دو جهت
محیط دایره تامه است در درجه داد که حرف فیض عالم عقل واز دو حیثیت
صاحب ظهور دائره سیر استداری است ونیز از ضرب درجه جیم که حرف عالم
نفسی است در درجه ل که حرف ابداع کلی مبدع کل جل ذکره وشخص جملی
نظام عوالم موجوداتست وباین اعتبار کال درجه جیم است چه مبلغ درجه
لام در ج امده وهج بعدد درجه یا که جامع مراتب عدد ونهایة النهایات
است ونیز هج دو مرتبه درجه اش شش بار جلوه کرده است بعدد
درجه و یاد که عدد تام است و و پنج بار بعدد درجه هج که عدد اول فاضل
مستدیر است بناء علی لحاظ هذه الحیثیات اولو الایدی والابصار علوم
حقیقیه لام را یکبار از برای امر افاضی ابداعی و افاضه ربوبی قیومی
باعتبار فاعلیت وغائیت ومبدئیت ومعادیت نسبت با کل عالم امر
بخصوصه وضع کرده اند ویکبار دیگر از برای متعلق این افاضه وتائیس
وفعالیت وتقویم که عبارتست از مجموع عالم امر وجمیع مراتب ابداعیات
من العقول والنفوس باسرها فی وجودها وتمامیتها وبدوها وعودها

و ببايد دانست كه حرف لام سداسية الحروف ثلاثية المراتب است و درجه
اش در مرتبهٔ ثانيه كه ثالثة المراتب است تكرار يافته است و اين تكرار جلوهٔ
مرتبهٔ ظاهر است در بعضى از مراتب باطن و مستوجب اسقاط نيّت چنانچه
در نسبت آمده و عدد مجموع درجه و دقيقه اش هفتاد و يك كه عدد اسم
حاسب و مقوم اسم عظيم القدر كثير الفيض باسط است و عدد مجموع المراتب
كه لام ل ف ى باشد صد و نود و يك كه عدد اسم مكرّم حبيب القلوب
و مقوم اسم طيّب الرشح حبيب القلوبست و فضل آن بر مجموع المراتب كاف
بقدر فضل درجه بر درجه همچنانكه تفاضل ميان مجموع المراتب كاف
و مجموع المراتب يا بمقدار تفاضل بين الدّرجتين است **ميقات**
ميانهٔ لام و الف علامة ارتباطيست متكرّر از جانبين چه همچنانچه
آ اوّل مرتبهٔ دقيقهٔ ل كه باطنست آمده ل نيز در صدر مرتبهٔ باطن
آ كه مرتبه دقيقه هست نشسته و اين تكرار ارتباط از طرفين است لام قائم
است بقائمهٔ مستقيمه كه انخط استقامى الف است و نيز صورت دمى اول آن
و قاعده مستديره كه قوس استدارى نون است و در تضاعيف اقاويل
سابقه معلوم آمد كه الف عبارت از خطى است مرتسم از تكرّر ظهور نقطه
سيّاله مستمرّة الذات غير مستقرة النّسبه در حدود مختلفه مسافت كه
آن نقطه بمنزلهٔ وحدت عددى و آن خط اوّل تعينات اوست و ساير حروف
از اختلاف تطوّرات او حاصل و اصل خط بحسب نظر اوّل او دو قسم است
مستقيم و مستدير و باقى اقسام خطوط منحنيه از يكى ازين دو مأخوذ است

یا از هر دو بطریق تحلیل یا ترکیب و عند التحقیق اصل خطوط مستقیم است
و مستدیر از و مأخوذ اگرچه استقامت و استدارات از فصول منوع
اند که تبدل انها مبدل جوهر حقیقت است نه از خواص و عوارض
مصنفه پس لام بحسب انبساطی صوری جسدانی که در تمادی جوهر کتابت
او متشکل شده و مراد ادراك ان حس بصر امده اشارتست بوجود منبسط
بر هیاکل اعیان موجودات و وحدت متکثر در حقایق انواع اعداد ساری
در خصوصیات مراتب کثرات و بحسب انخراطی معنوی روحانی که باعتبار
بجوهر روحانیت عددی و تفرد مرتبهٔ کمالی در سلك غسات عالم امر
وارتباطی حقیقی عقلانی که با قدسیات اقلیم عقل دارد و سبیل ادراك
ان تعقل قوت نظری است و از جهت خصوصیت این مرتبه کمال و رتبهٔ
این درجه روحانیت مستحق انشده است که حرف عالم ابداع بوده دلالت
بر امر افاضی ابداعی کند و علامت ابداعیات عوالم نور و اقالیم قدس بوده
باشد حکایتست از جامعیت مراتب وجوه کمالات و احاطت بشعوب
قبایل موجودات که سنت تقدس از علایق مادة و شان ارتفاع از افق
زمانیات است و همچنین بحسب اختصاص استیعاب شمولی قیاس ما جد و
امتداد مسافتی که در قطع مسافت نطقی کلامی یافته است و رابطهٔ اتصالی
که با الف بان اعتبار محکم کرده از طرف لسان جلوه ظهور نموده در مرتبهٔ
درجه هیئت آن ظاهر ساخته و تجد اقصی المخارج در مرتبه دقیقه
رجوع کرده با صورت آن متصل شده باز در همین مرتبه نهایت افق

شفه غوص نموده دایرهٔ تم رسم کرده است و مسلک ادراک ان حس سمع است
کنایت امده اتی انکه عالم امری و اقلیم قدسی که مدلول و موضوع له
لام است مشتمل است بر جمیع صور اشتمالا فعلیا و محیط است بجمیع
مراتب احاطه فعلیت از جامعیت این جهات از جهة این جامعیات
مرتبه درجه آن فضیلت این استکمال و شرف این استحقاق داشته است
که او را من حیث الکمالیة والجامعیه مضعف و مکرر کرده نه بر سبیل
انکه مقصود از این تثنیه و تضعیف خصوص مرتبهٔ اثنینیت بوده
باشد بلکه بر این وجه که مراو تکریر و تضعیف باشد مرة بعد اخرے
لا الی نهایة بر سیاق انچه در تثنیه حنانیک و لبیک و سعدیک گفته
اند ان دو لام را که مرتبهٔ سین سویت عدل و اعتدال و استواد استوی
بر عرش کمال داد از جهة مبداء و از جهة منتها محاط الف و ها که
هر دو حرف مرتبهٔ کمال فیاضیت و جوبی و محیطت قیومی و حدت حقهٔ
واحد حق قیوم واجب بالذات اند جلت عظمته بدو اعتبار چنانچه معلوم
گشته است داشته کلمهٔ کریمه عظمته المجد مجیدة العز الله را اسم ذات حق
و علم کمال مطلق موجود حقیقی قیومی واجبی جامع جمیع جهات کمالات
مطلقه بمحوضت حیثیت جامعه قدوسیه وجوب ذاتی سازند این
اسم عظیم اسم اعظم که حریم ساحت کمالش ام القری و اصل المعادن
کمالات سایر اسماء مقدسه الهیه است و او مجمل کمالات مطلقهٔ
حقیقیه و جمیع اسماء کمالیه تقدیسیه و تمجیدیه تفاصیل کمال مجد ذد

جلال اوست بحسب عدد شصت و شش است و بعبارتی دیگر مجموع اول اعداد
تامه و عددی زاید که کمال مرتبه انعدد تام باشد و شصت و شش عدد
زاید مجبوب و مزاجش هفتاد و هشت که عدد عدد و عدد اسم مقدس
حکیم است وان نیز عددی است زاید مزاجش نود که عدد اسم مکرم
ملك واسم کریم ولی الجود است وانهم عدد یست زاید مزاجش صد و
چهل و چهار وان نیز عدد زاید است مزاجش دویست و پنجاه و نه که
عددیست ناقص فرد الفرد مزاجش هشت که زوج الزوج دوم و ضعف
زوج الزوج اول و عددیست ناقص مزاجش هفت که فردی اول و عدد
کامل است واین خاصیت که خاصه شصت و شش امده مفتاح خزائن
کنوز اسرار است والله سبحانه ولی الفضل والطول و مغیض العلم والحکمة
میقات از لطایف نکات این مقام است انکه در کلمه طیبه توحید
اعنی لا اله الا الله حرف غیر حروف اسم اعظم الله نیست چه مادهٔ
ترکیبش الف و لام و ها است پنج ا و پنج ل و دو ه که مجموع دوازده
باشد که عددیست زوج الفرد زاید ضعف عدد تام حاصل از ضرب ب
که در د که دو حرف عالم عقلند و از ضرب ج که حرف نفس است در د
که حرف طبیعت است و مزاجش که شانزده است زوج الزوج و مربع
اربعه است از جهة استجماع این فضایل عدد بروج و عدد شهور دوازده
شده است و اسماء مراتب عدد نیز دوازده امده از یکی تا ده و یازدهم صد
و دوازدهم هزار و اسماء سایر مراتب متوسطه بین مراتب العقود

از همان دوازده اسم حاصل می اید بتضعیف و تکریر و همچنین عدد نقباء
بنی اسرائیل و عدد اوصیاء خاتم النبوة صلعم دوازده دوازده امده است
بدایع اتفاقات انکه حروف کلمهٔ شریفه اسلامیه محمد رسول الله نیز دوازده
و حروف هریک از کلمات ایمانیه علی وصی الرسول و علی امام الوری
و علی مظهر الهدی دوازده و همچنین حروف ورثهٔ سید المرسلین دوازده
حروف سادة اهل الجنه نیز دوازده است هیئت حروف کلمهٔ توحید در
وضع کتبی رقمی بر ارتفاع استقامت و احاطهٔ استدارت لمده الفات
و اعمده لامات مستقیم و دوائر ها و قواعد لامات مستدیر همه بحسب حقیقت
مقداری و اتصال امتدادی از سیلان سریانی و تکرر ظهوری نقطهٔ
بی شوب حلول و دخول و شایبهٔ قیام و حصول مرتسم و در وضع نطقی
تلفظی بر بسط حنک و فتح شفتین و حبس نفس و اطلاق هواء و اعتدال
تضیق و تسلیس مخرج با قبض عضلات مقتصر و مراتب عددی مادهٔ
ترکیبش منحصر در واحد و خمسه و ثلاثین واحد عددی بوحدته العددیه
و ذاته الشخصیه ظل ذات واحد حق قیومی و اول تنزلات وحدت حقیقی
احاطی و اطلاقی چه وحدت حقیقی احاطی اطلاقی از حد و دسموت نظر
وجهات اشارات عقل متعالیست و خطوط شعاعی ادراک عقول بسطح
حریم کنه ذات او نمیرسد بلکه نهایت منفذ سهام نظر و عنایت مطمح
انظار و قیاس اذیال ملابس تجلیات و اطراف مظاهر تنزلات او تواند بود
که محوضت حقیت وحدت حقیقی و صرافت اطلاق وجوب ذاتی شوائب

دوسی و تسوّینزا من جمیع الوجوه و بجمیع اعتبارات از استان قدوسیت
خود رانده و از بارگاه جلالیت خود دور کرده است بخلاف وحدت عددی
که ثنویت تحلیلی اعتباری را محتمل و متحمل است پس واحد عددی که مرتبهٔ
الف است اول مراتب تنزلات وحدت حقیقی باشد و نسبت سریان و مکون
حصول او بانواع اعداد در غایت مناسبت با سریان احاطی و تجلی ظهوری
واحد حق که عین وحدت حقیقی است در مراتب کثرات تقرر و اعداد وجوبی
برابطهٔ امتزاج و اتصال و بی شایبهٔ حلول و اتحاد از ینجهت قومی الف را
اشارت بمرتبهٔ کنه ذات احدیت داشته اند و شریک ما در رسالهٔ نیرو زیه
و غیرها با ایشان موافقت کرده چنانچه فیما سلف معلوم امد و خمسه که مرتبهٔ
روحانیت ه از جملهٔ تطورات الف و تکررات واحد عددی که مرتبهٔ روحانیت
الف است بفضیلت کمال اولیت و محطیت استدارهٔ تامه ممتاز و متخصص
و ثلثون که مرتبهٔ روحانیت ل است بکمالیت مرتبهٔ ج و مزیت علاقهٔ
جامعیت عالم امر و اشارت بانبساط نور وجود بر اعیان موجودات منمان
و متعین است و چون حقایق این معانی در دایرهٔ ملاحظه بر مرکز تعمق
و تدبر و تبهٔ استقرار و نصاب استواکیرد مستبین اید که کلمهٔ کریمهٔ توحید
همچنانکه در دلالت جعلی وضعی مجموعه تفاصیل و فهرست تکاثر اجزای
جوهر لفظ الله است که بر معنی توحید دلالت میکند بی مدخلیت غیری
هم چنین در دلالت عقلی حقیقی بحسب قوام وحدت و وجود و طباع معلولیت
و امکان و لحاظ خواص حقایق و عزایز ماهیات نسخهٔ تفاصیل و فذلکهٔ

تکاریر مراتب تنزّلات وتجلّیات وحدت حقّه حقیقیه است که بر حقیقت
توحید دلالت دارد بی مداخلت امری و معاضدت غیری چه مراتب اکوان
وعوالم امکان واطوار وحدت واعیان وجود همه تطوّرات فیض وتجلّیات
مجید د اظلال نور واشعهٔ ظهور وحدت حقیقی قیّومی وجوبی اند وشخص
جملی نظام کل باعتبار وحدانیت شخصیّت وامتناع احتمال تعدّد وتکثر که
طباع جوهر ذات وارتباط لزومی واتّساق طبیعی میانهٔ مراتب اجزاء که لازم
هویّت وحدت شخصی اوست در اداء این شهادت وبلاغ این دلالت ابلغ
واحکم واقوی واتمّ است چنانچه گفته اند ابی النظام شمسین فکیف لا یابی
الهین وقران حکیم میگوید لوکان فیهما الهة الّا الله لفسدتا پس شخص
وحدانی اجمالی نظام جملی وجود که انسان کبیر است بحسب ترکیب شخصی از
حروف وجودیهٔ کتاب تقرر که تفاصیل مراتب وهویّات موجوداتست
کلمهٔ کریمهٔ لا اله الّا الله الملك الحقّ المبین است که دلالت تام حقیقی
دارد به حقیقت توحید علی ابلغ الوجود واقوم السّبیل وهم چنین ذرّات
موجودات باسرها همه بمنزلهٔ کلمهٔ توحید وایهٔ تقدیس وتمجید اند وضمان
بسط این مباحث بر ذمّت کتاب تقدیسات وکتاب تقویمات وتصحیحاتست
میقات حرف میم از دوایر ثلث حروف دایره وبحسب طباع اوّل
دور چهارم از ادوار سبعه واوّلین مدار از مدارات اربعهٔ این دور
بحسب رتبهٔ مراتب ادوار ثلثه عددیهٔ مدار چهارم از مدارات تسعه
دور عشراتست که نسبتش درین دور با حرف یا چون نسبت دال است

در دو ر احاد با حرف الف و د با عینّه المراتب سداسیة الحروف است
باعتبار مرتبهٔ درجه که در مرتبهٔ دقیقه جلوه تکرار نموده روحانیت بالغیث
عدد اربعین و نصاب کمالیت مرتبهٔ درجهٔ دال دارد که از ضرب و در ی
وهم چنین از ضرب ه در ه متحصّل می اید وانعددیست زوج الفرد
زاید که قسمت تنصیفی صحیحش بمرتبهٔ خمسه منتهی میشود و محبوب و مزاجش
درجهٔ نون است اعنی مرتبهٔ خمسین که عدد مرتبهٔ دقیقه اوست اعنی یم
عدد نون است پس بحسب مزاج نیز در مرتبهٔ دقیقه تکرار کرده است هم
چنانکه بحسب جوهر حرف و بحسب روحانیت عدد و فضیلت این تمامیت
استدار از خواص دایر میم است و باعتبار مجموع درجه دقیقه خدمت اسم
سنی المجد ملک و اسم فایض الرشح ولی الجود و روحانیت مرتبه تسعین
دارد که بنصاب کمال درجهٔ طا و عددیت درجات قوس ربع دور مخصوص
شده که در علوم تعلیمیه از اقوس تام و متمم هر قوسی را تا بان درجه تمام
القوس میگویند از انجهت که جیب قدس ربع اعظم جیوبست و جیوب
مقادیر قسی است علی الاطلاق و نیز ربع دور مقدار زاویه قائمه است
که صاحب نصاب تمامیت مسند نشین مرکز اعتدال است و باعتبار
مجموع المراتب که م ی ک ه م ی ال ف باشد روحانیت از دویست و یک
گرفته است که عدد هر یک از این سه اسم فیض طلسم فایض البرکات عظیم
الفیوضاتست مسبب الاسباب منعام نافع و فضل ان بر مجموع المراتب
لام ی است که قلب میم و صد مرتبهٔ دقیقه امده وان بعینه فضل درجه است

بر درجه بر همان نسبت که میان لام و کاف و میان کاف و با گذشت و میم
را با الف علاقه ارتباطی متکرر از جنبتین هست که درجه آ در ثانیه
بطون م و درجه م نیز در ثانیه بطون آ جلوه نموده و لام را با الف
این علاقه اکیده متکرره از جنبتین اکد است که درجه هر یک در دقیقه
دیگری واقعست و با لام نیز علاقه متکرر دارد اضعف از انچه نسبت
با الف است که درجه م در دقیقه لام و درجه ل در ثالثه میم وقوع
یافته و مطاوی این اسرار و بر نکات غامضیه حکمیه که استخراج آنها و
ظیفه قریحه متوقده بوده باشد منطویست بنا بر این غوامض حقایق در
صدر سور فرقانیه الم بر این ترتیب واقع شده است و م بحسب هشت رقمی کتابی
با و که حرف عالم عقل است رابطه مناسبتی مستحکم ساخته است بر سبیل
انعکاس چه دایره راس و در جهة تحدب قوس ذیل امده است که جهة شمال است
و در دایره راس م در جهة یمین بر قایمه خط منازل تقدم گرفته است هم
چنانکه ل را نیز یا با یا که نیز حرف عقل است باعتبار هیئت رقمی نسبت
تعاکس یمینی و شمالی واقعست و بالجمله لحاظ این خواص و خاصیات و علاقات
و مناسبات باعث بوده که ربانیون حکمای شامخین و ربانیون علمای
راسخین حرف میم را وضع کنند تارة از برای خصوصیت امر ابداعی و تائیر
افاضی و قیمومت ربوبی و احاطت قیومی و اشراق نور فیاضی من حیث
الفاعلیة و الغائیة و المبدائیة و المعادیة بنسبت با انوار عقلیه قاهره عالم
عقلی که اکرم القبیلتین و اشرف القریبتین عالم امری اند و تارة اخری

از برای متعلق این ابداع و افاضت و اشراق و احاطت که انوار قدسیه عالم عقول‌اند
باعتبار ارتباط و اعتلاق بجناب قدوسی مبداء در اولیت جاعلیت تقرر
و آخریت علیت تمامی و مبدائیت فیضان بدوی و معادیت مصیر عودی و آنچه
شریک ما در رساله نیروزیه گفته است فیما سبق در رشته نقل کشیده شد
که چون میم از ضرب ها در حا حاصل است و حا حرف طبیعت است بما هی مضافة
و ها حرف مبداء المبادی جل سلطانه من حیث هو مضاف پس میم باید که از
برای نسبت خلقی و از برای متعلق این نسبت که کل عالم الخلق است موضوع بوده
باشد پیش ما مکیل مکیال صحت و موزون میزان استقامت نیست چه معلوم
آمد که میم معراج کمال دال است و دال حرف طبیعت که جوهر ساری در جسم
و مبداء قریب افاعیل ذاتیه محل است و عروج کمال اعتبار طبیعت آنست که
از نقصان جسمانیت و خساسه هیولانیت و سفالت حلول بیرون آمده شدن
احاطت روحانی و سلطان استیلای عقلانی و کمال نفاذ تدبیر و قوت
مبدائیت آثار و استعلای درجه تقدس بمیدان حکم آید و از اینجاست که
اطلاق طبیعت مدبره جزئیه بر نفس ناطقه مجرده و اطلاق طبیعت کلیه بر عقول
فعاله و اطلاق طبیعت فعاله کلیه حقیقیه که مدبر و ممسک و حافظ و مقیم دوام
و مقوم قوام نظام کل است بر عنایت اولی در اصطلاح راسخین حکما شایع است
و شریک ما خود در کتاب برهان و طبیعیات و الهیات شفا بناء کلام
بر اساس این اصطلاح نهاده است و عبارتش را بعینها نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی
در حرف فا و این از آن مقوله اصطلاح است که بر طباع فلکی طبیعت خامسه

اطلاق کنند چنانچه در اشارات و شفا و مافی مرتبتهما من کتبهم متکرر
الورود است و بر قوت عاقله حاسه سادسه اطلاق کنند چنانچه ارسطوطا
لیس در اثولوجیا کرده است و ما هم در کتب خود کرده ایم و نیز این اصطلاح
توسع در رسید علوم لسانیه که معانی و بیان باشد بابیست از بلاغت
موسوم بصنعت مشاکله و صنعت ازدواج و اطلاق مکر الهی و کید الهی
مثلا ازین بابست والحمد لله وحده **میقات** پس در دایرهٔ تامهٔ الکمال
کاملهٔ النّصاب میم باعتبار اول که از برای قیومیّت وجوبی مبداء و معاد
نظام وجود که مبداء سلسلهٔ بدو و منتهای سلسلهٔ عود و اول و اخر
و مبداء و معاد هر ذره از ذرّات نظام کلّ است موضوع باشد م درجه
میم مبدائیت و م دقیقه میم معادیت و ی متوسّطه بمنزلهٔ قلب که اولی
طبقین دقیقه امده غایت جمعیت و کمال جامعیّت مرتبهٔ جامعهٔ بدایت
و نهایت است و باعتبار ثانی که موضوع باشد از برای متعلّق قریب اینمرتبهٔ
وجوبیّه قیومیه و هو العالم القدسی العقلی م درجه میم ملکوت اعلی
که عقل است خواهد بود و م دقیقه میم ملکوت ادنی که نفس است اشارت
بانکه نفس مطلقا خلیفه عقل است هم چنانچه قلب و روح بخاری که در قلب متولد
و بشعب ثلث روح حیوانی و روح نفسانی و روح طبیعی منشعب خلیفه
نفس ناطقهٔ انسانی و دماغ خلیفه قلب و نخاع خلیفه دماغ است و ی
طبیعهٔ اولی دقیقه اشارت باشتمال جمیع شیؤن و اشتمال بر جمیع صور و تواند
بود که در این اعتبار م درجه و م دقیقه هر دو ملکوت اعلی بوده باشد کنایت

از انکه نفس ناطقهٔ بشری در مرتبهٔ استتمام عقل مستفاد و استکمال نصاب
تاله و تقدس و مهاجرت اقلیم حس و در قفص عام هیولی که همان تا در
حقیقت قریه طایمه تنزیل کریم ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم
هلها است از استحقاق نفسیت منسلخ گشته مستحق اسم عقل و منخرط
در سلک ملکوت اعلی میشود پس عالم عقل همچنانچه در سلسلهٔ بدو والی بود
در سلسلهٔ عود مرتبهٔ اخره می امد و چنانچه تم حرف دائر است موضوع
میم که بملکوت اعلی باشد نیز دائر و از اول دایرهٔ نظام کل وجود باخر دو
سایر میگردد و ان نفس مقدس که در حلق الکمال عرض المراتب الکمالیة طبقه
اخیرهٔ اخیرة المراتب سلسلهٔ عودیه باشد چون بمنزلهٔ عقل اول که اول طبقات
ملکوت اعلی است میشود پس رتبهٔ کمال عقل و حقیقت محمدیه تعبیر از
انست در اولین طبقه اولی المراتب و اخرین طبقهٔ اخیرة المراتب ظهور می یابد
و اول و اخر تجلیات نور الانوار در جوهر ذات قدسیه او جلوهٔ انحصار
مینماید و میم که حرف ملکوت اعلی و عقل اولست حرف جوهر نفس ناطقه
انسانی و حقیقت محمدیه نیز می اید و این سریست ربانی و علمی است الهی که
صوفیه از سرمایه تحصیل و تحقیق ان مفلس و کوتاه دست بوده اند ذلك
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعضی از حکمای الهیین
م در جه را میم مجردات گرفته اند که مطلق عالم ملکوت باشد و م طبقه
اخیرهٔ دقیقه اسمادیات که عالم ملك باشد علی الاطلاق از انجهة که عالم
ملك فرع عالم ملکوتست و ی متوسطه را با عالم مثالی که واسطه و برزخیت

میانه و مساوی با اشارت بمراتب عشر بدویه و عودیه یا بجامعیت قوت
فعاله جامعه من حیث الافاضة والتفصیل و جامعیت قوت منفعله
جامعه من حیث الحایلة والانفعال و بالجمله حرف میم بحسب درجه دقیقه
بذکر ده یا مالک الملک والملکوت و دو دابه ملک اعنی قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء الایه و طب اللسانست **میقات** حرف
نون در دور عقود عشرات بحسب نسبت با یا چون ها است در دور
احادیه نسبت با الف و از دوایر ثلث حروف دایره است سداسیة المراتب
و حروف شش مرتبه اش هشت است ن و ن ال و م ی م باعتبار درجه
روحانیت مرتبه پنجاه دارد که عدد عالم حروف و نقاط باشد و از ضرب
ه در ی حاصل اید و ان عددیست زوج الفرد ناقص مزاج مجبور بشر
چهل و سه که فرد اول و عدد اسم جلی است و باعتبار مجموع درجه و دقیقه
صد و شش که عدد اللهم و باعتبار مجموع المراتب دویست و شصت و هفت
که مقوم عدد اله العالمین است چون ن مضروب ه در ی و از جمع
نسبتین تکوینی و ابداعی و خلقی و امری طرفین وجود اعنی ک و ل حاصل
و من حیث المرتبة العددیه بمنزله جمیع حروف و نقاط و من حیث کمال
نصاب الدرجات والبطون بالغ التمام تمامیت مراتب است درجه و دقیقه
و ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسه و من حیث حروف المراتب کامل النصاب
مرتبه ثمانیه ازواج بود موضوع امد از برای مجموع ابواب کتاب عوالم امکان
و بسایط و مرکبات حروف و کلمات نظام وجود و همچنانچه در دایره حرفیه نون

اوّل باخر و درجه بدقیقه امده است در دایرهٔ موجودیّه امکان نیز اوّل عقل
محض مجرّد مقدس و اخر عقل مستفاد نفس مجرده مستکملة القوّتین العاقلة
والعاملة است نون دایره عالم امکان باشد ن درجه قوس سلسلهٔ بدو
و نون دقیقه قوس سلسلهٔ عودیه و و وسط که روح عدد تام دارد اشارت
بتمامیّت نظام جملی سلسلتین که نظامی دیگر اشرف واتم از و در دایره امکان
ذاتی صورت پذیر نیست یا ن درجه قوس عالم امر و ن دقیقه قوس عالم
خلق یا ن درجه قوس عالم اعلی و ن دقیقه عالم اسفل و و وسط تمامیّت
هریك از عالمین و تامیّت نظام مجموع العالمین باتوسط و اشارت بوجوب
بالغیر که هیچ ممکنی موجود ممکن الانسلاخ از ان نیست لما قد تعرّفت ان کلّ
ممکن محتف بوجوبین بالغیر سابق و لاحق درین مقام نکته بغایت
لطیف و دقیق دانستنی است تقریرش انکه نون حرف امکانست و با و حرف
وجوب و توسط و میان نونین درجه و طبقهٔ اخیره دقیقه اشارتست
بانکه حقیقت امکان سلبی است بسیط قیاس باصل جوهر ذات من حیث هی
ولکن حین تقرّر الذات فی الواقع و وجوبها من تلقاء الجاعل لاحین تقرّرها
فی نفس الامر و بناء اینمعنی است که شریك ما در کتاب شفا و مباحثات و تعلیقات
و ما در کتاب افق مبین و در ایماضات و تشریقات و در تقویمات و تصحیحات گفته ام
الامکان بالقوه اشبه منه بالعدم و معدوم بما هو معدوم متصف بامکان
نمیباشد بلکه معنی ممکن معدوم انست که هرگاه متقرر شود و موصوف بامکان
خواهد بود نه انکه در حین عدم ممکنست همچنانچه معنی امتناع ممتنع انست که

بر تقدیر تقرر وصف امتناع خواهد بود نه آنکه ممتنع است بالفعل پس معلوم
شد که اگر افاضهٔ جاعل نبوده باشد حمل امکان بر ماهیت صحیح نیست از آن
حیثیت که مفهوم موضوع صاحب ذات متقرره نیست الا بافاضة الجاعل
فضلا عن الوجود والوجوب پس امکان ذاتی را نیز نحو تعلقی بجاعل
هست بالعرض باینمعنی که متعلق است بذاتی که آن ذات از جاعلست و ازین
جا بظهور پیوست سر آنچه ارباب تحقیق در کریمه تمسك السما أن تقع علی
الارض الا باذنه و کریمه ان الله یمسك السموات والارض ان تزولا ولئن
زالتا ان امسکهما من احد من بعده گفته اند که سماء عبارتست از وجوب
معلولات من تلقاء الجاعل که بمنزلهٔ صورتست و ارض عبارتست از امکان
ذاتی که بمنزله ماده است و بعضی نون را من حیث مجموع المراتب حرف نظام
جملی گرفته و نون درجه نون دقیقه را از برایعالم امر یا از برایعالم عقل یا از
برایعقل اول باعتبار آنکه آخر سلسلهٔ عود که انسان باشد باعتبار نفس
مجرده موجود امری و در مرتبه عقل مستفاد و قطع علاقهٔ بدن و انصرام
از اقلیم زمان بعالم دهر مستحق اسم عقل و منخرط در سلك عالم عقل است
و اکمل افراد نوع در رتبهٔ کمال و ازاء درجه عقل اول و مستحق اسم اوست و بعضی
دیگر نون درجه را امر تکوینی ایجادی و نون دقیقه را امر تدوینی تشریعی
گرفته اند و للناس فیما یعشقون مذاهب **میقات** چون استداره
در میان اشکال بمنزله نور آمده است که اشکال سموات و بسایط اسطقسات
و شکل دماغ مستدیر بوده باشد پس از باب تطابق عوالم حروف دائره

که بر هیئت استداره وسیر عودی و تموج دوری اند در میان اشخاص و اشکال
عالم حرفی مرتبه افضلیت و اوسعیت دارند و چون الف خط ابداع و افاضه است
و نقطه سیاله رسم خط و خط باثبات احد طرفین و تمام دوران کرد طرف
دیگر بمقام مبداء دور رسد بطرفه الثابت تعیین مرکز و بطرفه الدائر رسم
محیط و بمقداره المتحرک تحصیل سطح دایره میکند همچنانچه وحدت عددی
و واحد بالعدد باثبات ذات و قرار وجود و تکرر ظهورات و تطورات و تجلیات
تحصیل وجود انواع متباینه اعداد و مراتب مختلفه کثرات و حرکت توسطی
از جهت استمرار ذات و عدم استقرار نسبت باحدود مسافت رسم حرکت
قطعی و انسیال رسم زمان مینماید پس همچنانکه حرکت خط ابداع و افاضه
بحسب تطورات و تجلیات رسم سطح دایره وجود و تحصیل ماهیات و انیات
و حقایق و هویات میکند الف نیز باختلاف تطورات راسم سایر حروف
و بجوهر هویت در بینات و بطون جمیع حروف داخل است و همچنانکه
بعضی از مراتب اعداد اگر عدد اول بوده باشد مانند دو و سه و پنج
و هفت و یازده و سیزده و هفده و سی و یک مثلا تحصیل و عدد نمیکند
الا واحد بعضی از حروف فرایز مانند واو و لام و صاد قلب و اول الطبقات باطن
الف است و در دایره حرفیه نون که حرف دایره امکانست چون امکان بر دو گونه
است ذاتی و استعدادی مرتبه درجه که ن اولست قوس امکان ذاتی است
و طبقه اخیره که ن دوم است قوس امکان استعدادی و دقیقه که قلب و مرکز دایره
و اول باطن و اولی الطبقتین دقیقه است سطح وجود و وجوب اشارت

بانکه امکان مطلق بحسب نفس الامر از وجود و وجوب منفک و منسلخ نیست
امکان ذاتی دوم مرتبه متقدم بر وجود ممکن تقدما بالذات فی حین التقدم
بالمهیة و امکان استعدادی در حصول متاخر از وجود محل که ماده است
تاخرا بالطبع و تاخرا بالزمان و متقدم بر وجود صورت مستعد لها
تقدما ذاتیا بالطبع و تقدما زمانیا بالحصول که چون مستعد را که فعلیت
کیرد استعداد ماده مراد را زوال پذیرد و در دایرهٔ حرفیه واو که حرف
دایرهٔ وجوب بالغیر است چون وجوب بالغیر نیز بر دو نحو است سابق
و لاحق مرتبهٔ درجه که و اول است قوس وجوب سابق است که متقدم است
دوم مرتبه بر ذات و وجود معلول تقدما بالذات و طبقهٔ اخیرهٔ دقیقه که و
دوم است قوس وجوب لاحق و ضرورت بشرط محمول و آنکه قلب واو اول باطن
و طبقهٔ اولی دقیقه است خط ابداع و افاضه و ایجاب و ایجاد که معبر عنه
نفس رحمانی و قول کن امده است و از مراتب متقدمه بر ذات معلول و
بالذات عین وجوب بالاعتبار مغایر اوست و بعد از فیضان معلول از مرتبهٔ
متقدمه جاعلیت حقیقی تنزل میکند بمرتبهٔ جاعلیت اضافی مضایف
مجعولیت پس این مرتبه بمنزلهٔ نقطهٔ باشد متحرک که در نزول و هبوط که از حرکت
ان خطی حاصل شود که انرا خط افاضه و جعل و ایجاب و ابداع و اختراع و احداث
و تکوین کویند نقطهٔ مبداء جاعلیت حقیقی و نقطهٔ منتهای جاعلیت اضافی
و امر ایجابی - تدوینی و تشریعی تکلیفی نیز از مراتب تطورات این خط و شعب
تنزلات اوست و فریقی از ابای معنی و ابنای حقیقت حرف واو را دایرهٔ مطلق

وجوب کرفته اند واوّل قوس وجوب ذاتی و اخیر قوس وجوب بالغیر و آواسطه
خط افاضه وایجاد که طرف ثانیش ناشی از کنه مرتبهٔ ذات وجوب بالذات
وطرف متحرکش وجوب بالغیر ازان منبعث است یا انکه طرفش نقطهٔ فیض
منبعثه از ذات حق وجوب بالذات که بحرکت نزولی خط ابداع وضع اسم
کند واوّل تنزّلش مصدریّت قلم اعلی که عقل اوّلست بوده باشد و خطی
دیگر دایرهٔ وادیه را حرف دایر دوام فیّاضیّت واحاطهٔ قیومیت وجوب بالذات
اعتبار میکنند که محیط دایرهٔ نظام وجود ودر فیّاضیّت وقیومیّت وجمیع
کمالات مطلقه تام وفوق التمام است پس و درجه که مرتبه ظاهر نبریست
قوس قیّومیّت ومحیطیت جناب متعالی وجوب ذاتی بوده باشد نسبت
بهرچه در دور قرجار وجود داخل است باعتبار جهت مبداء واو
ودقیقه که طبقهٔ ثانیه بهنا تست قوس همان قیومیّت ومحیطیت وجوبی
فیاضی باعتبار جهت معاد وآوسطه که حیز قلب دارد امتداد سلسلهٔ
طولیهٔ فیض که قطر دایرهٔ نظام جملی عالم وباعتبار جهت نزول بدویه وباعتبار
جهت صعود عودیه است وخط اتصال واستمرار جعل وافاضه که بحسب
جوهره شجرهٔ ایجاد وبحسب حرکة واسم سطح دایره وجود است وکروهی دایرهٔ
واو را که قلب دایرهٔ نونیه است باعتبار انکه روحانیت عدد تام دارد حرف تمامیّت
کمال نظام جملی میدانند که اکمل واتم ازان نظامی متصوّر نیست و آ متوسط
واحرف ابداع وافاضه مفیض حق جل سلطانه که مدبّر وممسک نظام و
جود اوست وبالجمله علی ایّ تقدیر من التقادیر توسط آ در دایرهٔ وادیه

بین الوادین یا اشارتست بانکه دایرهٔ وجوب بالغیر را تحصیل و افاضه صورت پذیر نیست الا از استان جاعلیت و بارگاه مقتضیت قیوم واجب بالذات علا کبریاؤه که ماسواه سبحانه ماهیات بالقوة وحقایق تخمینیة باطلة الذوات هالکة الهویات اند پس چگونه منبع حقیت و معدن انیت توانند شد یا تنبیه برانکه نظام جملی تمام دایرهٔ وجود را جاعل تام وعلت تامه محض عنایت الهی است چه هرچه ورای ذات قیومی وحدت حقه است همه در دو پرکار امکان ذاتی است و توقف مجموع ماسوی الله العلی العظیم که انسان اکبر است امری بر غیر فی باب مقدس او بهیچ جه معقول نمیتواند بود فلیتعرف سر قوسی الوجوب وقوسی الامکان ودایریها وحرکتخط الابداع والاختراع والافاضة والایجاد فی سلسلتی الطول والعرض نزولا وصعودا ومراتب تجلیات نور الانوار جل سلطانه وبهر برهانه وهی خمس فی کل من السلسلتین وسر الامر التکوینی والامر التشریعی فی السلسلة العودیة **میقات** واسع النظر ناقد البصیرة ومطالعه مراتب عوالم متطابقه متشاشعه کرده ملاحظه نماید که چگونه هم چنانچه عالم جملی وجود یرا سلسلهٔ بدوی وسلسلهٔ عودی هست هریك بر سبیل انعکاس جهت ترتب در پنج مرتبهٔ مترتبه محصور عالم حرفی را نیز باز اء ان در ترتیب طبیعی عقلی و ترتیب وضعی جعلی او دوار و تبعد واطوار اعتبار ابجدی سلسلهٔ بدویت وسلسلهٔ عودی مترتب بر جهة انعکاس در مراتب پنجگانه از آ تا ط سلسلهٔ متنازله بدو والف وها

در مرتبهٔ اولی و با و واو در مرتبهٔ ثانیه و جیم و زای و هی ها در مرتبهٔ خامس
وازی تان سلسلهٔ متصاعده عود و همچنانچه در عالم حقایق وجوب
وامکان و عقل متکرر و صاحب ظهور اول واخر ند در عالم حروف نیز
سه حرف دایر و در اول واخر متکرر ند در دایرهٔ امکانیه نون ن اول
امکان ذاتی و ن دوم امکان استعدادی و در دایرهٔ ملکوتیه میم م اول
ملکوت سلسلهٔ بدو که عقل اقدس و قلم اعلی است و م دوم ملکوت سلسله
عود که عقل مستفاد است و در دایرهٔ وجوبیه داو د اول وجوب سابق
و د دوم وجوب لاحق واز دقایق نکات تطابق و تناسق عالمین وجودی
و حرفی انکه هم چنانچه دانسته امد که در عالم حقیقت ایجاب و وجوب و همچنین
ایجاد و وجود متحد بالذات و متغایر بالاعتبار اند در عالم حروف و اسما
نیز وجود و ایجاد متوافق العدد ند هر یك بحساب جمل نوزده که عدد
حروف کریمهٔ بسمله است که صدر تنزیل کریم امده و چون الف و لام
تعریف بر هر یك داخل شود پنجاه حاصل اید که روح جسد ان و عدد
عالم حروف و نقاط است و وجوب و ایجاب نیز متوافقند در عدد هر یك
بحساب جمل هفده که عدد رکعات صلوات یومیه و مقوم عدد مراتب اقالیم عالم
امکانست و با دخول الف و لام تعریف چهل و هشت که عدد اسم مقدس
ماجد است و عدد مجموع ایجاد و وجود و ایجاب و وجوب بحساب جمل هفتاد
و دو که از ضرب در درجه حا که حرف طبایع است در درجه طا که حرف
هیولیات است حاصل و عدد اسم عظیم الفیض باسط است میقات

حرف سین و در دور عقود له ثمرات بنسبت یای در منزله حرف واو
است در دور احاد بنسبت باخماسیة المراتب وحروف مراتب پنجگانه اش
هفتاست س ی ن و ل ف م مرتبهٔ درجه و مرتبهٔ رابعهٔ و تر و مراتب
دقیقه و ثانیه و ثالثه مزدوجات و مرتبه درجه و مرتبهٔ دقیقه بحسب عدد
متساوی چه هریك را نصاب کمالیت عقد ستینی است که کمال مرتبهٔ ستّه
است واز ضرب و در ی واز ضرب ب در ل واز ضرب ج در ك واز جمع
ك دم حاصل میشود وعدد یست زاید مزاجش و محبوبش صد و هشت
که عدد اسم وجوبی قیومی حق است فضل مزاج بر ذی المزاج جیم که عدد
ماجد است وحکماء ریاضین صور ثوابت مرصوده را در این عدد تصویر
کرده اند و مزاج این فضل المزاج هفتاد و شش که عدد سبوح و عدد
بهاء کل بهی است و مجموع درجه و دقیقه اعنی ضعف کل منها صد و بیست
که مزاج اسم عظیم الفیض باسط و عدد هریك از محی الاحیاء و مطاع
و سنی است من الاسماء المتعالیة الالهیة و مجموع المراتب دویست و هفتاد
و هفت فضلش بر مجموع المراتب نون بقدر فضل درجه بر درجه که عدد
عقد ی باشد واز لطایف انکه حروف زبر و بینات اعنی درجه و دقیقه
بعینها اسم عظیم المرتبه غنی است بقلب مکانی ی و ن واین خاصیت از
خواص سین و غین است وچون روح درجه سین که مرتبهٔ عددیه
ستین است در مرتبهٔ دقیقه تکرار کرده قوس عدد زبر مساوی قوس
عددی بینات شده و باطن من حیث الروحانیة حکم ظاهر گرفته و دو

قوس روحانی عددی بمثابهٔ دو نصف دایره امده ائمه تعلیم این فن حرف
سین را دایرهٔ حکمیهٔ روحانیه باطنیه اعتبار کرده اند که مرتبهٔ ظاهر بینها روحا
و سرها در مرتبهٔ باطن جلوه نموده است اگرچه بعینها و بجسدها تکرر
نیافته و از دقایق بدایع حکمت که از خواص سین مهمله و شین معجمه
امده انست که سین بحسب کمیّت مرتبهٔ درجه و مرتبهٔ دقیقه که اقل عددی
است که اکثر کسور تسعه ازان مصحح میاید ولهذه الفضیلة مخرج ستّینی
در طبقات علوم تعلیمه معتبر امده سدس دور و وتر قوسش مساوی
نصف قطر دایره وجیب موضوع ل که نصف سدس دور باشد مساوی
قوس شده است و بحسب کمیّت مجموع المرتبتین که تضعیف کل منهما
باشد ثلث دور و شین که بزیادتی سه نقطه فوقانیه تحصّل یافته است
بحسب عدد مرتبه درجه که سیصد و شصت باشد کل دور محیط و باعتبار
عدد مرتبه درجه سین اشارت بانکه سین بدرجتها و دقیقتها جمیعا اسم
باعتبار محصّل و عاد کلّ دور است از این نکته دقیق که از غرایب حکم تنزیل
کریم است ذاهل نباید بود که چون شین من حیث الدرجه مطابق
اسم سبحانی رفیع و عدد درجات محیط دایره عرشیه است قران حکیم
بزبان ناطق بلاغت اضافه رفیع بدرجات دارد آف آن بذکر اسم
ذو العرش کرده میگوید رفیع الدرجات ذو العرش و اسرار التنزیل ذی صور
فی کل باب بالغة من البلاغة واللّطافة حدایدق من نقطن الفاحص
ویکل من تنطقه **میقات** دایرهٔ حکمیّه روحانیه حرفیه سین را

حرف حقیقت انسان و دایرهٔ مرتبهٔ جوهر ذات ادمی گرفته اند از چند وجه
اوّل انکه س نتیجه جمع کون است یکی حرف عالم ملک و دیگری حرف عالم
ملکوت و حقیقت انسان نیز از اجتماع دو جوهر موتلف است بدن
متحرک هیولانی و نفس ناطقهٔ ملکوتی یکی خلاصهٔ مکوّنات عالم ملک
و دیگری سلالهٔ مبدعات عالم ملکوت ثانی انکه س مجموع ی و ن است
ن حرف عوالم امکان بجملتها دی مراتب عشر بدویه عودیه که قطر دایرهٔ
نظام جملی است و جوهر حقیقت ادمی نیز مرتبهٔ جامعه و فذلکه حادیه
و انموذج شعب و فنون و فهرست فصول و ابواب جمیع مراتب و مدارج
صحیفه وجودیه عالم کل و نفس عاقله انسان عارف متاله در مرتبه عقل
مستفاد نسخهٔ مطابق حقایق و اعیان و صور و اشکال و خواص و لوازم
کتاب مبین نظام وجود بجملتها و تفاصیلها ثالث انکه س کنایه است
از استوای اعتدال مزاج کمال و تسویه استقامت خلق و وسط قیاس
بالمخرافات و اعوجاجات اختلافات اطراف و سویّت قوام مرتبه عدد
که مدار قیام سموات و ارضین و مناط انتظام نظام عالم خلق و تکوین
و سواسیّت نسبت متشابهه که خلیفه سلطان و حق و سوائیت سنّت
عادله که میزان الله فی العالم است نمی بینی که جرم کرهٔ ارض در وسط
عالم اجسام بتدبیر عنایت الهی از انجهة معلّق ایستاده است که جهة
حقیقی دو است جهة فوق که متحدد بمحیط فلک اقصی و جهة تحت که
محدود بنقطهٔ مرکز عالم است و هر ثقیلی بالطبع بر سمت خطی مستقیم

بمرکز عالم مایل پس لا بمحاله مرکز ثقل حقیقی و مرکز حجم حسّی کره زمین
بر مرکز حجم حقیقی کرۀ عالم لازم الانطباق و اثقال اجزاء جرم ارض از
جمیع اطراف وجوانب مرکز متساوی و متقاوم و متعادل و متدافع و این
تعادل و تساوی و تدافع و تقاوم اجزاء من جمیع الجوانب و الجهات موجب
سکون و منشأ قرار کل کره زمین در حاق وسط امده است من غیر
میلان الی جهة من الجهات و لا خلجان فی جانب من الجوانب و از این جهت
است که اکر ثقیلی مانند سنکی یا کلوخی یا مقدار یك کف خاك بر سطح
زمین از جانب مشرق بجانب مغرب مثلا انتقال یابد کل کرۀ ارض را
تزلزل و حرکت واجب خواهد امد تا اثقال جوانب متعادل و مرکز
ثقل کره بر مرکز عالم منطبق اید مکر انکه در زمان انتقال ان ثقیل
دیکر که معادل و مقاوم انبوده باشد بر خلاف انجهت از مغرب بمشرق
منتقل کردد و از اینجاسرّ انچه قران حکیم میکوید الم نجعل الارض مهاداً
والجبال اوتاداً بر متبصّر متیقّظ جلوۀ انکشاف مینماید و جلّت جوهر
حقیقت انسانی را که جیب بدن مادی و نفس مجرّد معجون عالمین
و کوهر معدنین است باعتبار ترکیب بدن هیولانی مزاجیت جسمانی از
تفاعل صور نوعیه و تکاسر کیفیات فعلیه و انفعالیه متولد که از جمیع امزجه
جسمانیه انواع جسمانیات اعدل و افضل و باعتدال الحقیقی از همه اشبه
و اقربست و این مزاج فاضل معتدل نوعی را بحسب تکثر اصناف و همچنین
هر یك از امزجه ضیفیه را بحسب تکثر اشخاص عرضی است عریض محدود

بد وحدّ معیّن از دو طرف افراط و تفریط و اعدل همه امزاج شخصی که
در حاق وسط عرض المزاج النوعی بوده استحقاق اختصاص باکمل و
اقدس نفوس قدسیه داشته باشند و باعتبار جوهر نفس مجرده [illegible]
مزاجیت عقلانی از تعاول و تقاوم اصول اعراق و صفات و اخلاق
و ملکات و فروع اعمال و افاعیل و علوم و تعقلات در عزیزه جوهر نفس
متحصّل که تعبیر از ان بملکهٔ عدالت میکنند و اعدل این امزجه عقلانیه
که بحسب اختلاف مراتب نفوس کامله متکثر و مختلف میباشد انست که
اکمل نفوس متقدسه متألهه را حاصل بوده باشد پس هم چنانکه جرم
ارض بتعاول و تقاوم اثقال جوانب و اطراف در وسط عالم جسمانی و عامت
و عایم و اساطین ایستاده است همچنین جوهر نفس ناطقهٔ انسان متقدس
متأله که ارض جمیع حقایق و امّ المعادن صور علمیه است بتقاوم و تعاول
اسماء و صفات و اخلاق و ملکات در وسط عالم عقلی قرار و استقرار یافته
است و نصاب وزن استوای اعتدالی و سویّت عدلی که مرتبهٔ درجه حرف
سین است در دو کفّهٔ میزان حقیقت ادمی جائی گرفته است و اشکال که
درین مقام بر السنه دائر امده که تفصیل وسط که سویّت عدلی حکمت نام
ان کرده اند بر طرف افراط در عقلیّات مصادم حکیم فطرت و قضای
برهان و مخالف اجماع حکمای اسلام و فلاسفهٔ یونان مینماید و در
اشعار اومیرس یونانی وارد شده خیر امور العالم الحسّی و اجملها و اسطها
و خیر امور العالم العقلی و افضلها اعلاها و از کلمات وصویّه و لویّه

باب مدینة العلم و دارید بن الحکمة سید الاوصیا و امام الاصفیاء ص ۴
در روایات آمده کل شیء تغیر حیث یبرز و العلم حیث تغیر یعز هر چند
ضمان حل آن بر ذمت نظر ماست ولی دست مجال از دامان ذکر آن کوتاهست
رابع آنکه عدد درجه سبین عددی است زاید از عروج مرتبهٔ عدد تام حاصل
و مزاجش حق که صد و هشت است و عدد اسم سبین که مجموع درجه و دقیقه
و عدد سنی و مطاع است نیز عددی زاید است مزاجش ضعف صلحب مزاج
که مرتبه ترکیبی دو بیست و چهل و عدد مقصود و مقیم الوجود باشد و انسان نیز در
میان انواع کاینات بحسب درجهٔ جوهر جسدی و لطیفه روح جسدانی و مرتبهٔ نفس
عقلانی بتشریف دقایق و بدایع حکم متماز و ممتاز و بتکریم لطایف و غرایب
نعم مختص و سرافراز است چنانچه جماهیر اطبا و مشرحین در تشریح بدن آدمی
که جنبهٔ سافله و درجه ادون حقیقت انسانیست پنج هزار از جملهٔ منافع و مصالح
و غایات و فواید که قوت ادراک بشری با قلت بضاعت مزجات و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا بمعرفت آن فایز شده باشد شمرده اند پس تدبر باید کرد
که شاکله جنبهٔ عالیه و مرتبهٔ اعلی و هی النفس الملکوتیه که از تهامه اقلیم قدس
و قبهٔ الارض عالم عقل و بدرجات غیر محصوره اوسع و اکرم از بدن است چگونه
بوده باشد ارسطوطالیس در اثولوجیا خوب گفته است النفس لیست فی البدن
بل البدن فی النفس لانها اوسع منه و من اراد ان ینظر الی صورة نفسه المجرده
فلیجعل من الحکمة مراة و ما هم در بعضی از صحف خود گفته ایم النفس صاعدة
الی ربها بخطوتین الراجعة الی باربها فی نشأتین المماکیة بتوحدها للوحد

وکثرتین فی صورتین المضاهیة فی تاحدها العوالم عالمی الامر والخلق بتکمیل
قوتین اجل من ان یمر علی مجری البول مرتین ومن احب ان یبلغ افق عالم
النفس و یطلع علی صقع مصیرها فیتخذ من طبقات ملکوت السموات مرقات
ومرقاة وسلما وسلما و همانا که منبصر نکته دان در ترکیب لفظ انسان از احاطه
آ و س ن را از حاشیتین و بازاحاطهٔ س و ن آ را از طرفین و تعدد
ومکرر آ و ن و وحدت سین سویت عندالی و تقدم آ بر س در جهة
مبداء بیك واسطه که ن باشد و تاخر از و در جهة منتهابر وجه اتصال
واتصال س در جهة بدایت بدرجه ن و تقدم او در جهت نهایت
بر قوس ن بواسطه عمود آ استکشاف بسی دقایق و اسرار تواند نمود
که در حجب اشارات ما مختفی و در مطاوی بینات ما منطوی امده است
خامس انکه همچنانکه روح عددی صورت جسدی س اقل عددی است
که اکثر کسور تسعه از ان متصحح و از تکریر ان شش بار سیصد و شصت که
درجات محیط است متحصل و تضعیف انکه روح دایرهٔ روحانیه سین است
ثلث دور او ضرب مرتبهٔ تامه سته در مرتبهٔ جامعه عشره مرتبهٔ او را محصل
می اید جوهر ذات انسان نیز در دایره نظام وجود بر مضاهات این نسبت است
سادس انکه همچنانچه سین اعنی ثلث دور محیط بعروض نقاط ثلث فوقانیه
شین میشود که محیط دایره تامه است جوهر مفطور نفس انسانی نیز بسم
مرتبه فوقانیه تمام دایره نظام جملی عالم است چه جوهر نفس قدسی در فطرت
اولی مرتبهٔ عقل منفعل دارد که عقل هیولانی باشد و در فطرت ثانیه

بعقل ملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد عالمی میشود عقلی مضاهی عالم جملی
وجود **میقات** حرف عین در دو دور عشرات قیاس بای منزلت
زای دارد در دو دور احاد قیاس با آ مانند سین و شین مراتبش پنج و حروفی
مراتبش هشت است هم چنانکه غین معجمه و روح عددی درجه اش عقد
هفتاد که عدد فی الاحیاء و معراج روحانی مرتبه کامله درجه زای و
تحصّلش از ضرب آ در ی است و از جمع ی و س که دایرهٔ جامعهٔ سینیه یا است
و از جمع ک و ن که کلمهٔ نافذة الحکم امر ایجاد یست و از جمع ل و م که قالب روح
مطلب لم است و مرتبه دقیقه اش بجسد ها و روحها همان مرتبهٔ دقیقه
سین بعینها که روحانیّت درجه سین است و مجموع المرتبتین صد و سی
که عدد اسم مکمل و فضل ان بر مجموع المرتبتین سین بقدر فضل ع
بر س اعنی ی و همچنین فضل مجموع المراتبش که عدد مرکب و بست و هشتاد
و هفت است بر مجموع المراتب سین بقدر فضل درجه بر درجه روحانیّت که
ی باشد بر همان نسبت که میانهٔ سین و نون گفته اند و چون ع کمال
عروجی مرتبهٔ عددیّهٔ ز است که حرف عالم نفسی است و نفس چنانچه قبل
ازین گفتیم طبیعت مجردهٔ جزئیه مدبّره پس کمال او عروج بوده باشد از
مرتبهٔ نفسیت بمرتبه عقلیّت و صعود از درجه جزئیت بدرجه کلیّت
و حرف عین موضوع بوده باشد تارة از برای خصوص عالم عقول
قاهرهٔ مدبّره که ارباب انواع و طبایع مجردهٔ کلیّه و مدبّرات مفارقه
قدسیه اند و نسبت عنایت و تدبیر کلّی هر یک از ایشان با عامهٔ ابدان افراد نوع

جسمانی علی الاطلاق نسبت عنایت و تدبیر جزئی نفس مجردهٔ انسانی است
باخصوص بدن کونی بشخصیة المعنیة لاغیر و صورت نوعی منطبعه جوهریه
در مبدائیت اثار نوع خلیفه طبیعت مفارقه کلیه و ظلّ ذات نوریه عقلیهٔ
اوست و تارة اخری از برای عنایت و رحمت و فیاضیّت و قیومیّت قیوم
واجب بالذات عزّ سلطانه نسبت باخصوص این اقلیم عالم عقلی بخصوصه
وانچه شریک ما در رساله نیروزیه گفته است که چون نتیجه جمع لم است
پس مدلولش جمع نسبت خلق و نسبت امر خواهد بود که مفاد ان ترتیب
خلق بواسطهٔ امر بوده باشد از ان ناشی است که میم را حرف عالم خلق دانسته
و مانی تضعیف ما اسلفناه بفضل الله سبحانه بیان کردیم که ان سکه ا بهست
بمعیار استوا و استقامت ناقص عیار فیتذکر **میقات** حرف فا بحسب
ادوار سبعهٔ طبایع مدار اوّل است از مدارات اربعه دور و خامس بحسب ادوار
ثلثه عددیه در دور عقود عشرات نسبت با مبداء این دور که یی است منزلت
حا دارد در دور احاد نسبت با انکه مبداء دور است و فی خماسیة المراتب سیم
الحروف است ف ال ف م ی مانند یا و حا و طا و یا و بعضی مرتبه دقیقه را
ثنوی اعتبار کرده همزه می افزایند که مراتب پنجگانه سباعیة الحروف شود بر
سنت الف و لام مرتبهٔ دوجه در مرتبهٔ ثانیه تکرر یافته است و لی در طبقهٔ
اخیرهٔ این مرتبه نه در طبقهٔ اولی بر خلاف تکرر اول و فا اخر پنج حرف است
که در طبقات بطون جمیع حروف داخلند و روح عددی جسد درجه اش
عقد هشتاد که مرتبه عروج عددیه درجه حا است و از خواص این عقد

وكمال مناسبتش با عدد ح انكه هم چنانچه مسطح هشت در هفتده اعني صد و
سي و شش كه عدد قول و عدد اسم منبع العز مؤمن و اسم رفيع القدر عظيم
الفيض محي كل حيّ است سطح اول او فاق طبيعيه مربع زوج الزوج اوّل را كه
چهار باشد مبلغ تكسير مساحي امده بر همان نسبت مسطح هشتاد در هفتده
كه هزار و سيصد و شصت باشد مرتبهٔ تكسير مساحي سطح همان وفق طبيعي
شده باعتبار سير عقود عشرات كه مسلك طبيعي وفق اسم سريع است و عقد
ثمانين كه عدد اسم مكرم حبيب است عدد يست زايد مزاجش صد و شش
فضل مزاج بر صاحب مزاج ۴۶ و چهل و شش عدد اجزاء نبوّت امده در
حديث شريف الرؤيا الصالحة جزء من ستّة واربعين جزاء من النبوّة
و از ضرب ج در ي كه مساوي ضرب و در لـ و ضرب ب در م و جمع لا و ن
و جمع لـ و س است متحصل و مرتبه عددية مجموع المراتب دويست و چهل و يك
كه مقوم عدد مالك يوم الدّين است **ميقات** فارا علاقه ارتباطي است
با الف متكرر از طرفين چنانكه لام را كه درجه هر يك در دقيقه ديگري
جلوه كرده است هرچند اين علاقه لام اشد است كه تكرر انجاد طبقه اولي دقيقه
از طرفين بخلاف اينجا كه از يك طرف در طبقه اولي و از طرف ديگر در طبقه
ثانيه است و بالام نيز مثل اين علاقه متكرره دارد كه درجه هر يك در
ثانيه ديگري تكرر يافته است باختلاف طبقه پس ف از حيثيت اين خواص
و خصوصيات و ارتباط و اتصال با آ كه خط ابداع و افاضه و حرف احاطه
فياضيت و قيوميت فياض على الاطلاق است و از جهة انكه معراج كمال مرتبه

ج است که حرف طبایع است باعتبار استتباع آثار و مبدئیّت افاعیل و
نتیجه جمع حرف عالم امر و حرف مجموع کتاب عالم امکان و جمع حرف عالم
تکوین و حرف حقیقت انسان و جمع حرف جامعیّت مراتب و حرف طبایع
کلّیه مفارقه و حاصل ضرب حرف عقل در حرف ملکوت اعلی اعنی تضعیف
حرف عالم ملکوت و ضرب حرف عالم الطبایع در حرف جامعیّت مراتب نظام
عالم کلّ است استحقاق نصاب این فضیلت داشته است که موضوع بوده
باشد از برای عنایت سابقهٔ اولی و رحمت سابقهٔ واسعه علی الاطلاق که
مبداء و مفیض و ممسك و حافظ و مقیم و مدبّر نظام کلّ است و باین اعتبار
تعبیر از آن بطبیعت فعاله کلّیه میکنند و من باب ضرب الامثال کلّ نظام جملی را
بمنزله بدن و عنایت اولی را بمثابه نفس و من باب ایراد العقلیات فی طیّ الحسّیات
والقدسیّات فی طیّ الهیولانیات نظام کل را بمنزله ماده جسم و عنایت اولی را
بمثابه جوهر طبیعت میگیرند و میگویند هر چه از صغیر و کبیر و جزئی و کلّی
در اقالیم وجود و عوالم موجودات واقع میشود خواه قربات و خواه طبیعیات
همه طبیعی نظام جملی است در تاسعهٔ الهیّات شفا در تفسیر عنایت اولی گفته است
فیجب ان یعلم انّ العنایه هی کون الاوّل تعم عالما لذاته بما علیه الوجود فی نظام
الخیر و علّة لذاته للخیر والکمال بحسب الامکان و راضیا به علی النحو المذکور
فیعقل نظام الخیر علی الوجه الابلغ فی الامکان فیفیض عنه ما یعقله
نظاما و خیرا علی الوجه الابلغ الّذی یعقله فیضانا علی اتمّ تادیة الی النظام
بحسب الامکان فهذا هو معنی العنایة و در حادی عشر اولی از کتاب برهان شفا

در بیان ما هو اعرف عندنا و هو اقدم عندنا و ما هو الی اعرف عند الطبیعة
و ما هو الاقدم عند الطبیعة گفته است الاقدم عندنا هی الاشیاء التی نصیبها
اولا و الاقدم عند الطبع هی الاشیاء التی اذا رفعت ارتفع ما بعدها من غیر
انعکاس و الاعرف عند الطبیعة هی الاشیاء التی تقصد الطبیعة قصدها فی
الوجود فاذا رتبت الکلیات بازاء الجزئیات المحسوسة کانت المحسوسات الجزئیة
اقدم عندنا و اعرف عندنا معا و ذلک لان اول شیء نصیبه نحن و نعرفه هو المحسوسات
و خیالات ماخوذة منها ثم منها نصیر الی اقتناص الکلیات العقلیة و اما اذا رتبت
الکلیات النوعیة بازاء الجنسیة کانت الکلیات الجنسیة اقدم بالطبیعة و لیست اعرف عند
الطبیعة و کانت الکلیات الجنسیة ایضا اقدم و اعرف عند عقولنا و الکلیات النوعیة
اشد تاخیرا و اقل معرفة بالقیاس الینا و ذلک لان الطبیعة اذا رفعت ارتفعت
طبایع الانواع و ان کانت طبیعة الجنس من جهة ما هی کلیة لا من جهة ما هی
فقط قائمة بالانواع فطبایع الاجناس اقدم بهذا الوجه من طبایع الانواع لکن
الاعرف عند الطبیعة هی طبایع الانواع لان الطبیعة انما یقصد لا طبیعة
الجنس فی ان توجد بل طبیعة النوع قبل مهیا طبیعة الجنس علی سبیل المقصود
بالضرورة و بالعرض و ذلک لان النوع هو المعنی الکامل المحصل و اما طبیعة
الجنس وحدها فلا یمکن ان یوضع له فی الوجود تحصیل الطبیعة نقصد الکامل
المحصل الذی هو الغایة و ایضا لو کان المقصود طبیعة الجنس بذاتها لا تکثرت
انواع الجنس فی الطبیعة و وقع الاقتصار علی نوع واحد و بعید ان یظن ظان ان طبیعة
اللون هی اعرف عند الطبیعة من البیاض و السواد و غیرهما بل الطبیعة الکلیة

الممسكة لنظام العالم تقصد الطبايع النوعية و الطبايع الجزئية التى ليست
ذاتيه لنظام العالم تقصد الطبايع الشخصية داخل فى القصد بالضرورة
او بالعرض فقد بان ان طبايع الانواع اعرف من طبايع الاجناس فى الطبيعه
وان كان الجنس اقدم بالطبع من النوع بعد از ان گفته است ونحن فى مبدء
استفادتنا للمدركات يلوح لنا ما هو اقدم عندنا على الاطلاق واشدّ
تاخّر فى الطبيعة على الاطلاق وهى الجزئيات المحسوسات فنقتض منها
الكلّيات پس اقسام اعرف عندنا واقدم عندنا واقسام اعرف عند الطبيعة
المطلقه واقدم عندها را تفصيل داده پس گفته است فلنبحث هل البسايط
اعرف عند الطبيعة ام المركبات فاما البسايط التّى هى اجزاء من المركبات
فيشبه ان يكون هى لاجل المركبات فانّ الماده لاجل الصورة و الجزء
لاجل الكل فيبحث ان يكون المركبات اعرف عند الطبيعة لانّها هى الغاية
لتلك البسايط وهذا هو الاصح ولا يجب ان يكون الاجزاء واحد منها
اعرف من الاخر من حيث انّها اجزاء بل هى سواء فى المعرفة عند الطبيعة
الا ان تعير لبعضها خصوصية زايدة على انه جزء واما البسايط التّى
هى علل كالفواعل والغايات فليست باجزاء المعلولات فيشبه ان تكون
هى اعرف واقدم معا عند الطبيعة من المعلولات ودر اخر فصل گفته است
فان قال قايل ما قد قاله بعضهم انّ المعنى الجنسى اعرف عند الطبيعه لانّه
وان لم يعرف بحسب شئ فهو فى نفسه بقياس الحق اعرف لانّ الشئ انّما يصير
معروفا بعارفه وعارفه انا نحن بالعقل او كلّما هو ذو عقل على سبيل الانتزاع

واما الطبيعة فى قصدها النظام الكل فيكون الاعرف عندها تقصد لنظام
الكل و در طبيعات شفا در سماع سمع الكيان طبيعى در فصل اقاويل تجب
واتفاق در اضعاف كلام و تضاعيف بيان استعمالات و اطلاقات لفظ
طبيعت را مشتمل ساخته است بر طبيعت جزئيه بدنيه كه باذن الله سبحانه
موكل است بتدبير نظام جزئى بدن و ديگر طبايع جزئيه و طبايع كليه مقيد
كه بتدبير خصوصيات عوالم مامورند و طبيعت مطلقه كليه كه مدبر على
الاطلاق و مبداء ارادء خيرات و افاضه وجودات انتظام نظام كل است و تحقيق
كرده كه از افاعيل الهى در عالم كل همه را غاياتست كه مقصود طبيعت مطلقه اند
و گفته است اما حديث التشويهات ماجرى مجراها فان بعضها هو نقص
وقبح وقصور عن المجرى الطبيعى و بعضها زياده و ماكان نقصا و قبحا فهو عدم
فعل لعصيان المادة و نحن لم نضمن ان الطبيعة يمكنها ان تحرك كل مادة
الى الغاية و لا ضمنا ان لا عدم افعالها غايات و انما ضمنا ان افعالها فى
المواد الطبيعة المطيعة التى هى لها الغايات و هذا لا يزاحم ذلك و الموت
والذبول هو القصور الطبيعة المطيعة التى هى لها الغايات وهذا لا يزاحم
ذلك و الموت و الذبول هو القصور الطبيعة البدنية عن الزام المادة صورتها
وحفظها اياها عليها بادخال يدل ما يتحلل و نظام الذبول ليس ايضا غير
متادّ الى غاية النسبة فان لنظام الذبول سببا غير الطبيعة الموكلة بالبدن
وذلك السبب هو الحراره و سببا هو الطبيعة و لكن بالعرض و لكل واحد منهما
غاية و بعد از ان گفته است فاذن الذبول من حيث هو ذو نظام و متوجه

الی غایة فهو فعل الطبیعة وان لم یکن فعل الطبیعة البدن پس ازان گفته است
والموت والتحلیل والذبول وکل ذلك وان لم یکن غایة نافعة بالقیاس الی
بدن زید فهی غایة واجبة فی نظام الکل وقد اومانا الی ذلك فیما سلف
وعلمك بحال النفس سنبهك علی غایة فی الموت واجبة وغایات فی تناسب
الضیف واجبة ودر سادس سادسة الهیات شفا در اثبات غایت گفته است
ثم الشخص الذی یؤدی الی شخص اخر الی ثالث الی رابع لیس هو بعینه غایة
للطبیعة الکلیة بل للطبیعة الجزئیة فاذ هی غایة الطبیعة الجزئیة فلیس بعدها
عرضا وغایة لتلك الطبیعة الجزئیة التی هی غایتها واعنی بالطبیعة
الجزئیة القوة الحاصلة التدبیر شخص واحد واعنی بالطبیعة الکلیة القوة
الفایضة فی جواهر السماویات کشئ واحد وهی المدبر لکلیة مافی الکون
وبالجملة لفظ طبیعت را در اصطلاحات صناعی بر چند معنی اطلاق کرده اند
اول طبایع جسمانیه وصور نوعیة جوهریه منطبعه واین معنی موضوع له
ومدلول حرف دال وحرف حا است بد واعتبار طبیعت وصورت نوعی در
بسایط متحد بالذات ومختلف بالاعتبار اند ودر مرکبات مختلفه بالذات
دوم طبایع مجردهٔ جزئیه که نفوس مدبره اند وتدبیر ایشان نسبت با بدان
جزئیه است علی سبیل التعلق والتسلط واین معنی مدلول وموضوع له حرف
میم وحرف زای است بد واعتبار طبایع کلیهٔ مقیدهٔ قدسیه که عقول نوریه
مفارقه ومدبرات عوالم وارباب انواعند طبایع وصور نوعیه منطبعه در
مبدا اثبات اثار نوع اظلال انها وعنایت وتدبیر هر یك قیاس بعالمی از عوالم

ونوعی از انواع مانند عنایت وتدبیر نفس ناطقهٔ مجرده است قیاس بهویت
شخصی وبدن جزئی واینمعنی مدلول وموضوع له حرف عین است چهارم
طبیعت کلیهٔ مطلقه که مدبر وحافظ نظام ومبداء تدبیر خیر در نظام جملی
عالم است وانرا عنایت اولی ورحمت سابقه میگویند ومدلولیت حرف فا
مخصوص اینمعنی است که فا ماخوذ از حروف مراتب الف وحروف مراتب فا بعینها
حروف مراتب الف است وف در مراتب خود درجه در مراتب آ دقیقه و
آنیز در مراتب خود درجه ودر مراتب فا دقیقه امده است ونیز بر سنت
آ دو ثانیه خود تکرار یافته است وبحسب اصطلاح شایع مشهور طبیعت را
معنی دیکر هست خامس معانی مذکوره بر ماهیت مرسله هر حقیقی را
طبیعت مینامند وهویت شخصی فرد انطبیعت واشیء طبیعی **میقات**
حرف صاد بحسب طباع ثانی مدارات اربعهٔ دو رخامس وبحسب ادوار
ثلثهٔ عددیه اخر مدارات تسعه ودر ثانی است که نسبتش درین دو ربای
نسبت طا است در دور احاد باخماسیة المراتب سباعیة الحروف ص آ
و ل ف م ی درجه اش بحسب مرتبهٔ عددی که عقد تسعین باشد
مساوی مجموع درجه ودقیقه میم که مرتبهٔ عروج درجه طا واز ضرب درجه
ها در عدد مراتب طبقات موجودات اعنی هیجده حاصل است ومزاج
این عقد صد وچهل وچهار فضل المزاج علی ذی المزاج پنجاه وچهار [ومزاج پنجاه وچهار]
وشصت وشش که عدد اسم اعظم الله است ومرتبه دقیقه اش پنج که عدد
درجه ها ومجموع المراتب دویست وپنجاه وپنج که مقوم عدد نو است

ص نتیجهٔ جمع ی و ف و جمع ا و ع و جمع ل و ش و جمع م و ن و از ضرب
ط در ی و ضرب ج در ل و ضرب ب در عدد ادم متولد است پس ثلثه
امثال ل باشد هم چنانچه ط ثلثه امثال ج است و قدر مساحی تکسیری
سطح وفق طبیعی مربع ج بتسبیر طبیعی ادراح هم چنانکه ادم قدر تکسیری
مساحی اصل ان سطح است بتسبیر طبیعی و همچنانچه جمع اصول مراتب اعداد
وحروف از ا تا ط محصل عدد ادم است که قدر مساحت سطح اصل است
وضرب ج در هم محصل مرتبهٔ عددیه خمسه عشر که قدر وفق اصل است هم
چنین ضرب ج در ن محصل عدد عیسی است اعنی عدد اسم عالی المرتبه
علیم است وفق طبیعی مربع ج است بتسبیر طبیعی و عقود عشرات از ی تا ص
و جمع عقود عشرات از ی تا ص محصل مرتبه عددیه چهار صد و پنجاه که
قدر تکسیر مساحی سطح ان وفق و از ین جهت این وفق را عیسوی و وفق اصل را
ادمی نامیده اند و این سیر در بطون قران کریم انجا که فرموده است ان مثل
عیسی عند الله کمثل ادم مکنون و مکتوم است چهار صد و پنجاه اعداد مرکبه
عقود مات بمنزلهٔ چهل و پنج است در اعداد مرکبه عقود عشرات و عدد جبار
الجبابره است و باری العقول از اسماء قدوسیهٔ الهیه و مسطح هم و ص است هم
چنانچه از جمع عشرات از ی تا ص حصول میپذیرد و از ضرب هم در ص
نیز متحصل میشود پس روحانیت هم در مرتبه دقیقه صاد اشارت باین
نکته را متضمن امده است و مسطح ج در ص که عدد اسم رحمانی کریم است قدر
تکسیری سطح وفق ص اعنی مسطح ج در ل که ولی الوجود است و ملک از

اسماء حسنی و بالجمله بر جامعیت این جهات صاد حرف جمع مراتب نسبت ابداع و
اختراع وضع و تکوین است علی الاعتبار التفصیلی باصطلاحی و حرف جمع تفاصیل
نسبت تکوین چنانچه شریك ما در رساله نیروزیه اختیار کرده است باصطلاحی دیگر
میقات حرف قاف باعتبار طبیعت مدار ثالث دور خامس و بحساب ادوار عددیه
اول مدارات دور ثالث است که در عقود مأت و اخراد و ادوار مختلفه مراتب اعداد است
و در مراتب الوف همان ادوار بعینها تکرر می یابد بحیث یتمادی الاعتبار لا الی
نهایة مثل کاف خماسیة المراتب سداسیة الحروف است ق آ ف ل م ی عدد
درجه اش عقد کامل النصاب مائه که مربع ی و نهایت معراج کمال عقد
کامل عشره و عدد اسم قیومی ملیك است تحصلش از جمع ی و ص و جمع کاف
و ف و جمع ل و ع و جمع م و س و از ضرب ب در ن و ضرب ه در ك و ضرب ی
در نفسش و مزاجش صد و هفده که عدد اسم معز است و مجموع مرتبتی الدرجه
والدقیقه اش مساوی مجموع المراتب اعنی صد و هشتاد و یك که عدد فعالست
و مجموع المراتبش دویست و شصت و یك که عدد اکرم است فضلش بر مجموع المراتب
کاف بقدر فضل درجه بر درجه بنا بر اعتبار استجماع این جهات و لحاظ استوا
و استقرار بر عرش این حیثیات قاف و احرف شمول فیض ابداع و اسم احاطه
و استیعاب افاضه ابداعی گرفته اند مر شخص جملی نظام کل و هویت شخصی انسان
کبیر را ولی نه بمجرد اعتبار شخصیت جملی و هویت اجمالی و لحاظ خصوص جامعیت
مراتب مترتبه طولی که قطر دایره عوالم امکانست همچنانکه در حرف یا اعتبار
کرده اند و در مقام خود مذکور شد بل باعتبار ملاحظه تمام جامعیت هویت

مجملی و کلیت اشتمال هیئت شخصیت مجموعی بر تفاصیل شیون جوارح و اعضا
و بسایط و اجزاء و مقادیر درجات و طبقات جمیع مراتب سلاسل طولیه و عرضیه
سطح دایرهٔ نظام وجود من ازل الازال المبداء ابد اباد المعاد باسرها قاطبه چنانچه
مناسبت جامعیت تکریر تعشیری مرتبهٔ جامعه اقتضای ان کرده است پس تارهٔ
قاهریت احاطه و سلطان استیعاب این افاضهٔ ابداعی را موضوع له صمد لو
ق ساخته اند و تارهٔ اخری متعلق احاطهٔ این افاضه و مسخر استیلای این
قاهریت را که شخص مجملی و انسان مجموعی است از حیثیت استجماع مراتب و استحضا
تفاصیل بحیثیت لا یغادر طولا و لا عرضا و لا جوهرا و لا عرضا و لا صغیرة
و لا کبیرة میقات حرف راء که مدار رابع دور خامس طالع و مدار ثانی
دور ثالث مراتب اصول عدد است باعتبار نسبت تا قاف در دور مأت
بمنزله کاف است نسبت با یا در دور عشرات خماسیة المراتب است و سداسیة
الحروف نزد قومی و سباعیتها نزد قومی دیگر بحسب عدد درجه ضعف درجه
قاف و عدد منعم و مالک کل موجود من الاسماء المقدسة المکرمة الالهیه
و بحسب مرتبتی الدرجة و الدقیقه پیش فریقی دویست و یک که عدد نافع و منعام
و مسبب الاسباب و پیش فریقی دویست و دو که عدد بر و رب است من اسماء الله
الحسنی و هم چنین بحسب مجموع المراتب بر قولی سیصد و شصت و دو که عدد
مقیم العالم است و مزاج درجاتش دویست و بیست و پنج که عدد یهود است و
بالجمله چون ر مضعف ق است و حرف قاف قاهریت احاطه و قیومیت ابداع
مبدع علی الاطلاق نسبت بانسان جملی و شخص مجموعی عالم من حیث

استجماع مراتب الوجود واستحضار تفاصيلها واستفادهوية مجملی وهيئت
مجموعی نظام کل من جهتی الاجمال والتفصیل معا بقاهريت احاطی وقيوميت
ابداعی بین حرف واو ابحکم سنت تضعیف وشاکلت تضاعف وضع کرده اند
از برای دلالت بر رجوع نظام وجود بجملیته ودر زمام عوالم باسرها فی بانیة
قلیت حیثیتی الاجمال والتفصیل جمیعا بجناب فیاضیت قیوم حق وقاهریت
فیاض مطلق بدو اعتبار اعنی باعتبار جهة مبداء واعتبار جهت منتها
وباعتبار قلیت فاعلی واعتبار علیت تمامی فان الله سبحانه مبداء الکل و
منتهاه واول کل شئ واخره وفاعل کل وجود وغایته وعلی هذا القیاس
در ومات در مدارات تسعه منساق است تا بحرف ظا که مدار تاسع واجزاء
دوار است بعد از ان حرف غین معجمه است که درجه نهایت النهایات عقود
ومرتبهٔ ختمیت عالم حروف داده مرتبه درجه اش عقد هزار که عدد
لا اله الا الله الکبیر المتعال است میقات قران که کتاب کریم انجاهی
ومصحف مجید تنزیلی است مانند نظام کل که کتاب مبین ایجادیست
بر رطب ویابس وصغیر وکبیر وجود محتوی امده است وچون ب حرف
عقل است وس حرف انسان که اول واخر کتاب ایجاد ندکه مصحف
فعلی است در مصحف قولی نیز همین است سنت مرعی بوده باء بسم الله
وسین والناس اول واخر تنزیل قران شده است ودر بیست ونه سوره
بمناسبت بیست ونه حرف حروف مقطعهٔ نورانیه رتبهٔ تصدر یافته
بر ترتیب طبیعی عدد تا بمرتبهٔ خمسهٔ مفردات در سر سوره ص وق ون

ثنائیات در نه سوره طس و یس و شش سوره ازان حم ثلاثیات در
سیزده سوره طسم در دو سوره والر در پنج سوره و در شش سوره
رباعیات در دو سوره المص والمر خماسیات در دو سوره کهیعص
وحمعسق وازین مرتبه درگذشته است بنابر فضیلت و تمامیت استدارت
مرتبهٔ خمسه و اعتبار انکه جمع مراتب اعداد تا باین مرتبه تحصیل مرتبهٔ مرکبه
خمسة عشر میکند که ضلع ادم است و انکه این مرتبه فضل تسعه است بر مزاج
که او بعه است و اینست که از جمع د و ه ط حاصل و تمی بینی که نهایت کمال
دو در خمسه داد و از ثلثه عددیه اعنی پانصد و پنجاه و پنج عدد اسم عظیم
الرتبه محی الموتی است و مجموع مرتبها السابقتین فی دودی الاحاد و
العشرات اعنی پنجاه و پنج عدد اسم دایم شریك ما در رسالهٔ دیروز به
بعد از انکه فیما سلف سمت ایراد یافته گفته است الفصل الثالث فاذا
تقرر ذلك فاقول ان المدلول علیه بالم هو القسم بالاول ذی الامر
والخلق و بالمر القسم بالاول ذی الامر والخلق الذی هو الاول و الاخر
للامر والخلق والمبداء الفاعلی والمبداء الغائی جمیعا و بالمص القسم
بالاول ذی الامر والخلق ومنشاء الکل و بص القسم بالعنایة الکلیة
و بق القسم بالابداع مشتمل علی الکل بواسطة الابداع و المتناول للعقل
و کهیعص القسم بالنسبة التی للکاف اعنی عالم التکوین الی المبداء
الاول بسنة الابداع الذی هو ی ثم الخلق و ساطة الابداع ای صایرا بوقوع
الاضافه بسبب النسبة امرا و هو ع ثم التکوین بوساطة الخلق والامر

وهو ص فبين ك و ه صيرورة نسبة الابداع ثم نسبة الخلق والامر ثم
نسبة التكوين والخلق والامر ويس قسم باوّل الفيض وهو الابداع والنخ
وهو التكوين وحم بالعالم الطبيعي الواقع في الخلق وحمعسق قسم بوساطة
الخلق في وجود العالم الطبيعي بالخلق بينه وبين الامر نسبة الخلق الى
الامر ونسبة الخلق الى التكوين بان ياخذ من هذا ويؤدّى الى ذلك
فيتم به الابداع الكلّى الالهى المشتمل على العوالم كلها فانّها اذا اخذت على
الاجمال لم يكن لها نسبة الى الاوّل غير الابداع الكلّى الّذى يدلّ عليه بق
وطس يمين بالعالم الهيولانى الواقع في التكوين ون قسم بعالم التكوين
وعالم الامر اعنى مجموع الكل ولم يكن يمكن ان يكون للحروف دلالة غير
هذه البتة ثم بعد هذا اسرار تحتاج الى المشافهة وما ميكوئيم شكر الله
سعيه وضاعف قدره درين فصل نيز مساعى مشكوره مبذول و مسالك
دقيقه مسلوك داشته ولى بنا برانچه سبق ذكر يافت كه ميم را از ان حيثيت
كه مولود ضرب هم است درج كه بعالم ظل تابع متعلق است بما هى مضافة
حرف خلق عالم گرفته است و ع را حرف جمع نسبت خلق و نسبت امر كه عبارة
باشد از نسبت خلق بوساطة امر چندين از مطارح انظار احكامش محلّ
حيود از جاده محض بالغ و مفصّل خصوص از سبيل تفتيش غاير امده و
همانا كه بحجه بيضاى حق تعمّق و تدبّر در عمق اين دقايق و غور اين اسرار
از انچه در طى مطاوى تحقيق درج و بعيار معاير حقيقت خرج كرده ايم
بر متبصّر واسع النظر جلوهٔ انكشاف داشته باشد و زيادتى بسط و تفصيل

ر و جمر.

برذمت سدرة المنتهی است و رسالۀ مفرده در تحقیق اسرار نورانیات مقطعات
قرآنی بخصوصها که اعظم ابواب وارفع معارج علم تفسیر است و مادر غوامض
ان بذل مجهود لازم شمرده ایم بفضل الله العظیم وحسن اکرامه میقات
از باب مطابقۀ عوالم است حروف و مدات متصله واجبه مدات لازمه و
تشدیدات غوصیه که اغواص حروف مدغمة النطق محذوفة الکتابه اند
در عالم حرفی منزلت جواهر متاصله متبوعه و خیر اجسام متحیزه بالذات
دارند و ازاین جهت در خط مصحف مجید شرعی مس انها بر محدث حرام
است و نقاط و مدات متفصله مستحبه و ارقام حرکات و سکونات و تشدیدات
زایده که از عوارض مدغمات نطقی متنبات کتبی اند همه بمنزلۀ اعراض تابعه
متحیزه بالعرض که محدث را مس انها جایز باشد و تشدانیه نیز از قسم اول
است مع ثبات حاشیتی الادغام وهما اللامان فی الکتابه چه اصل انرا الاله
اعتبار کرده اند با الف و لام تعریف تفخیما للاسم هم چنانچه اصل الناس را
الاناس همزۀ ذاتیۀ متوسطه را من غیر سبیل القیاس حذف نموده لام را در
عوض ان واجب الاثبات داشته وجوب ادغام و تعویض را دلیل حذف بلا
قیاس ساخته اند و در مصحف کبیر ابجادی عقل اول که عقل کل است ایة
الابتداء اعنی بسم الله الرحمن الرحیم و عالم امر سورة الحمد و نفس کل ایة
الکرسی و انسان متقدس متاله که مظهر اسم جامع است سورة الاخلاص چنانچه
سید عالم امکان صلعم فرموده است مثل علی بن ابیطالب فیکم مثل قل هو
الله احد فی القران و از شواهد این نکته است که لفظ انسان بزبان روحا

مرتبهٔ عددی بذکر موجد کلّ موجود مشغول و عدد الف و اعلی و کافی
در قالب ماده ترکیبش که حروف انس است روح خود دمیده است و هم
چنانچه دایرهٔ حرفیهٔ سین و در روحانی حکمی کرده که مرتبهٔ ظاهر را در
نشائه باطن عود واقع شده است من حیث الروحانیّة العددیة بعینها
و من حیث المادة الجسدانیه بمثلها انسان را نیز این حال و نظیر این عود
و نشائه اخرویه که باطن نشائه دنیویه است بحسب معاد روحانی و معاد جسدانی
واقعست که من حیث المعاد الروحانی همان نفس مجرده بعینها باقی و بحسب الذات
عقلیه الهیه مبتهج بالعقوبت الالام روحانیه نار الله الموقدة التی تطّلع علی
الافئدة مبتلی خواهد بوده من حیث النشو الجسمانی همان بلون دنیوی
بحسب مادیة الهیولانیه شخصها و بحسب الصورة التالیفیة الجسدانیه بمثلها
محشور و بدرجات مثوبات جنة عرضها السموات و الارض فایز یا بدرکات
عقوبات النار التی وقودها الناس و الحجارة صاغره و لخر خواهد امد
و بالجمله حقیقت جامعهٔ انسانی مانند دایرهٔ روحانیه سین در پرکار نظام
وجود بچندین وجه مقدار قاب قوسین و مبلغ دور سلسلتین امده است
میقات از ثنویات دوایر مقطعات نورانیه دایرهٔ طهویّه دایره افاضه صور
بر مواد عالم هیولی است و تزئین قامت استعداد جوهر هیولی بتشریف
تصویر حقیقت ادم که استجماع فضیلت مرتبه کمال خمسه و بالغیت عقد
مرتبهٔ اربعین حق نصاب کامل جامعیّت او بوده و بدن هیولانیش
سلالهٔ طبقات عالم خلق و روح مجرّدش سلیل عقول و نفوس عالم امر

ومظاوی خمّرت طینة ادم بیدی اربعین صباحا جمع این اشارات در بحث ذیل بلاغت گرفته ومن حیث العدد باعتباری رتبهٔ فیوضیّت اسم وهّاب واسم واحد وخلافت روحانیّت نورانیّات چهارده کانه تمامها که قوس استکمال نورانیه اصغر من تهلّل الاهلال الی تبدّل الاستقبال است و باعتباری مرتبه مربع درجه حرف دال در دو دایرهٔ طاسینیّه دایرهٔ تکوینیّات عوالم مختلفه عالم استعدادات هیولی و درجات تفاوت مراتب تقدّسات حقیقت مقدّسهٔ مکرّمهٔ انسانیت و باعتبار روحانیت مرتبهٔ عددی ازجهة شصت و نه که مقوّم نصاب کمال عقد کامل سبعینی است وازجهتی صد وسی که عدد درجه دقیقه حرف عین است ودایرهٔ یاسینیّه محیط دایرهٔ جامعیت قوّت قدسیه و عرش الکمال معراج اقصی المراتب عقل مستفاد انسان ربّانی اعنی مرتبهٔ مقدّسه حقیقت محمّدیه وقسطاس استوای اعتدالی مزاج جسمانی و سویّت عدل مزاج عقلانی ان حقیقت قدسانیه وقطر ملک عشره کامله مراتب بدو و عود وفذلکه سلاسل طولیّه عرضیّه سطح عالم امکان ونسخه وایات وکلمات وحروف ونقاط وارقام کتاب نظام وجود اوست من حیث العدد بوجهی عقد سبعین که روح درجه عین است وبوجهی صد وسی ویک که عدد اسم فایض البرکات سلامیّت سوره مبارکه یس قلب القران وسوره السلام وکریمه سلام قولا من رب رحیم اسم اعظم وحصن احکم وتریاق اکبر وکبریت احمر وباب الابواب فیوض اجابت است ودایرهٔ حامیمیّه که مفاتیح خزائن حقایق الحم در فتح

پرکار دارد دایرهٔ ترکیب جهات و اعتبارات اطوار عوالم و در دیباجهٔ غرایب عالم طبایع اربع و عوالم طبیعت خامسهٔ عالم شهادت مطلقه و بدایع عوالم ملکوت اعلی و ملکوت ادنای عالم غیب مطلق است و روحانیّت عددیش باعتبار کلّی چهل و هشت است که عدد اسم ماجد و مبلغ صور ثوابت مرشود است و مزاجش عدد سبّوح و بهاء کلّ بهی و باعتبار مرتبهٔ نود و نه که سحابة الرحمة و شجرة الفیض و عدد اسماء حسنی است فقد روینا من طریق الاصحاب فی الصحیح عن ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه عن علی ع قال قال رسول الله ص ان لله عزّ وجلّ تسعة وتسعون اسما من دعا الله بها استجاب له ومن احصاها دخل الجنه وعن سلیمان بن مهران عن الصادق عن ابیه عن ابائه عن امیر المؤمنین ع قال قال رسول الله ص انّ الله تبارک وتع تسعة وتسعین اسما من احصاها دخل الجنه ومن طریق اخر مشترک بین العامة والخاصة عن صفوة الرسل و سیّد البشر ص انّ لله عزّ وجلّ تسعة وتسعین اسما انّه وتر یحبّ الوتر من احصاها دخل الجنه و این مرتبهٔ مقدس عددیه خود عدد اسم دایم الجود و مقوم اسم ملیک و مقوم او اسم ازلی الوجود است و مزاجش اسم مجید و نهایت مرتبهٔ ترکیبیهٔ تسعه در ادوار ثلثه عددیه اعنی نهصد و نود و نه خود عدد مفیض کلّ وجود و رفیع الدّرجات و مقوم فیّاض کلّ موجود و مقوم او حفیظ است میقات از اثار اصول و ارکان و سادات واشراف عالم حرفی اند و مادهٔ ترکیب هر اسمی از اسماء حسنی باتمامها یا بحسب غالب منحصر درین حروف است و در سورهٔ مبارکهٔ توحید خارج ازین حروف

چیزی داخل نیست و د و دف در بینات بطون نورانیات چهارده گانه مضمو
ونین ب و ک که هر دو متعلق بعالم عقل و ج و ک که هر دو بعالم نفس متعلق
اند بحسب اعتبار مدلول دو ل و م و ذکر حرف عالم طبیعت است من حیث
المدلول در ج که نین بعالم طبایع متعلق است مند رجند پس مقطعات تنزیل
کریم امهات و اصول عالم حروف و جامع حقایق و اسرار کتاب مبین نظام وجود را
حادی آمده است در کتب احادیث از ابن عباس وارد شده ان علیا ع کان یعرف
الفتن من حمعسق و فیشری و ثعلبی در تفسیر خود آورده اند ان النبی ص لو نزلت
هذه الایة عرفت الکابة فی وجهه فقیل یا رسول الله ما احزنک قال اخبرت
ببلایا تنزل بامتی من خسف و قذف و نار تحشرهم الی البر و ریح تقذفهم
فی البحر و آیات متتابعة عند نزول عیسی و خروج الدجال و در روایات
اصحاب روایت آمده ان الحسین بن علی ع سئل عن معنی قوله تعالی
کهیعص فقال لو فسرتها لک تمشیت علی الماء و شیخنا الصدوق عروة
الاسلام ابو جعفر بن بابویه رض در کتاب کمال الدین و تمام النعمة تاویل
کهیعص از مولانا الهمام ابی محمد العسکری ع روایت کرده فقال ذلک
من انباء الغیب فالکاف اسم کربلا و الهاء هلاک
العترة و الیاء یزید و هو ظالم الحسین ع
و العین عطشه و الصاد صبره
تمت الکتاب بعون الملک

الوهاب فی العشر الثانی من جمادی الثانی من سنة ۱۳۰۲ فی معمورة بمبئی

بسمه تبارک وتعالی

بر صاحبان این فن شریف حکمت
پوشیده نباشد که حین اشتغال
بطبع این کتاب جدولات نسخه منحصر
در یکی بود لهذا هرگاه غلطی فاحش
وغیر فاحش ملاحظه نمایند براین
حقیر عیب ننمایند [illegible]
میباشد بلا زیاده ونقصان
مطابق با نسخه مزبور است

اعلان

هرکس که طالب باشد این کتابرا یا هر کتابی
دیگر از هر علوم عربی یا فارسی طلب نماید
در بمبئی محله چهوو گلی از نزد جناب آقا
شیخ علی محلاتی حایری
والسلام علی من اتبع الهدی